

مقالاتی از **راهکار**

راه رشد غیر سرمایه‌داری،
حزب توده و
رهبران سازمان فدائی (اکثریت)

تنظیم و تکثیر:

دانشجویان هوادار "راهکار"

رهبران سازمان فدایی (اکثریت) به پوشیده نگه داشتن ماهیت واقعی خط مشی خود، نیاز حیاتی دارند؛ زیرا ناگزیرند یک خط مشی اپورتونیستی را بر سازمانی تحمیل کنند که موجودیتش مدیون سنتهای انقلابی و مبارزاتی است. رهبران سازمان فدایی (اکثریت)، فعلاً نمی‌خواهند و نمی‌توانند حرف آخرشان را بزنند؛ زیرا خوب می‌دانند که یک سازمان انقلابی نمی‌تواند بی‌مقدمه و بدون گذراندن یک دورهٔ برزخی، آمادگی پذیرش نظرات آنها را داشته باشد. این، همان چیزی است که ما آن را خصوصیت اپورتونیسم برزخی می‌نامیم و در مقالات قبلی، دربارهٔ آن سخن گفتیم. همین خصوصیت اپورتونیسم برزخی است که رهبران اکثریت را وامی‌دارد تا دایماً "به حزب توده پرحاش کنند و بی‌مورد و با مورد با آن مرزبندی کنند. رهبران اکثریت، درست در لحظاتی که بیش از هر وقت دیگر به حزب توده نزدیک شده‌اند، ناگزیرند برای حفظ آبرو و اعتبار خود در پیش اعضا و هواداران سازمان به طور مصنوعی با حزب توده مرزبندی کنند. یکی از نمونه‌های جالب این مرزبندی مصلحتی، مبارزه ایدئولوژیکی است که اینها با حزب توده بر سر مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری، به راه انداخته‌اند و در پشت گردو خاکی که این "مبارزه ایدئولوژیکی" برانگیخته است، زمینه‌های نزدیکی دو جریان، بیشتر از پیش، فراهم می‌آید و رهبران اکثریت، فضا را برای قبول نفسیر روژیونیستی از راه رشد غیر سرمایه‌داری، آماده می‌سازند.

ما در شماره‌های ۲۵ و ۲۶، "راه کارگر" در مقالهٔ "تفسیر سازمان فدایی از مبارزهٔ ضد امپریالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری" در این مورد هشدار دادیم و همانجا گفتیم که استقادات سازمان فدایی به حزب توده، دربارهٔ مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری، خود بهترین بیانگر موضع انحرافی فداییان

است؛ زیرا مرزبندی فداییان با حزب توده، اصولاً یک مرزبندی مصلحتی بود به همین دلیل حزب توده در مقالهای با عنوان "چپ‌روها و مسئله" راه رشد غیر سرمایه‌داری که در سه بخش، انتشار یافت، این مرزبندی مصلحتی را مورد حمله قرار داد. ولی اکثریت، هنوز مواضع خود را در این مورد روشن نساخته است. با توجه به این مقدمات، توضیح چند نکته را درباره این مسئله، ضروری می‌دانیم: مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری و پاسخ مارکسیست - لنینیستی و همچنین پاسخ رویزیونیستی به آن، مطلب تازه و ناشناخته‌ای نیست و شاید بحث تفصیلی در این باره غیر ضرور، تکراری و ملال‌آور باشد. بنابراین، ما نمی‌خواهیم به طور تفصیلی وارد این بحث شویم. لیکن به اعتقاد ما در مناقشات حزب توده و سازمان فدایی نکات ابهامی وجود دارد که شاید رهبران سازمان فدایی عمداً ابهام را حفظ می‌کنند تا راه برای حرکات بعدی باز بماند. ما باختصار به این نکات ابهام می‌پردازیم.

در جوامعی که مناسبات تولید پیش از سرمایه‌داری، تسلط دارد، چگونگی گذار به سوسیالیسم مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری را مطرح می‌سازد. مارکسیسم - لنینیسم گذار به سوسیالیسم را در چنین جوامعی، تحت شرایطی، کاملاً امکان‌پذیر می‌داند. بسیاری از کشورهای سوسیالیستی، مناسبات تولید سرمایه‌داری را به عنوان مناسبات تولید مسلط تجربه نکرده‌اند. تقریباً تمام کشورهای سوسیالیستی آسیایی، پیش از انقلاب‌های، جوامعی ماقبل سرمایه‌داری بودند. بنابراین مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری و دست یافتن به نظام سوسیالیستی، بدون گذار از سرمایه‌داری، در تئوری و پراتیک انقلابی مارکسیست - لنینیستی مسئله تازه‌ای نیست. مارکس و انگلس، درباره این مسئله بکرات سخن گفته‌اند. آنها مخصوصاً در رابطه با امکان پیروزی انقلاب در روسیه و دست یافتن این کشور به سوسیالیسم بدون گذار از سرمایه‌داری و درباره چگونگی و شرایط پیروزی آن آموزشهای مهمی دارند. یکی از جالبترین آنها مقالهای است که مارکس در نقد نظرات یکی از نارودنیکهای روس، به نام دمیخائیلوسکی در سال ۱۸۷۷ نوشته است؛ که در زمان حیات

مارکس انتشار نیافت و بعدها برای اولین بار به وسیله انگلس، در ۱۸۸۶ منتشر شد. مارکس، در این مقاله، خطاب به انقلابیون روسیه صریحا می گوید: "اگر روسیه راهی را که از ۱۸۶۱ دنبال می کند ادامه دهد، بهترین شانس را که تاریخ به خلقی ارزانی می کند از دست خواهد داد و تمام ناملایمات مصیبت بار نظام سهامداری را از سر خواهد گذراند." (۱) در این مقاله، مارکس تحقق سوسیالیسم را در روسیه از طریق راه رشد غیر سرمایه داری، امکان پذیر می داند. بعد از مارکس و انگلس مسئله راه رشد غیر سرمایه داری، از طرف لنین مطرح می گردد و با گسترش خلاق تئوری مارکس و انگلس به وسیله او، جمهوری های آسیایی که از زنجیر اسارت تزاریسم آزاد شده اند، راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش می گیرند و بعد ها کشورهای دیگری که به رهبری احزاب کمونیست آزاد میشوند، این تجربه را غنی تر می سازند بنابراین، مسئله بز سر نفی راه رشد غیر سرمایه داری نیست. بلکه بحث بر سر چگونگی و شرایط پیروزی آن است. پس بهتر است درباره شرایط و چگونگی پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری اندکی تا مل کنیم:

در جوامعی که پرولتاریا سازمان انقلابی آن بتواند سرکردگی نیروهای انقلابی را در دست گیرد، به محض پیروزی انقلاب و قبضه قدرت سیاسی از طرف سازمان پرولتاریایی، جامعه می تواند بدون اشکال، در جهت سوسیالیسم سمت گیری کند. تسلط مناسبات تولید ماقبل سرمایه داری، در چنین جامعه های، یک دوره گذار را ضروری می سازد. در این دوره گذار، مناسبات کهنه پیش از انقلاب، دگرگون شده و زمینه ایجاد روابط تولید سوسیالیستی، فراهم می گردد. در واقع، در چنین جوامعی سرکردگی پرولتاریا و قبضه قدرت سیاسی از طرف سازمان انقلابی آن، پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری را تضمین می کند. راه رشد غیر سرمایه داری، در صورتی می تواند زمینه ساز سوسیالیسم باشد که بر سرکردگی پرولتاریا متکی باشد و سازمان انقلابی پرولتاریا هدایت ماشین دولتی را در دست گیرد. در این

صورت یک کشور می‌تواند با سمت‌گیری قاطع در جهت سوسیالیسم ، زمینه مادی واجتماعی آن را فراهم آورد ؛ هرچند مانند مغولستان ، یا آنگولا ، از لحاظ تکامل اجتماعی بسیار عقب‌مانده باشد .

اما بحث ، درباره مسئله راه رشد غیرسرمایه‌داری ، برسر این مطالب نیست . بحث ، برسر تئوری رویزیونیستی راه رشد غیرسرمایه‌داری است .

این تئوری رویزیونیستی ، آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم را درباره راه رشد غیرسرمایه‌داری ، از مضمون انقلابی تهی می‌سازد . تئوری رویزیونیستی درباره راه رشد غیر سرمایه‌داری ، بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی از طرف خروشچف مطرح گردید وهم اکنون نیز مورد پذیرش حزب کمونیست شوروی است . مدافعان این تئوری (که در کشورما حزب توده برجسته‌ترین آنهاست) ادعا می‌کنند که در نتیجه وجود اردوگاه نیرومند سوسیالیست ، موازنه نیروها در سطح بین‌المللی به ضرر امپریالیسم جهانی ، تغییر کرده و شرایطی به وجود آمده است که خلقهای زیرسلطه امپریالیسم می‌توانند با بهره‌مند شدن از "هزمونی پرولتاریای جهانی" در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام بگذارند و پیروزمندانه زمینه‌های تحقق سوسیالیسم را فراهم سازند . مثلاً "حزب توده می‌گوید : " راه رشد غیرسرمایه‌داری ، یا سمت‌گیری سوسیالیستی ، بر سنگ پایه دواتحاد ، استوار است : ۱ - اتحاد همه نیروهای خلقی که در عرف سیاسی ، نیروهای دموکراسی ملی خوانده می‌شوند؟ مبارزه دولت ملی در راه استقلال کامل ، در صورتی که کلیه نیروهای ضد امپریالیستی و بیپن دوست را در زیر پرچم خود ، متحد سازد ، محکوم به شکست و ناکامی است . ۲ - بدون اتحاد و همکاری نزدیک نیروهای دموکراسی ملی که حاکمیت سیاسی را در دست دارند ، با سیستم جهانی سوسیالیستی ، حتی حرفی هم از سمت‌گیری سوسیالیستی نمی‌توان زد . جان کلام اینجاست که تئوری کنونی راه رشد غیرسرمایه‌داری ، ادامه و تکامل آموزش لنین درباره نقش جهان‌شول تاریخی پرولتاریا در شرایط آرایش و تناسب جدید نیروها در مقیاس جهانی است .

یکی از عمده‌ترین شرایطی که چنین تحولی را امکان‌پذیر می‌سازد، همانا همکاری دولت‌های نوپدید و مترقی با کشورهای سوسیالیستی است. این دو اتحاد تعیین کننده، با هم، پیوندی ماهوی دارند؛ انعکاس یکدیگرند؛ یا به زبان دیگر، دوروی یک سکه‌اند. " (۲) در این گفته، دوشروط برای راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، ضرور شمرده می‌شود: شرط اول، آرایش مساعد دیروهای طبقاتی در داخل کشور؛ شرط دوم همکاری با کشورهای سوسیالیستی. آنچه در اینجا روشن نشده است، این است که از این دوشروط، کدامیک، شرط اساسی و کدام یک شرط مساعد و کمکی است. رویزیونیستها، شرط دوم، یعنی همکاری با کشورهای سوسیالیست را شرط اساسی میدانند. هرچند نویسندگان حزب توده می‌گویند " این دو اتحاد تعیین‌کننده باهم پیوندی ماهوی دارند؛ لیکن همیشه تئورسینهای رویزیونیست، شرط دوم را به وجود آورنده و تقویت کننده شرط اول دانسته‌اند و می‌دانند. بس بنابراین، بهتر است ما هم نخست به شرط دوم بپردازیم: روزنامه "مردم" می‌گوید: "بدون حضور فعال و رهبری طبقه کارگر، حتی سخنی هم از راه‌رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید. منتهی این حضور و تأثیر این رهبری، نه به طور مستقیم، بلکه به نحوی خاص اعمال می‌شود. به همین دلیل است که تا قبل از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی... راه‌رشد غیر سرمایه‌داری، یک نظریه بیش نبود. " (تاکید از ماست) (۳). در این گفته، بروشنی مشهود است که شرط دوم یعنی وجود اردوگاه سوسیالیست و یا باصطلاح "هژمونی پرولتاریای جهانی" شرط اساسی و تعیین کننده در تحقق راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، اعلام می‌شود. استدلال "حزب معامله"، تقریباً روشن است: آنها می‌گویند ما هم به رهبری پرولتاریا اعتقاد داریم و آن را شرط ضرور و اساسی در تحقق "سمت‌گیری سوسیالیستی" میدانیم اما منظور از این رهبری، رهبری پرولتاریا در سطح جهانی است نه صرفاً

۱- "مردم"، ۱۵ خرداد، ۵۹، ص ۳

۲- "مردم"، ۱۵ خرداد، ۵۹، ص ۶

در خود کشور مورد بحث ؛ واز آنجا که در حال حاضر در نتیجه حضور اردوگاه سوسیالیست ، در همه جای جهان "حضور فعال رهبری طبقه کارگر" وجود دارد ، بنابراین کافی است پیوند همکاری واتحاد میان کشور مورد بحث وکشورهای سوسیالیست ایجاد گردد ، بقیه مسائل بتدریج حل خواهد شد . می بینید که در این استدلال شرط همکاری با کشورهای سوسیالیست، شرط اساسی وتعیین کننده است ونفس همین همکاری به معنای سرکردگی پرولتاریا در یک کشور بخصوص، تلقی می گردد . روزنامه "مردم" در جواب نویسندگان سازمان فدایی که در "کار" ۵۶ گفته اند : "لنین اکتدا" راه رشد غیرسرمایه داری را تحت رهبری کمونیستها میسر میدانند وبه عنوان یک پیش فاز ساختمان سوسیالیسم به آن مینگرد و اولیانفسکی این راه رشد را برخلاف لنین راهی می داند که تحت رهبری دموکراتهای انقلابی ، طی میشود وبه سوسیالیسم می انجامد ... " ، چنین می نویسد : " ... هم لنین ، هم اولیانفسکی همه نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه داری ، نوعی رهبری غیرمستقیم پرولتاریا را در گذار غیرسرمایه داری ، سنگ پایه اصلی وبدون چون وچرا می دانند . آثار این رهبری غیر مستقیم ، از طریق پرولتاریای جهانی وبویژه پیشاهنگ پیروزمند آن در کشور یا کشورهای سوسیالیستی ، اعمال می شود ... " (۴) "مردم" به روشنترین وجه ممکن ، تئوری خود را توضیح داده است : منظور از رهبری پرولتاریا ، "نوعی رهبری غیرمستقیم" است که از طریق "کشور یا کشورهای سوسیالیستی ، اعمال می شود . " اما "مردم" به توضیح تئوری رویزیویستی خود اکتفا نکرده ، بلکه کوشیده است لنین را هم ، در کنار اولیانفسکی قرار دهد . می گویند آن کس که به دوزخ می رود در حسنجوی همراهانی برای خود برمی آید ، اما "مردم" اشیاء می کند ؛ زیرا ، لنین هرگز با اولیانفسکی همراه نخواهد شد . بگذارید ببینیم اگر به قول "مردم" لنین واولیانفسکی در "نوعی رهبری غیر مستقیم" پرولتاریایی

اختلافی با یکدیگر ندارند ، پس اختلاف آنها در کجاست ؟ آیا مگر نه این است که حزب توده همه رویزیونیستهای خروشجفی ، ادعا می کنند که تئوری جدید راه رشد غیر سرمایه داری محصول ارزیابی دگرگونیهای اوضاع واحوال بین المللی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم می باشد مگر نه این است که آنها ادعا می کنند بعد از جنگ دوم در نتیجه به وجود آمدن اردوگاه سوسیالیست و نیرو گرفتن آن ، موازنه قوا در سطح بین المللی به نفع سوسیالیسم چرخیده است و همین عامل ، در سمت گیری کشورهای که با امپریالیسم می جنگند ، نقش تعیین کننده دارد ؟ به عبارت دیگر ، رویزیونیستها معتقدند که از زمان لنین به این سو ، عامل جدیدی وارد میدان شده است و آن عامل ، همان تغییر موازنه نیروها در سطح جهانی به نفع سوسیالیسم است . در این صورت چگونه می توان ادعا کرد که لنین و اولیانفسکی هر دو "نوعی رهبری غیرسنقیم پرولناریا را در گذار غیر سرمایه داری ، سنگ پایه اصلی زبدون چون و چرا می دانند" ؟ حزب توده می خواهد بگوید راه رشد غیر سرمایه داری که ما مطرح می کنیم، همان است که لنین مطرح می ساخت . در حالی که این دروغ محض است و حزب توده خود بهتر می داند که این حرف را فقط برای خام کردن دیگران و قالب کردن تئوری رویزیونیستی خود عنوان می کند . اولیانفسکی که یکی از همان "دانشمندان حزبی و کاملاً مسئولی" است که حزب توده به آنها ائدا می کند ، می گوید : "تاریخ انواع کاملاً متفاوتی از رشد غیر سرمایه داری را نشان داده است . اولاً" خلقهای قلمروهای روسیه تزاری ، از طریق دیکتاتوری پرولناریا سرمایه داری را دور زده اند ؛ ثانیاً ، جمهوری خلق منولستان ، جمهوری خلق ویتنام و جمهوری خلق دموکراتیک کره ، تحت لوای نیروهای دموکراتیک خلق ، سرمایه داری را دور زده اند ؛ ثالثاً ، بعضی از کشورهای آسیایی و آفریقایی ، بین دهه های ۱۹۶۱ - ۱۹۷۰ سعی در دور زدن سرمایه داری نمودند ." (تأکید از ماست) (۵) . می بیند

۵ - مراجعه کنید به مقدمه اولیانفسکی بر کتاب راه رشد غیر سرمایه داری ، نوشته آدرهیف ، ترجمه فارسی ، ص ۱۱ .

که اولیانفسکی به نوع کاملاً متفاوت از راه رشد غیر سرمایه داری را
برخی شمارد . آیا در نوع اول که خلقهای زیر ستم تزاری " از طریق دیکتاتوری
پرولتاریا سرمایه داری را دور زدند " و در نوع دوم که خلقهای آسیایی از
طریق دموکراسیهای تودهای سرمایه داری را دور زدند ، می توان از " نوعی
رهبری غیر مستقیم پرولتاریایی " سخن به میان آورد ؟ تردیدی نیست که
در این موارد ، طبقه کارگر در این کشورها یا ضعیف بوده و یا حتی اصلاً
وجود نداشته است . اما وجود انقلابیون کمونیست که در راه من حرکت خلق و
قدرت سیاسی را به دست آوردند ، بهترین ضامن رهبری پرولتاریایی
بوده است . آیا می توان این موارد را با نمونه بعضی از کشورهای آسیایی
و آفریقایی که حتی به گفته خود اولیانفسکی ، فقط " سعی در دور زدن
سرمایه داری نموده اند " در یک ردیف قرار داد ؟ واقعیت این است که
" نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا " کشف بزرگ رویزونیستهاست و
لنین از این " رهبری غیر مستقیم " بی اطلاع بود و هرگز چنین فکری به
مخيلماش خطور نکرده بود . اگر پیروزی انقلاب دموکراتیک تودهای را در
مغولستان که با کمکهای دولت شوروی ، تحقق یافت با حکومت عبدالناصر
در مصر ، یگان و دازای ماهیت طبقاتی واحد بدانیم ، در آن صورت
حق داریم معتقد باشیم که لنین هم مانند اولیانفسکی " نوعی رهبری
غیر مستقیم پرولتاریا " را سنگ پایه اصلی گذار در غیر سرمایه داری
می دانست . لنین حتی قبل از او مارکس و انگلس همه کمونیستها ، آرایش
نیروهای طبقاتی درون هر کشور مورد بحث را ، شرط اساسی و تعیین کننده
در گذار غیر سرمایه داری می دانستند ؛ زیرا بر مبنای آرایش نیروهای طبقاتی
درون هر کشور ، رهبری پرولتاریا قابل تصور است و البته این رهبری نمی تواند
یک رهبری غیر مستقیم باشد .

اما بگذارید ببینیم چه عامل جدیدی وارد صحنه مبارزه نیروها در سطح
بین المللی شده است که رویزونیستها به اتکال آن میکوشند کشف بزرگ
خود را درباره " نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا " به ثبت برسانند .
تردیدی نیست که از زمان حیات لنین به این سو دگرگونیهای مهمی در

سطح جهانی به وقوع پیوسته است و نیروهای سوسیالیسم گامهای بزرگی در جهت رهایی بشریت از یوغ سرمایه و تربریت برداشته‌اند . هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این دگرگونیهای بزرگ در آرایش نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در سطح جهانی باشد . اما رویزیونیستها درد دیگری دارند . آنها می‌خواهند این دگرگونیهای مساعد را توجیهی برای اثبات حقانیت راه و فرم در برابر راه انقلاب سازند ؛ درست همان‌طور که رویزیونیستهای انترناسیونال دوم از تثبیت پارلمانتاریسم و بهبود وضع مادی، بخشی از طبقه کارگر ، در کشورهای سرمایه‌داری اروپا و امریکای شمالی ، برای توجیه رفرمیسم و اثبات حقانیت آن در برابر انقلاب استفاده می‌کردند . برای اینکه زمینه استدلال های رویزیونیستهای خروشچی را به طور روشن دریابیم، بهتر است نگاهی گذرا به چگونگی دگرگونیهایی که در سطح جهانی به نفع سوسیالیسم و انقلاب صورت گرفته است بیندازیم :

عصر امپریالیسم ، عصر سرمایه‌داری در حال مرگ است . بنابراین ، عصر امپریالیسم همان‌گونه که لنین می‌آموزد " آستانه انقلاب سوسیالیستی است . " مضمون این عصر گذار جهانی از نظام منحل سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی است که به تعبیر مارکس " ماقبل تاریخ " بشریت را پایان می‌دهد و افقهای روشن رهایی را در پیش‌روی انسان می‌گشاید . تضاد اساسی حاکم بر این عصر زوال سرمایه‌داری و گذار جهانی به سوسیالیسم ، تضادی که ماهیت و جوهر این عصر را بیان می‌کند ، تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم (به‌عنوان عالیترین مرحله سرمایه‌داری) است . نادیده گرفتن این تضاد به معنای نادیده گرفتن جوهر دوران معاصر است . بدون شناختن این تضاد نمی‌توان سعت حرکت تاریخی معاصر را دریافت . مثلاً طرفداران تئوری ضد انقلابی " سه جهان " که مضمون تاریخی دوره کنونی را مبارزه ملت‌های کوچک با ابرقدرتها می‌دانند ، این تضاد اساسی دوران معاصر را نادیده می‌گیرند ، و این حقیقت را که بشریت با گامهای استوار به سوی سوسیالیسم و انقلاب رهسپار است، انکار می‌کنند . پیشروی نیروهای انقلاب و سوسیالیسم در دوران معاصر را که دوران بحران عمومی

سرمایه‌داری است ، در سه مرحله پایه دوره کوچکتر می‌نوان دنبال کرد :
 دوره اول ، که با پیروزی انقلاب کبیرا کثیر آغاز می‌گردد و برای نخستین
 بار ، یک دولت کارگری را به قدرت می‌رساند . این دوره ، تا انفجار
 دومین جنگ جهانی ادامه دارد . تضادی که در این دوره ، عمده است
 با به عبارت دیگر تضادی که تضادهای مهم دیگر ، تحت‌الشعاع آن قرار
 می‌گیرند و از آن اثر می‌پذیرند ، تضاد میان قدرتهای امپریالیستی است که
 برای تقسیم و تقسیم مجدد سرزمینهای جهان ، همه جا را به آتش می‌کشند
 و دو جنگ جهانی امپریالیستی ، نتیجه این ستیز قدرتهای امپریالیستی
 است . لنین در امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری همین تقسیم و
 تقسیم مجدد سرزمینهای جهان را منشاء ستیز میان قدرتهای امپریالیستی
 و جنگهای امپریالیستی معرفی میکند . انقلاب اکتبر با بهره برداری از همین
 تضاد میان قدرتهای امپریالیستی به پیروزی میرسد و دولت شوروی که سالها
 در محاصره قدرتهای امپریالیستی است ، با بهره برداری از همین تضاد
 میان قدرتهای امپریالیستی ، زمینه مساعدی برای پی‌ریزی سوسیالیسم
 پیدا می‌کند . در این دوره ، نیروهای انقلاب جهانی و تضاد های مهم
 دیگر جهانی ، تحت‌الشعاع این تضاد ، گسترش می‌یابند : مثلاً تضاد
 میان خلقهای زیر ستم امپریالیسم و امپریالیسم ؛ همچنین تضاد میان
 پرولتاریای جهانی و امپریالیسم و نیز تضاد میان تنها کشور سوسیالیست
 جهان و امپریالیسم جهانی ، از منشور همین تضاد عمده می‌گذرد . تردیدی
 نیست که این تضاد عمده ، تنها بر بستر تضاد اساسی و بنیادی دوران
 بحران عمومی سرمایه‌داری (یعنی تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری به
 عنوان دو نظام میرنده و بالنده) می‌تواند گسترش یابد . دوره دوم ،
 با آغاز جنگ بین‌المللی دوم و تبدیل آن در بسیاری از بخشها به یک جنگ
 رهایی‌بخش (جنگ ضد فاشیستی) آغاز می‌گردد . این جنگ نیز یک جنگ
 امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان است ، اما تضاد میان قدرتهای
 امپریالیستی به نیروهای سوسیالیسم امکان می‌دهد که بخشهایی از جهان
 را از زیر سلطه سرمایه ، رها سازند . دموکراسیهای توده‌ای در اروپا و

درآسبا به وجود می‌آیند وارد نگاه سوسیالیست شکل می‌گیرد . با پایان گرفتن جنگ جهانی ، دیگر تضاد میان قدرتهای امپریالیستی تضاد عمده نیست ، بلکه آنها با وجود اختلافات و تضاد های زیادی که دارند در برابر اردوگاه سوسیالیست به یکدیگر نزدیک می‌شوند . این دوره ، شاهد پیدایش بلوکهای نظامی در سراسر جهان است . قدرتهای امپریالیستی به رهبری امپریالیسم امریکا ، می‌کوشند کشورهای سوسیالیست را در محاصره بگیرند و از گسترش آنها جلوگیری کنند . برجسته‌ترین نمونه این خط محاصره ، همان "حلقه های تدافعی" دالسی (وزیر خارجه وقت امریکا) است . امپریالیسم جهانی می‌کوشد تمام کشورهای دیگر را در بلوکهای نظامی علیه کشورهای سوسیالیست ، گرد آورد . پیمانهای تجاوزکارانه ناتو ، سنتو (وقبل از آن "پیمان بغداد") و سیتو در همین دوره ، برای محاصره کشورهای سوسیالیست به وجود می‌آیند . در دوره اول که امپریالیستها امیدوار بودند حکومت گارگری را واژگون سازند ، اکنون بی بردهماندگی چنین کاری باسانی قابل وصول نیست ؛ بنابراین ، به محاصره آنها اکتفا می‌کنند . در دوره دوم ، تضاد های مهم جهان ، تحت الشعاع تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیستی است و شدیداً از آن تأثیر می‌پذیرند ؛ تضاد میان خلقهای زیر سلطه و امپریالیسم جهانی ، همچنین تضاد میان پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیسم و نیز خود تضاد حاکم بر روابط قدرتهای امپریالیستی ، از منشور این تضاد عمده می‌گذرد . دوره سوم از نیمه دوم سالهای پنجاه ، یا اواخر آن آغاز میگردد . مشخصه اصلی این دوره ، مشتعل شدن جنگهای آزادیبخش ملی است . پاره‌ای از کشورهای تحت سلطه ، در برابر فشارهای امپریالیسم امریکا ایستادگی می‌کنند و حاضر نمی‌شوند در بلوکهای نظامی ضد کمونیستی وارد شوند . کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ نشان ظنیان این کشورها در برابر امپریالیسم جهانی است . در همین کنفرانس کشورهای غیر متعهد به یکدیگر نزدیک می‌شوند . ظهور کشورهای غیر متعهد ، در عرصه سیاست جهانی ، به خودی خود ، ارزش چندانی ندارد ، بلکه فقط نمادی از آغاز دوره جدیدی در زوال

سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی است. این دوره جدید، با انفجار جنبش‌های آزادیبخش در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین شروع می‌شود. در فاصله بین ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۰، جنبش‌های آزادیبخش خلق‌های زیر سلطه، تقریباً همه جای سیاره ما را می‌پوشاند. الجزایر و جنبش‌های آزادیبخش سراسر آفریقا، کوبا و امواج انقلابات در آمریکای لاتین، ویتنام و انقلابات شکوهمند خلق‌های آسیای شرقی، به این دوره تعلق دارند. تضاد عمده در این دوره، تضاد میان خلق‌های زیر ستم و امپریالیسم جهانی است. تضادهای مهم جهان تحت‌الشعاع همین تضاد قرار می‌گیرند و شدیداً از آن تأثیر می‌پذیرند: تضاد میان کشورهای سوسیالیست کشورهای امپریالیستی، همچنین تضاد میان پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیسم و نیز تضاد حاکم بر روابط خود کشورهای امپریالیستی، از منظر این تضاد عمده می‌گذرد. همان طور که می‌بینیم، تضاد اساسی و بنیادی عصر ما (که عصر بحران عمومی سرمایه‌داری است) در تمام این مراحل عمل می‌کند و در هر دوره، تضادهای گوناگون، بر بستر آن گسترش می‌یابند. سه جزء اصلی اردوی انقلاب و سوسیالیسم در دوران معاصر، عبارتند از کشورهای سوسیالیستی، پرولتاریای جهانی و خلق‌های زیر ستم، که در برابر نظام سرمایه‌داری جهانی و بقایای نظام‌های ارتجاعی و فرسوده دیگر (که سرمایه‌داری حافظ آنهاست) و حکومت‌های دست‌نشانده رنگارنگ امپریالیسم جهانی صف کشیده‌اند. در هر یک از مراحل که در بالا اسم بردیم، تضاد بنیادی دوران ما از طریق عمده شدن یک تضاد مشخص گسترش می‌یابد و سوسیالیسم و انقلاب را نیرومندتر می‌سازد. در دوره کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری، این تضاد بنیادی از طریق عمده شدن تضاد مشخص میان خلق‌های زیر سلطه و امپریالیسم جهانی گسترش می‌یابد و جنگ‌ها و انقلابات آزادیبخش، کشورهای زیر سلطه را به کانون‌های داغ سیاست و مبارزه انقلاب و ضدانقلاب تبدیل ساخته‌اند. طرح فوق، خلاصه‌ای است از چگونگی گسترش تضاد بنیادی دوران ما و ارتباط آن با تضادهای عمده مشخص در هر یک از مراحل مختلف بحران عمومی سرمایه‌داری. اکنون ببینیم روزیونیم خروشنجی چگونه می‌کوشد با

استفاده از این گامهای عظیم انقلاب در سطح جهانی ، حقانیت و فرمیسم را به اثبات برساند .

رویزونیستهای خروشجفی می گویند پیدایش سلاحهای مدرن هستهای یک " نوازنه وحشت " در سطح جهانی به وجود آورده است و هر نوع درگیری مسلحانه میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست می تواند بلافاصله به یک جنگ هستهای تبدیل شود که ویران کننده تمدن بشری خواهد بود . از سوی دیگر کشورهای سوسیالیست از لحاظ اقتصادی از آن چنان قدرتی برخوردارند که باسانی می توانند در سطح جهانی به رقابت اقتصادی با کشورهای امپریالیستی برخیزند . از طریق این رقابت اقتصادی می توان زمینه مساعدی برای کشورهای زیر سلطه به وجود آورد تا آنها بتوانند خود را از چنگال امپریالیسم برهانند و راه رشد غیر سرمایه داری را پدید گیرند و در جهت دست یافتن به سوسیالیسم سمت گیری کنند . از نظر رویزونیستها ، از طریق " رقابت اقتصادی میان دو سیستم " می توان امپریالیسم را به نابودی کشانید و در عین حال ، خطر جنگ هستهای، جهانی را کاهش داد . این چکیده و لب حرفهای آنهاست . روشن است که در این استدلال ، راههای انقلاب ترک می شود و راههای رفوم توصیه می گردد . از نظر رویزونیستی ، استراتژی پرولتاریا در دوره کنونی بحران عمومی سرمایه داری ، عمدتا بر چه چیزی متکی باشد ؟ پاسخ روشن است : بر رقابت اقتصادی دو سیستم ؛ یعنی بر رقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی در سطح جهانی .

از این رو آنها می گویند تضاد عمده جهانی ، میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی است . معنای استدلال آنها این است که عمدتا از طریق همکاری کشورهای زیر سلطه با کشورهای سوسیالیستی می توان انقلاب را در سطح جهانی پیش برد . آیا این همان موعظه و فرمیسم نیست ؟ چرا ؛ و این دقیقا همان کاری است که رویزونیستهای خروشجفی انجام می دهند . اگر این طرح را بپذیریم باید چشمان را به روی واقعات مبارزه انقلابی و طبقاتی در سطح جهانی ببندیم و همکاری و اتحاد کشورهای تحت سلطه را به جای انقلابات و جنگهای جهانی بخش خلقهای زیر ستم ، موتور محرک رهایی

این خلقها از زیر بلطه امپریالیسم بدانیم . وقتی رویزیونیستها می‌گویند
تضاد میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی را تضاد عمدتاً دوره
کنونی بحران عمومی سرمایه‌داری قلمداد کنند ، قصد آنها مشخصاً این
است که اهمیت مبارزه طبقاتی و رهایی بخش را در کشورهای زیر سلطه
امپریالیسم ، ناچیز بشمارند و راههای مصلحت را در برابر راههای مبارزه ،
محق جلوه دهند . از این رو ، تمام تحلیلهای آنها از مبارزه ضد امپریالیستی
و انقلابی این کشورها بر دیپلماسی استوار است که ما آن را " تحلیل
دیپلماتیک " می‌نامیم . رویزیونیستها ، ظاهراً همیشه از تحلیل طبقاتی دم
می‌زنند ، اما همیشه برای اینکه آن را با " تحلیل دیپلماتیک " خود انطباق
دهند ، سروته آن را می‌زنند و متلعاش می‌کنند . به همین علت است که در
بالا گفتیم حزب توده ، از دو شرطی که آنها را برای تحقق راه رشد غیر
سرمایه‌داری تعیین کننده می‌شمارد ، شرط دوم (یعنی همکاری با کشورهای
سوسیالیست) را اساس و به وجود آورنده شرط اول می‌داند ؛ و به همین
علت است که " نوعی رهبری غیر مستقیم پرولتاریا " را جایگزین رهبری
واقعی و مشخص پرولتاریایی در صف بندی نیروهای طبقاتی و مبارزه انقلابی
یک کشور زیر سلطه می‌سازد . آن عامل جدیدی که از نظر رویزیونیستها بعد
از جنگ جهانی دوم در صحنه جهانی ظاهر شده است ، همان امکان " رقابت
اقتصادی میان دو سیستم " است و همین عامل جدید است که لنین را از
" اولیانفسکی و همه نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری ، که نوعی رهبری
غیر مستقیم پرولتاریا را در گذار غیر سرمایه‌داری ، سنگ پایه اصلی وبدون
چون و چرا می‌دانند " جدا می‌کند . تاریخ جدایی " اولیانفسکی و همه
نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری که نوعی رهبری غیر مستقیم
پرولتاریا را " در گذار غیر سرمایه‌داری کافی می‌دانند ، از لنین و
آموزشهای انقلابی او ، به کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و حوادث بعد
از آن بر می‌گردد .

در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی ، خروشچف ظهور غلظی
رویزیونیسم جدید را اعلام کرد و در پوشش انتقاد از فردپرستی دوره

استالینی ، موافق کمونیستی حزب را زیر بمباران گرفت . رویزیونسم خروشچی ، در گامهای بعدی ، گذار صلح آمیز را به عنوان یک شق ، تئوریزه کرد و به این ترتیب به تبلیغ رفرمیسم و پارلمانتاریسم پرداخت . در همین رابطه بود که خروشچفیزم مسئله راه رشد غیر سرمایه داری را از محتوای انقلابی و لنینیستی آن تهی ساخت و از آن برای تبلیغ رفرمیسم محلی به وجود آورد . نظریه رویزیونستی درباره راه رشد غیر سرمایه داری علاوه بر نفی هژمونی پرولتاریایی ، در عین حال تبلیغ همان تئوری گذار صلح آمیز در مورد کشورهای زیر سلطه امپریالیسم است . اگر رویزیونیستها در کشورهای سرمایه داری پیشرفته پارلمانتاریسم را به عنوان تاکتیک پرولتاریا در قبضه قدرت سیاسی تبلیغ می کنند ، در کشورهای تحت سلطه نیز رشد غیر سرمایه داری را بهانه ای برای تبلیغ گذار صلح آمیز به سوسیالیسم ساخته اند . بنابراین ، تئوری خروشچی " راه رشد غیر سرمایه داری " در یک مجموعه نظرات رویزیونستی به وجود آمده است و تنها در ارتباط با این مجموعه نظرات ، می توان به مضمون واقعی آن پی برد . تنها در ارتباط با این مجموعه نظرات است که می توان فرق میان لنین و اولیانفسکی و همه نظریه پردازان رویزیونیست دیگر را دریافت . نظریه رویزیونستی درباره راه رشد غیر سرمایه داری از خروشچف به این سو ، نظریه رسمی و مورد پذیرش حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب پارامای کشورهای سوسیالیستی میباشد . از همین روست که حزب توده ، در رابطه با مقاله نویسان سازمان فدایی که در " کار " شرح شرمگینانه تئوری رویزیونستی " راه رشد غیر سرمایه داری " را پذیرفته اند ، می نویسد : " اصول اساسی نظرات اولیانفسکی و به قول چریکها " امثال او " تحقیقات اختتامی یک یا چند دانشمند و نظریه پرداز غیر مسئول نیست ؛ بر عکس ، پژوهشها و کتدو کارهای این دانشمندان اغلب حزبی و کاملاً مسئول ، شالودهای جز جسمندیهای خلاق گنگرهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر ، یعنی مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی جهان ندارد . " (۶) حقیقت این است که تئوری رویزیونستی درباره " راه رشد

غیر سرمایه‌داری " نظر فردی اولیائوفسکی و " امثال او " نیست و اصولاً
 اولیائوفسکی و " امثال او " به قول حزب توده " یک پاچند دانشمند و
 نظریه پرداز غیر مسئول " نیستند ، بلکه اساساً نظرات حزب و دولت
 شوروی و کشورهای دیگر را بیان می‌کنند ، بنابراین ، گناه " دستکاری در
 نظرات لنین " (۷) را نمی‌توان فقط به گردن اولیائوفسکی انداخت ، زیرا
 همان طور که گفتیم ، این نظریه از خروشف به این سو نظریه رسمی حزب
 کمونیست شوروی است ، رویزیونیستهایی که در رهبری سازمان فدایی (واکنش
 اکثریت) جا گرفتند ، از سوی " اصل تقلید " را به این بهانه که جنبش
 کمونیستی ما جوان و بی تجربه است تبلیغ و تومیه می‌کنند ، (۸) از سوی
 دیگر در یک جنگ زرگری حزب توده را درست به اتهام تبعیت از همس
 " اصل تقلید " مورد حمله قرار می‌دهند ، آنها از سوی یکی از مهمترین
 مقدمات تئوری رویزیونیستی " راه رشد غیر سرمایه‌داری " را می‌پذیرند و در
 مرحله کپونی ، تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست را
 تضاد عمده جهانی می‌دانند و به این ترتیب راه را برای پذیرش تئوری
 "تئوری خروشفی هموار می‌کنند و از سوی دیگر اولیائوفسکی و حزب توده را به
 رویزیونیسم متهم می‌کنند و می‌نویسند : " اولیائوفسکی که یکی از شناخته
 - ترین مدافعان این تئوری است ، با دستکاری در نظرات لنین ، یک نظریه
 کاملاً " رویزیونیستی در این زمینه ارائه داده است و به دنبال آن " حزب
 توده " با تحریف آنچه اولیائوفسکی تحریف کرده است ، جعلیاتی آشکار به نام
 مارکسیسم - لنینیسم خلاق را تبلیغ می‌کند . (۹) واقعیت این است که
 تمام رویزیونیستها ، از جمله حزب توده و اولیائوفسکی ، با استفاده از همان
 مقدماتی به حقانیت تئوری انحرافی خود می‌رسند که رهبری سازمان فدایی
 (اکثریت) بسیاری از آنها را قبول دارد .

۷- همانجا .

۸- کار ، شماره ۳۸ .

۹- کار ، شماره ۳۹ ، "برامون شمار اساسی ..."

خروشچفیزم، رفرمیسم رابانکیه بر مقدماتی تبلیغ میکند. باید دید این مقدمات استدلالی کدام هستند و رهبری اکثریت درباره آنها چگونه می اندیشد: همان طور که قبلاً نیز اشاره کردیم مقدمات استدلال خروشچفیزم در تبلیغ حقانیت رفرمیسم زیر پوشش "راه رشد غیر سرمایه داری" چنین است که اول می گوید اثبات کند که تضاد عمده جهانی، میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیستی است و این تضاد است که بقیه تضادهای مهم جهانی را تحت الشعاع خود قرار میدهد، و بعد از این مقدمه استدلال میشود که در مرحله کنونی از سویی قدرت گیری اردوگاه کشورهای سوسیالیست و بحران مرگ و زوال امپریالیسم جهانی، امکان رقابت اقتصادی میان دو سیستم را به صورت یک واقعیت عملی، مطرح ساخته است؛ و از سویی دیگر وجود سلاحهای هسته ای در دست امپریالیستها این خطر را به وجود آورده است که آنها برای فرار از مرگ خود، بشریت را به یک جنگ هسته ای نابود کننده بکشانند و از آنجا که قاعدتا "منازعه" کشورهای سوسیالیست و کشورهای سرمایه داری بر سر کانونهای داغ انقلابی در سراسر جهان است و از آنجا که جنگ هسته ای از طریق درگیری در همین کانونهای داغ انقلابی میتواند مشتعل شود، پس بنابراین برای کاهش خطر جنگ نابود کننده، هسته ای با بستی از قدرت اقتصادی سوسیالیسم در برابر قدرتهای امپریالیستی استفاده شود. از این طریق اولاً "خطر جنگ هسته ای کاهش پیدا میکند، ثانیاً" از طریق همزیستی سلامت آمیز میان دو سیستم و رقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست، خلقهای ربر سلطه، امپریالیسم فرصت می یابد تا راه خود را انتخاب کنند و از طریق تکیه بر کمکهای اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک کشورهای سوسیالیست، خود را از حنگال امپریالیسم برهانند و با اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری در جهت سوسیالیسم سمگری کنند. در این استدلال بگوش می شود اثبات شود که اولاً "سرنوشت انقلاب، در سطح جهانی، در تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست تعیین می گردد و سرنوشت نبرد در این جبهه است که سرنوشت انقلاب را در جبهه های دیگر تعیین می کند. ثانیاً" از آنجا که جنگ میان این دو گروه (یعنی کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست) هر لحظه امکان دارد به یک جنگ هسته ای جهانی تبدیل شود، بنابراین عاقلانه این است که سوسیالیسم از طریق استراتژی صلح خود،

طرحهای جنگ افروزان^۱ امپریالیسم را خنثی کند و به نقطه ضعف او حمله کند و او را
 وادار به رقابت اقتصادی مسالمت آمیز سازد. در اینجا بهتر است بپرسیم در چه
 حالتی احتمال جنگ میان این دو گروه از کشورها افزایش پیدا می کند؟ پاسخ روشن
 است: در صورتیکه کانونهای جدید انقلابی به وجود آید و امپریالیسم را به خطر
 بیاورد. به عبارت دیگر کشورهای سوسیالیست اردوگاه نیرومندی تشکیل می
 دهند و امپریالیسم جهانی نیز می داند که از طریق هجوم نظامی به این اردوگاه نمی
 تواند کاری انجام بدهد؛ زیرا موازنه قوا در سطح جهانی به نفع امپریالیسم
 نیست و امپریالیسم در حالت تدافعی است. بنابراین، تنها در صورتی امپریالیسم
 جهانی با کشورهای سوسیالیست به یک رویارویی نظامی کشیده می شود که این کشورها
 به حمایت از جنبشهای انقلابی خلقهای زیر سلطه به طور فعال در کانونهای داغ
 انقلابی درگیر شوند. احتمال جنگ میان دو اردوگاه تنها از طریق درگیری در
 کانونهای انقلابی داغ در سطح جهان، بالایی رود. وگرنه موازنه قوا در میان
 کشورهای سوسیالیست و امپریالیست به نحوی است که احتمال جنگ در رابطه
 مستقیم این دو گروه از کشورهای بسیار ضعیف است. پس، همه بحث بر سر کانونهای
 داغ انقلابی است. و درست در اینجا است که خروش چفیزم از طریق رقابت اقتصادی میان
 دو سیستم می گوید "راه رشد غیر سرمایه داری" را جایگزین جنگ آزادبخت
 خلقهای زیر سلطه کند. در اینجا است که دیده می شود رویزونیسم خروش چفی می گوید
 استراتژی جهانی پرولتاریا را عمدتاً "بر رقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیست
 و کشورهای امپریالیست منکی سازد. تا بر انقلابات رهایی بخش خلقهای زیر سلطه
 امپریالیسم.

برای روشنتر شدن این نکته، بد نیست بدانیم که بعد از قدرت گیری خروش چف
 در شوروی یکی از موارد اختلاف حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین
 بر سر همین مسئله بود. در فرموله کردن تضادهای مهم جهانی حزب کمونیست
 شوروی جایگاه اول را به تضاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست
 می داد (و بابه عبارت دیگر این تضاد را تضاد عمده جهانی در مرحله اخیر
 بحران عمومی سرمایه داری می دانست) و حزب کمونیست چین این فرمولاسیون را
 نادرست می دانست و جایگاه اول را به تضاد میان خلقهای زیر سلطه و

امپریالیسم می داد (و یا به عبارت دیگر این تضاد را تضاد عمده جهانی می دانست). در نتیجه، حزب کمونیست چین برخلاف حزب کمونیست شوروی معتقد بود که خطر جنگ هسته‌ای را تنها از طریق تقویت انقلابات رهایی بخش خلقهای زیر سلطه می توان کاهش داد و تنها از طریق انقلابات رهایی بخش می توان نقشه‌های شوم محافل جنگ افروز امپریالیستی را، که می خواهند بشریت را به کام یک آتش سوزی جهانی بکشانند، خنثی کرد. در حالی که حزب کمونیست شوروی برای مقابله با خطر جنگ هسته‌ای "رقابت اقتصادی" میان دو سیستم را مطرح می ساخت. یکی از این دو نظر، استراتژی انقلابی پرولتاریا را در سطح جهانی عمدتاً "به انقلابات آزادی بخش خلقهای زیر سلطه منکی می ساخت و دیگری عمدتاً" بر رقابت اقتصادی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست تکیه می کرد. تردیدی نیست که نظردوم عمدتاً "بر فورم تکیه می کرد و به نقش انقلابات بی توجه بود. این نظر هم اکنون نیز مورد پذیرش حزب کمونیست اتحاد شوروی است. با نگاهی به تاریخ بیست سال گذشته سوسیالیست از طریق گسترش و شکوفایی انقلابات رهایی بخش خلقهای زیر سلطه نیرومندتر شده است و ضد انقلاب جهانی عمدتاً "از این طریق ضربه خورده است. در این بیست سال گذشته از طریق دامن گرفتن جنگهای رهایی بخش بود که خطر جنگ هسته‌ای جهانی کاهش یافت و نقشه‌های شوم محافل جنگ افروز امپریالیستی برای به آتش کشاندن بشریت نقش بر آب شد. در این بیست سال گذشته کانون داغ انقلاب در کشورهای زیر سلطه بود و اردوگاه سوسیالیست با کمک به انقلابات و جنگهای آزادی بخش خلقهای زیر سلطه بود که توانست به گسترش انقلاب و تضعیف ضد انقلاب در سطح جهان یاری رساند، نه از طریق "رقابت اقتصادی میان دو سیستم". البته تردیدی نیست که درستی مواضع حزب کمونیست چین در آن موقع در برابر انحرافات روبریونستی خروشچفیزم به هیچ وجه به معنای حقانیت تاریخی نظریات این حزب نیست. حزب کمونیست چین که در همان موقع نیز تا جدی گرفتار پیش داوری های ناسوسیالستی بود، بعدها گرفتار انحرافات بزرگتری شد و تضاد بنیادی دوران

ما، یعنی تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری را نادیده گرفت. نتیجه طبیعی این انحراف، تئوری رویزیونیستی ضد انقلابی "سه جهان" بود که بعد از مرگ لین پیانو مورد پذیرش رهبری حزب کمونیست چین قرار گرفت. این تئوری تضاد میان خلقهای زیر سلطه و امپریالیسم جهانی را از محتوای تاریخی و طبقاتی آن تهی می‌سازد و آن را همچون تضاد میان ملتهای کوچک و "ابر-قدرتها" ترسیم می‌کند. تئوری "سه جهان"، دوران مارا به عنوان دوران گذار جهانی به سوسیالیسم قبول ندارد. طرفداران این تئوری انقلابات آزادی بخش خلقها را به صورت جنگ ملتهای کوچک با "ابرقدرتها" می‌بینند. و از آنجا که در دنیای واقعیات عینی فقط دو نظام تاریخی در نبرد سرنوشت ساز و در روی هم ایستاده‌اند و از آنجا که فقط در ستر مبارزه تاریخی میان این دو نظام (یعنی سوسیالیسم و سرمایه‌داری) تاریخ معاصر جهان قابل درک می‌تواند باشد، طرفداران تئوری "سه جهان" نیز راهی جز پیوستن به یکی از این دو اردوی تاریخی ندارند. به همین علت هم هست که بالاخره رهبران پکن در عمل تئوری "سه جهان" را کنار گذاشته‌اند و با امپریالیسم آمریکا همکاری وسیعی را در زمینه‌های مختلف آغاز کرده‌اند. و تئوری "سه جهان" ناگزیر شده است در عمل به دو قطبی بودن جهان ما تسلیم شود.

از آنچه گفته شد نتیجه بگیریم: رویزیونیستهای خروشچی اعتقاد دارند تضاد عمده جهانی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست است و تضادهای دیگر تنها از کانال این تضاد خود را نشان می‌دهند. آنها فکر می‌کنند که کمکهای مادی و معنوی کشورهای سوسیالیست به خلقهای زیر سلطه عاملی تعیین کننده در رهایی این خلقهاست نه انقلابات رهایی بخش خود این خلقها که اساساً بر صف بندیهای طبقاتی درون هر کشور مشخص متکی هستند. در چنین صورتی، مهم همکاری و اتحاد میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای زیر سلطه است و رهایی کشورهای زیر سلطه عمدتاً از این طریق امکانپذیر می‌گردد نه از طریق انقلابات رهایی بخش خلقها. در آن صورت کافی است کشورهای زیر سلطه، زمینه همکاری با کشورهای سوسیالیست را فراهم آورند تا خود بخود و بتدریج از چنگال امپریالیسم خلاص شوند، نه اینکه سلطه امپریالیسم را از

طریق مبارزات انقلابی و جنگهای آزادی بخش قطع کنند. اگر این تز را بپذیرند،
 قاعدتا "باید قبول کنند که در اوگاندا، عیدی امین زمینه مساعدتری برای پیاده
 شدن تز "راه رشد غیر سرمایه داری" آنان وجود داشت تا در الجزایر بن بلا.
 زیرا الجزایر بن بلا کمتر از اوگاندا، عیدی امین بامثلا "اتحاد شوروی،
 همکاریهای اقتصادی و نظامی و غیره داشت. آیا این نتیجه گیری عجیب،
 محصول یک مغالطه است؟ نه. نتیجه طبیعی پذیرش این عقیده است که تضاد
 عمده جهانی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیستی است. نتیجه
 طبیعی این نظریه است که هر نوع درگیری یا امپریالیست به خودی خود به
 معنای نزدیکی با کشورهای سوسیالیست است و هر نزدیکی با کشورهای
 سوسیالیست در نهایت، زمینه ساز "راه رشد غیر سرمایه داری" و سمت گیری
 سوسیالیستی است. در اینجا است که بالاخره باید روشن کرد که آیا آرایش نیروهای
 طبقاتی در داخل هر کشور مشخص تعیین کننده سمت گیری تاریخی جامعه
 مربوطه است یا اتحاد با کشورهای سوسیالیست. همان طور که در شماره های ۲۵ و
 ۲۶ "راه کارگر" در مقاله "تفسیر سازمان فدایی از مبارزه ضد امپریالیستی و
 انترناسیونالیسم پرولتری" هم باختصار بیان کرده ایم، رویزونیستها، با
 فرمولاسیون نادرست تضادهای مهم جهانی همکاری با کشورهای سوسیالیست
 را درست گیری تاریخی کشورهای زیر سلطه تعیین کننده می دانند. و از این
 طریق رفرورمیسم را تبلیغ می کنند و آرایش نیروهای طبقاتی درون کشورهای زیر
 سلطه را در عمل (البته نه در حرف) نادیده می گیرند. و از همین جاست که

مسئله "رهبری غیر مستقیم پرولتاریا" و ارتباط آن با تئوری
 رویزونیستی درباره "راه رشد غیر سرمایه داری" مطرح می گردد.
 حزب توده در پاسخ به نویسندگان "کار" که در شماره ۴۲ این نشریه گفته اند،
 حزب توده رهبری پرولتاریا را شرط پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری
 نمی داند، چنین میگوید: "بدون حضور فعال و رهبری طبقه کارگر، حتی
 سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه داری نمی تواند به میان آید. منتهی این
 حضور و تاثیر این رهبری، نه به طور مستقیم، بلکه به نحوی خاص اعمال
 می شود. به همین دلیل است که تا قبل از پیدایش سیستم جهانی
 سوسیالیستی که قلعه واردوی پيشاهنگ پرولتاریای جهان است، و پیش از

آغاز دوران جدیدی که مضمون و جهت عمده آن گذار از سرمایه‌داری به
 سوسیالیسم است و در مرکز تحولات آن پرولتاریای جهانی ایستاده است ؛
 راه رشد غیر سرمایه‌داری یک نظریه پیش نبود ... با این تأکید ، ادعای
 چریکها دایر بر اینکه طرفداران راه رشد غیر سرمایه‌داری "تنها چیزی که
 قبول ندارند ، رهبری کمونیستاست" ، تنها یک درک سطحی و یک برداشت
 مخدوش نیمه‌گاره و شناور از بنوری مورد بحث است . (۱۰) می‌بینید ؟
 حزب توده میگوید : " بدون حضور فعال ورهبری طبقه کارگر حتی سخنی هم
 از راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید " و بعد معلوم می‌شود
 که منظور از " حضور فعال ورهبری طبقه کارگر " تنها همکاری با کشورهای
 سوسیالیستی است ؛ زیرا همان طور که قبلاً توضیح دادیم ، منظور حزب
 توده از رهبری طبقه کارگر ، " نوعی رهبری غیر مستقیم " است . و این
 رهبری تنها از طریق اتحاد و همکاری با " کشور یا کشورهای سوسیالیستی "
 قابل حصول است . پس مسئله از نظر حزب توده این چنین مطرح می‌شود :
 برای پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری ، دو شرط اساسی لازم است : اول ؛
 " اتحاد همه نیروهای خلقی ، که در عرف سیاسی ، نیروهای دموکراسی
 ملی خوانده می‌شود " و دوم ، " اتحاد و همکاری نزدیک نیروهای دموکراسی
 ملی که حاکمیت سیاسی را در دست دارند ، با سیستم جهانی
 سوسیالیستی " . (۱۱) به عبارت دیگر ، دو شرط اساسی از نظر حزب توده
 را می‌توان چنین بیان کرد : اتحاد خلق که آمادگی پذیرفتن رهبری پرولتاریا
 را داشته باشد ، رهبری پرولتاریا که (در شکل غیر مستقیم آن) همان اتحاد
 و همکاری با کشور یا کشورهای سوسیالیستی است . و از آنجا که رهبری
 پرولتاریا در سطح جهانی همیشه حی و حاضر است ؛ بنابراین کافی است
 چنان اتحادی از نیروهای خلق به وجود آید که آمادگی پذیرفتن این
 رهبری جهانی را داشته باشد . به این ترتیب ، قاعدتاً باید اتحاد نیروهای
 خلقی عامل تعیین کننده در تحقق پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری تلقی
 شود . ظاهراً " حزب توده فقط یک اختلاس کوچک انجام داده است و کلمه
 " غیر مستقیم " را به رهبری پرولتاریا " افزوده است . وگرنه همان طور که
 خود می‌گوید بدون " حضور فعال ورهبری طبقه کارگر ، حتی سخنی هم از
 راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید . " اما اگر در آنچه حزب

۱۰ - مردم ۱۰ خرداد ، ص ۶ .

۱۱ - مردم ۱۰ خرداد ، ص ۲ .

توده می‌گوید ، اندکی تا'مل کنیم ، خواهیم دید که اولاً "حزب توده این اصل اساسی دیالکتیک ماتریالیستی را که در حرکت و تحول پدیده ها عامل تعیین کننده ، عامل درونی است ، کنار می‌گذارد و همیشه در عمل (و گاهسی حتی در تئوری) همکاری با کشورهای سوسیالیست را عامل تعیین کننده در پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری معرفی می‌کند ، و آرایش نیروهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع آن قرار می‌دهد . ثانیاً " رهبری پرولتاریا را در یک جامعه معین تا حد یک شرط مسخره و مهمل پایین می‌آورد ؟ آخر وجود کشور یا کشورهای سوسیالیستی چه ارتباط مشخص و مستقیم با رهبری پرولتاریا مثلاً " دراوگان‌دای عیدی امین دارد ؟ ! بگذارید ببینیم ، حزب توده در این موارد چگونه استدلال می‌کند : حزب توده برای اینکه از آب ماهی بگیرد ، مجبور است قبلاً " آب را گل‌آلود کند : به این قسمت از برنامه حزب توده توجه کنید : " ... درست است که در آخرین تحلیل ، عامل داخلی یعنی مبارزه مردم و تناسب نیروهای مترقی و ارتجاعی در درون کشور ، برای تعیین سرنوشت خلق دارای نقش تعیین کننده است ، ولی عامل بین‌المللی ، یعنی تغییر تناسب قوا در صحنه جهانی به سود صلح ، دموکراسی و سوسیالیسم ، در سیر تکامل خلقها بیش از پیش مؤثر می‌شود و پیوند این دو عامل بیش از پیش نیرو می‌گیرد "

" سوسیالیسم به عامل قاطع و تعیین کننده دوران ما مبدل می‌شود و هم‌اکنون ، حل قطعی هیچ مسئله عمده بین‌المللی ، بدون شرکت این عامل اساسی عصر ما امکان‌پذیر نیست و تکیه بر این نیرو شرط ضرور کامیابی خلقها در مبارزه به خاطر صلح ، امنیت ، استقلال ، آزادی و ترقی است . " (تاکید از ماست) (۱۲) از جملات بالا چه می‌فهمید ؟ عامل داخلی تعیین کننده است یا عامل بین‌المللی ؟ حزب توده معتقد است ، عامل بین‌المللی تعیین کننده است ؛ و از آنجا که نمی‌شود این حرف را به صراحت اعلام کرد ، بنابراین چنین دو پهلو سخن می‌گوید . نویسنده مقالات روزنامه مردم در پاسخ به نوشته " کار " ۵۶ ، مرتباً در باره دو شرط اساسی پیروزی راه رشد غیرسرمایه‌داری سخن می‌گوید و اتحاد نیروهای خلق در داخل و اتحاد با کشورهای سوسیالیست را در صحنه بین‌المللی به عنوان دو شرط اساسی اسم می‌برد . در اینجا هم ظاهراً " به طور صریح

اعلام نمی شود که کدامیک از این دو شرط، تعیین کننده است. اما هنگامی که جملات زیر را که حزب توده در دوره تلاشهای خستگی ناپذیرش برای "دموکراتیزاسیون رژیم" شاه به ثبت رسانیده است، ملاحظه کنید، درمی یابید که از نظر حزب توده، عامل داخلی چقدر بی اهمیت است:

"حزب ما بر آن است که استقرار مجدد آزادیهای مصرح در قانون اساسی کنونی ایران، امکانات بسیار مساعدی برای عتوم نیروهای برفی خواه و دموکراتیک ایران فراهم می سازد تا برای اتخاذ راه رشد مستقل دموکراتیک کشور - راه رشد غیر سرمایه داری - متفقاً به طور مؤثر مبارزه کنند. (۱۲) در دوران دیکتاتوری سیاه شاه، کدام یک از دو شرط اساسی که حزب توده برای پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری ضروری می داند، وجود داشت یا می توانست به وجود آید؟ تردیدی نیست که فقط به اعتبار بسط مساسات میان ایران و شوروی بود که حزب توده با چنگی تمام به پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری در ایران امید بسته بود. بهتر است به جملات زیر هم توجه کنید:

"مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، فقط عامل ساده توسعه صادرات و واردات کالا های ضروری صنعتی نیست؛ بلکه علاوه بر آن، در مسیر استروکنور اقتصادی و پیش از همه استروکنور صنایع ایران نقش بزرگی ایفا می کند." (۱۳) همچنین:

"نتایجی که در اثر بسط مناسبات اقتصادی و همکاریهای فنی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی از لحاظ پیشرفت صنایع هم اکنون به دست آمده است، استروکنور اقتصاد کشور را در جهت نامن استقلالی اقتصادی تغییر می دهد." (۱۴). و بازه این مشی جدید، به طور عینی، جوابگوی منافع رشد سریع و منظم اقتصاد ملی است. باید آن را به مثابه تغییر مثبتی، هم در سیاست خارجی و در سیاست اقتصادی دولت ارزیابی نمود." (۱۵).

می بینید؟ حزب توده در دوره دیکتاتوری سیاه پهلوی، معتقد بود که

۱۳ - مردم، شماره ۷۱، کجیات از ماست.

۱۴ - دنیا، دوره دوم - سال چهاردهم شماره ۱، کجیات از ماست.

۱۵ - دنیا، شماره ۲، ۱۳۵۱، کجیات از ماست.

۱۶ - دنیا، شماره ۱، ۱۳۵۲.

از طریق "بسط مناسبات ایران" با اتحاد نیروی وسایر کشورهای سوسیالیستی
 می توان ، راه رشد غیر سرمایه داری اتحاد کرد و همچنین تبلیغ می کرد که
 در نتیجه این همکاریها ، "استروکتور اقتصاد کشور در جهت ماهیت
 استتال اقتصادی تعمیر می کند . اکنون می توان بروشنی دریافت که
 حزب توده "عامل داخلی" را تا چه حد در تکامل جامعه و به قول خود "در
 تعیین سرنوشت خلق" تعیین کننده می داند . حزب توده به "عامل داخلی"
 تا آنجا ارزش قابل استیسه راه را برای بسط همکاریهای اقتصادی و غیره
 یا کشور یا کشورهای سوسیالیستی هموار سازد . مهم این است که "طنا
 بحاب" (یعنی همکاری با کشورهای سوسیالیستی) را از دست ندهیم ،
 بته مسائل بتدریج حل می شود . از این رو "عامل داخلی" مساعد برای
 نیروزی راه رشد غیر سرمایه داری در دیکتاتوری سیاه آریانهری تیز ،
 می تواند وجود داشته باشد و اصولاً از نظر حزب توده ، امکان اتخاذ
 راه رشد غیر سرمایه داری در حکومت آریانهری ، همان طور مطرح است که
 در حکومت اسلامی آیه الله خمینی ؛ در اوگاندی-عیدی امین همانطور
 مطرح است که در الجزائر بنیلا و در لیبی قذافی (با مناسبات عشیرتی و
 ماقبل سرمایه داری) ، همانطور مطرح است که در آرژانتین و بدلا (با
 دیکتاتوری نظامی و مناسبات سرمایه داری پیترفه) . بنابراین تضادقی
 بسبب اگر خوب بوده بگ دهه تمام می گوشت شاه جلاد را برای "بسط مناسبات
 انضادی و همکاری های فی اتحاد نیروی وسایر کشورهای سوسیالیستی"
 تسخیر کند . حزب توده عامل تعیین کننده "در تعیین سرنوشت خلق" را
 شامل بین المللی ، یعنی اتحاد و همکاری با کشورهای سوسیالیستی می داند .
 از این رو مسئله رهبری پرولساریا در یک جامعه معینی ، برای حزب توده
 اروس جیدانی ندارد ؛ زیرا در هر حال ، عامل اصلی و تعیین کننده ، اتحاد با
 کشورهای سوسیالیست است . بیغیرد حزب توده درباره رهبری طبقه کارگر
 حکمت سخن می گوید :

... ما خیلی از انقلاب سوسیالیستی دور هستیم . بنابراین مسئله
سرکشی یک با حسی دوطبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست ...
 در اس مرحله آمادگی ، از پیشاپیش ، درباره مسئله رهبری ونا امین
 همومی به جدال برداختن ، مفهوم عملی اس طبع ساحتن تمام امکاناتی
 است که اجرای انقلاب را تسر می سازند . " (۱۷) حزب توده ، آن قدر خود

را از انقلاب سوسیالیستی دور می بیند . که طرح مسئله هژمونی طبقه کارگر را " فلج ساختن تمام امکاناتی " می داند که " اجرای انقلاب را میسر می سازند " . راستی این چه نوع انقلابی است که طرح مسئله هژمونی پرولتاریا امکانات اجرای آن را فلج می سازد ؟ پاسخ بسیار روشن است . هر نوع بخت درباره پرولتاریا و هژمونی پرولتاریا ، بی تردید شاه را در می دارد و " امکانات " بسطیناسیات یا شوروی (یعنی سمت گیری سوسیالیستی) فلج می گشت ! حزب توده همین اواخر درباره مسئله سرگردگی پرولتاریا چنین نوشت :

در بخت از هژمونی پرولتاریا ، باید به یک نکته بسیار اساسی اشاره کنیم و آن اینکه ، دوران تاریخی که ما در آن زندگی می کنیم با دوران انقلابهای بورژوا - دموکراتیک قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (انقلاب اول روس) تفاوت ماهوی دارد . ما در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم زندگی می کنیم . مشخصه اصلی زمان ما ، تغییر سریع تناسب نیروها به سود سوسیالیسم است . قز این دوران و در این زمان ، هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه ، نمی تواند از هژمونی جهانی پرولتاریا و نیروهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری جدا باشد . در زمان ما سمت حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می کند و این بدان معناست که در مقیاس جهانی ، هژمونی پرولتاریا - تامین شده است و هر چه این حرکت مطمئن تر و سریعتر باشد ، هژمونی جهانی پرولتاریا استوارتر است . . . در این دوران و در این تناسب قواست که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای اسیر ، مقوله های نظیر " رهبری خرده بورژوازی پدید می آید . وگرنه ، خرده بورژوازی در زمان سلطه کامل امپریالیسم (سرمایه داری) ، اصولاً قادر به رهبری نبود . . . " (۱۸)

می بینید ؟ حزب توده در " شرایط جدید " یعنی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ، " رهبری خرده بورژوازی " را کافی می داند ؛ زیرا در سطح جهانی ، رهبری پرولتاریا موجود و در همه جا حاضر است ، بنابراین چه احتیاجی به رهبری پرولتاریا در یک کشور معین از مجموع آنچه گفته شد می توان این نتیجه را گرفت . که حزب توده شرط اساسی و تعیین کننده پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری را ، اتحاد و

همکاری با کشورها و کشورهای سوسیالیست می‌داند. زیرا این اتحاد و همکاری را تحقق هژمونی پرولتاریا می‌داند و معتقد است که حضور کشورهای سوسیالیست در عرصه جهانی، نه تنها جایگزین هژمونی پرولتاریا در هر کشور معین می‌گردد، بلکه حتی عاملی است که در آرایش نیروهای طبقاتی در داخل هر کشور معین نیز تاثیر می‌گذارد. بنابراین لازم نیست در یک کشور معین، نیروهای طبقات مترقی زیر هژمونی پرولتاریا قرار گیرد، تا در آن کشور ست‌گیری سوسیالیستی امکان پذیر گردد، بلکه تناسب قوا در سطح جهانی به نفع نیروهای سوسیالیسم کافی است تا در تناسب قوای طبقاتی در یک کشور معین نیز تاثیر مطلوب بگذارد. به همین علت است که حزب توده، راه رشد غیر سرمایه‌داری را به دست حکومت آریامه‌ری نیز، امکان پذیر می‌داند. همان‌طور که گفته شد، حزب توده تمام این نتیجه‌گیریهای رویزیونیستی را از این مقدمات استنتاج می‌کند که اولاً تضاد عمده جهانی میان کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیست است و تضاد های دیگر تنها در رابطه با این تضاد می‌توانند عمل کنند؛ ثانیاً در دوران کنونی تناسب نیروها در سطح جهانی به نفع سوسیالیسم، عامل بین‌المللی را به عامل اناسی و تعیین کننده تبدیل کرده است؛ از این رو رهبری و موقعیت پرولتاریا در یک کشور معین مهم نیست.

رهبران رویزیونیست سازمان فدایی (اکترب) ، با پذیرفتن یکی از این مقدمات، راه را برای پذیرفتن مقدمات بعدی و همچنین نتیجه‌گیریهای کاملاً رویزیونیستی هموار می‌سازند. آنها در "گار" ۵۶ می‌پذیرند که در شرایط کنونی، تضاد عمده جهانی بین کشورهای سوسیالیست و کشورهای امپریالیستی است و در جاهای دیگر (از جمله در "گار" ۲۸)، "اصل تقلید" را در جنبش کمونیستی وارد می‌کنند و ادعا می‌کنند که جنبش کمونیستی تا که جوان و بی‌تجربه است، باید در موضع‌گیریهای خود "بیش از یافته‌های ذهنی خود" به موضع‌گیری احزاب کمونیستی توجه داشته باشد. بنابراین آگاهانه یا ناآگاهانه، زمینه را برای قبول نظرات حزب توده آماده می‌کنند و البته برای رد گم‌کردن، به مناسبت یا بی مناسبت، به حزب توده حمله می‌کنند تا کسی در موضع‌گیریهای آنان گمان بد نبورد و حزب توده که بهتر از همه این دوگانگی را تشخیص داده است، بلافاصله روی آن انگشت می‌گذارد و چنین می‌نویسد: "چریکها که وانمود می‌کنند به انترناسیونالیسم پرولتری باور دارند، چریکها که معترفند در تارهای سوتیسم و ناسیونالیسم تنگ‌تر اسیر بوده‌اند، چریکها که در لفظ سرانجام

می پذیرند که رولتاریای جهانی و کشورهای سوسیالیستی نیروی عمده
آردوی انقلابند. در برابر تعهدات تکالیفی که لازم است، چنین موضعی
است و بی آن هر سخنی به ادعا و هر ادعایی به مصلحت گرایی تعبیر می شود.
چه کرده اند؟ (۱۹) به نظر ما، حزب نوده، اندکی شتاب آلوده حرف
می زند و هر طور باشد رهبران اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) نیرو
های این سازمان را بهتر از حزب نوده می شناسند. از این رو اپورتونیسم
بزرگی را مناسبترین شکل اپورتونیسم در مراحل کنونی تشخیص می دهند
و حزب نوده هم نباید آزمندی را از حد بگذراند. زیرا کار آنها را خرابتر
می کند.

روزیونیستها بعد از اینکه موانع اساسی را از سر راه خود بر مدارند
و تعیین کننده بودن عامل داخلی و ضرورت هژمونی رولتاریا را در پیروزی
راه رشد غیر سرمایه داری مورد تردید قرار می دهند، ما نوسل به نقطه
می گویند از پارچای مقدمات درست به نتیجه گیریهای اپورتونیستی
دلخواهشان دست نایند. نخستین مسئله ای که مورد سوء استفاده و تغییر و
تفسیر های اپورتونیستی آنها قرار می گیرد، مسئله استقلال سیاسی است.
در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه داری که نظام استعماری قدیمی
امپریالیسم از هم پاشیده است و غالب مستعمرات سابق، دیگر مستعمره
به حساب نمی آید و اشکال پیچیده تر و پوشیده تر تسلط امپریالیستی
جایگزین اشکال استعماری قدیم شده است. مسئله استقلال سیاسی از اهمیت
بسیار زیادی برخوردار است. روزیونیستها می گویند دولتی که در برابر
امپریالیسم به استقلال سیاسی دست یافته باشد، ناگزیر است برای حفظ
آن با امپریالیسم درگیر شود و مبارزه با امپریالیسم برای حفظ استقلال
سیاسی، بناچار زمینه مساعدی را برای پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری
در آن کشور به وجود می آورد. به عبارت دیگر، آنها می گویند هر دولتی
که وابسته به امپریالیسم نباشد و برای حفظ استقلال خود با امپریالیسم
مبارزه کند، ناگزیر است به نیروهای انقلابی و رولتاریایی در عرصه
بین المللی نزدیک شود و از اینجاست که زمینه عینی تحقق راه رشد غیر
سرمایه داری فراهم می گردد و آن کسی که راه رشد غیر سرمایه داری در
بیش می گیرد و مست گیری سوسیالیستی می کند، بی هیچ تردید انقلابی است.

بنابراین خبلا حذق حلقه های واسط ایندلال می توان گفت که هرکس که با امپریالیسم درگیری پیدا کند ، انقلابی است و وظایف آن در جهت جنبش استدلالی است که حزب توده همه آثار مارکسیستی را زیرورو کرده و بالاخره نقل قول "نگار نقد وای" از استالین میدهد که گفته است: "هر چه بد دلخوشی از استالین ندارد ، اما برای "نگار نقد وای" ذهن خطی که با نقل قول از استالین را ضروری دانسته است را بیخود می نماند ؛ اما برای اینکه ذهن چریکها را تکان بدهیم ، این مقاله را علی نقل قول مکان خطنده و گویایی از استالین در رابطه با موضوع هر چه بد بنویسد ، می بینیم ، بنابراین توده انقلابی نهضت ملی دلتونخواه را با امپریالیسم در هیچ نقطه آن ننشستند که عناصر بولنارالیسی در نهضت موجود در ایران و این خطی را از راه سرافقه انقلابی و جمهوری خواهانه بولنارالیسی بر همه گویایی خطی توده امپریالیسم ایجاب استغلال انقلابی را با وجود نظریه خطی توده و این خطی را در نظر واقع نظر و نظریه عینی خطی انقلابی را پس از این خطی توده امپریالیسم را ضعیف و قویتر را تجزیه می کنند و آنرا از این خطی توده امپریالیسم را (۲۰) نقل از هر چیز بگذارید این یادآوری را به حزب توده بکنیم که در هرمان امپریالیسم سازمان فدایی را خطی دست گیرفته است و در نتیجه خطی توده امپریالیسم است که گمان می کند این نقل قول از استالین واقعا "ذهن آنها را تکان خواهد داد و نظام فکری شان را زیرورو خواهد کرد ، در حالی که همیشه مدتها قبل از توصیه های حزب توده ، این خانه نگارهای فکری را انجام داده اند و اعلام کرده اند از آنجا که حکومت اسلامی ، حکومتی است ناوابسته به امپریالیسم ، بنابراین رهبری مبارزات ضد امپریالیستی مردم را در دست دارد و این نظر را که از اشغال سفارت آمریکا به این سو ، مخفیانه و نرم گینانه در اینجا و آنجا تبلیغ و ترویج می کردند ، در "کار" ۵۹ عینی ساختند ، بنابراین حزب توده اشتباه می کند که می خواهد با نقل قولی دم بریده از

۲۰ - مردم ، شماره ۱۲ خرداد ، ص ۶۰ ، نقل قول از استالین در امپریالیسم

جد اول ص ۹۰ - ۸۹

استالین ، آنها را دچار تکان فکری سازد . اما بعد بگذارید ببینیم رفیق استالین در اینجا چه می‌گوید : با مراجعه مستقیم به "مسائل لنینیسم" در می‌یابید که رفیق استالین در بررسی مسئله ملی ضمن توضیح مواضع لنین ، لزوم برخورد خلاق و غیر دکماتیستی با این مسئله را مطرح می‌کند و کمونیستها را به تحلیل و بررسی مشخص واجتناب از الگوسازی فرامی‌خواند . و در رابطه با این مسئله است که مثال فوق را می‌آورد تا نشان بدهد که معیار عینی شناختن نیروهای ترقی خواه ، ایدئولوژی و ادعاهای ظاهر فریب نیست ، بلکه موضع آنها نسبت به نیروهای خلق و دشمنان مردم و تکامل جامعه است . استالین می‌گوید : امیر افغان از لحاظ عینی انقلابی است ، هرچند تفکر محافظه کارانه و ارتجاعی داشته باشد و سوسیال دموکراتهای اروپایی از لحاظ عینی ضد انقلابی هستند ، هرچند ظاهراً خود را طرفدار طبقه کارگر و ایدئولوژی علمی مارکس قلمداد می‌کنند . آیا این استدلال رفیق استالین می‌تواند از نظر کمونیستها "تکان دهنده" و غیر منتظره باشد ؟ از نظر ما این استدلال به هیچوجه تکان دهنده نیست ، بلکه برعکس ، آموزنده است . آیا کسی تردید دارد که شاهزاده سیهانوک (پادشاه سابق کامبوج) پیش از آنکه به وسیله تجاوز امپریالیسم جنایتکار آمریکا از قدرت سیاسی رانده شود ، یک شخصیت مترقی بود ، در حالی که فرانسوا میتران و ماریو سوارش در کنار نیروهای امپریالیسم قرار دارند ، هرچند که ظاهراً خود را مدافع سوسیالیسم بنامند ؟ از نظر ما تردیدی وجود ندارد که وقتی اعوان و انصار شاهزاده سیهانوک (که نظریه سلطنت طلبانه هم داشتند) در برابر امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کردند و نمی‌گذاشتند امپریالیسم از کامبوج به عنوان یک پایگاه علیه انقلاب شکوهمند ویتنام استفاده کند ، مبارزه آنها "از نظر عینی مبارزه انقلابی بود" ، در حالی که ماریو سوارش وقتی در برابر اراده انقلابی پرولتاریای پرتغال می‌ایستاد و انقلاب را به شکست می‌کشانید ، "از نظر عینی" یک ضد انقلابی بود . آنچه رفیق استالین می‌گوید این است که در اوزبایی دوستان و دشمنان انقلاب نباید توجه به شکل ایدئولوژی ، ما را از توجه به مضمون و عینیات صفت‌بندیها

باز دارد . آنچه رفیق استالین از ما می خواهد ، این است که در
 موضع گیریهای خود همیشه بر تحلیل مشخص متکی باشیم و از الگوسازی
 بپرهیزیم . اما حزب توده به شیوه سوسیالیان ، میکوشد از گفته استالین
 برای سردرگم کردن نیروهای انقلابی استفاده کند و از این رو مطالبه شیرانه
 حزب توده تکان دهنده است . نه گفته استالین ، حزب توده از این گفته
 بهره برداری شیرانه می کند و آن را به عنوان گادو به رهبران اپورتونیست
 سازمان فدایی (اکثریت) پیشکش می کند تا ذهن ساده اعضاء و هواداران
 این سازمان را با یک نقل قول دم بریده ، دچار آشفتگی سازند . بهتر است
 ببینیم چرا مبارزه امیرافغان "از نظر عینی مبارزه انقلابی است" ؟ با مراجعه
 به تاریخ افغانستان در می یابید که شاهزاده امان اله خان ، رهبر روشنگری
 بود که در یک جامعه عشیرتی و فئودالی با امپریالیسم انگلیس که عمدتاً از
 نفوذ و قدرت فئودالها و رهبران عشایر بهره مند می شد ، درافتاد . شاهزاده
 امان اله خان با دولت جوان کارگری در شوری ، روابط سیاسی ایجاد کرد
 و کوشید برای اشاعه روشنگری و مبارزه با ارتجاع طبقاتی و عقب ماندگی و
 مقابله با نفوذ انگلستان ، از کمکهای دولت شوری استفاده کند . شاهزاده
 امان اله خان در واقع ، مانند منافع بورژوازی ملی افغان بود که برای مبارزه
 با عقب ماندگی و فئودالیسم و پیشرفت افغانستان به نیروهای مترقی و
 انقلابی روی خوش نشان می داد و به جرم همین کار نیز با یک کودتای
 طرح شده از طرف انگلیسیها سرنگون شد . نزدیکی شاهزاده افغان به دولت
 شوری در لحظاتی صورت می گرفت که قدرت کارگری در این کشور هنوز نیز
 محاصره نیروهای امپریالیست قرار داشت و ضد انقلاب داخلی در شوری
 هنوز کاملاً بشکلی نشده بود . بنابراین شاهزاده امان اله خان را (به جرم
 اینکه سلطنت طلب است) ارتجاعی خواندن ، همان اندازه کودنی
 می خواهد ، که مترقی خواندن اقدامات شاهانه آریامهر به این بهانه که
 فئودالیسم را از میان بومی دارد . مثلاً اگر به نقل قولهای تکان دهنده
 زیر از سرشجائی که حزب توده در تاریخ به ثبت رسانیده است توجه کنید ،
 روشنی در خواهید یافت که حزب توده حالا چرا به نقل قول "تکان دهنده"

از استالین متوسل می شود و گفته های استالین را چگونه می فهمد . حزب توده در باره رفورم های شاهانه چنین داوری می کند :

"... این رفورمها محصول فرعی مبارزه انقلابی و تحول تناسب قوا به سود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم ، قدرت روز افزون سوسیالیسم و ضعف فزاینده امپریالیسم ، دستاوردهای جنبش زهابی بخش ضد امپریالیستی در کشور های جهان ، تحولات منطقه خاور میانه ، مبارزات طولانی مردم ایران در دوران پس از جنگ دوم و در پیشاپیش آنها حزب توده ایران ، هیئت حاکمه را پس از مدتها مقاومت و خرابکاری و تردید سرانجام وادار به انجام آن نمود ." (۲۱)

و همچنین ، ببینید یکی از سخنگویان حزب توده در رابطه با اقدامات آریامه‌ری چه می گوید :

"... در سالهای اخیر ، پیروزیهای مهمی در عرصه های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور ، به دست آمده است و سیستم آموزشی شکل گرفته و گسترش یافته است ... تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی از یک طرف و ترکیب جدید طبقاتی در ایران و نتایج ناشی از آن از طرف دیگر ، انعکاس روشن خود را در سیاست خارجی رژیم شاه نشان چنی مید . تا ۱۹۶۰-۱۹۶۱ این سیاست خارجی متجانس و یکجانبه بود . از زمانی که رفورمها در ایران به اجرا درآمد ، این سیاست بتدریج ، در جهت همه جانبه شدن سیر نمود ... سیاست دولت ایران در ارتباط با تجاوزات بین المللی امپریالیستی (در خاور میانه ، در ویتنام ، ...) به طور نسبی مثبت است . با وجود گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی ، دولت ایران همچنان از به رسمیت شناختن موجودیت دو آلمان خودداری می کند ... ما معتقدیم که این سیاست عدم شناسایی جمهوری دموکراتیک آلمان با چهارچوب سیاست خارجی ایران منطبق نیست ." (۲۲)

۲۱ - دنیا ، دوره دوم ، سال سیزدهم ، شماره اول .

۲۲ - مباحثه داوود نوروزی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران با نشریه "فاسیت" وابسته به حزب کمونیست آلمان غربی . آوریل ۱۹۷۲

خیلی تکان دهنده است ، این طور نیست ؟ اما نباید زیاد تکان خورد . زیرا حزب توده دقیقا " از دیدگاه خود به مسئله می نگرد و می توان گفت به دیدگاه خود نیز وفادار است . اما بحث بر سر این است که دیدگاه حزب توده بسیار تکان دهنده است . حزب توده می گوید ، هرکس که با امپریالیسم درگیر شود ، حتما در کنار نیروهای انقلابی است و از آنجا که در دنیای ما تنها از طریق نزدیکی با کشورهای سوسیالیست می توان با امپریالیسم درگیر شد . بنابراین هرکس با امپریالیسم اختلاف داشته باشد و به کشورهای سوسیالیست نیز چشمک بزند ، این اختلافش " از نظر عینی مبارزه انقلابی است . " حالا چه فرق می کند که او سلطنت طلب است یا نه . و با همین منطق مسخره است که اقدامات دیکتاتوری آریامهری را مثبت ارزیابی می کند . هرچند اطلاع کلام در این مورد ما را از هدف اصلی این مقاله دور می کند ، اما برای روشن شدن عرک حزب توده از " استقلال سیاسی " و " مبارزه ضد امپریالیستی " و برای اینکه به اصطلاح جای حرفی باقی نماند ، به نقل قولهای زیر هم توجه کنید : " حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشور می شود ، پشتیبانی می کند . . . و برای حق حزب ما و سایر سازمانهای دموکراتیک در به دست آوردن فعالیت های قانونی در کادر قانون اساسی ایران مبارزه می کند . " (۲۳) همان طور که می بینید ، برای عمق دادن به " استقلال سیاسی " ، تنها لازم می بیند که به " فعالیت های قانونی " دموکراتیک " در کادر قانون اساسی ایران " میدان داده شود . حزب توده می گوید : " سلطنت طلب بودن مهم نیست ، مهم این است که با امپریالیسم درگیر است و با کشورهای سوسیالیست چندان بد تا نمی کند . بنابراین همین آقای احسان طبری ، خواست کمیته مرکزی حزب را در رابطه با آزادیهای دموکراتیک با این جملات

۲۲ - پیام ایرج اسکندری به دهمین کنگره حزب کمونیست بلغارستان - مردم شماره ۶۶ ، تأکیدات از ماست .

بیان می‌کند:

"اجرای آن مقرراتی است که در قانون اساسی ما، تاکنون پنج شاه به اجراء و حفظ آن سوگند یاد کرده‌اند." (۲۴)

پنجاهمین دیدگاه می‌شود که استالین در یک برخورد خلاق و انقلابی ما را به تحلیل مشخص و اجتناب از الگو سازی فرا می‌خواند و حزب توده از همین گفته او آیه‌ای می‌سازد که بر سر انقلابیون بگوید و آنها را دچار نگاه فکری سازد و سر در گم کند. دعوت به تحلیل مشخص را تبدیل می‌کند به وسیله‌ای برای ایجاد فضای مه آلود، نا زمینه را برای مانورهای فرصت طلبانه خود باز کند. استالین می‌گوید: ملاک عینی انقلابی بودن این است که در کنار نیروهای انقلاب قرار بگیری و حزب توده می‌گوید: ملاک انقلابی بودن این است که اولاً درگیریهایی با امپریالیسم داشته باشی و ثانیاً روابطی با کشورهای سوسیالیست. استالین، با منطق تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی حرکت می‌کند و حزب توده با منطق "تحلیل دیپلماتیک" و رفورمیسم، اگر منطق حزب توده را بپذیریم، رابرت هوکابه همان اندازه انقلابی است که عیّدی امین، زیرا هر دو با امپریالیسم مبارزه می‌کنند و هر دو با کشورهای سوسیالیست روابط نیکویی دارند. و حتی از این هم می‌توان فراتر رفت و گفت از نظر حزب توده حافظ - اسد انقلابی تر از بن بلاستیراسوریه امروز استوارتر از الجزایر بن بلا با کشورهای سوسیالیست همکاری های اقتصادی، نظامی و غیره دارد. و با همین منطق است که حزب توده به رژیم شاه نزدیک می‌شود. اگر در نقل قول بالا (از داوود نوروزی) دقیق شوید، می‌بینید که مبداء سیاست مستقل شاه را سال ۶۱ - ۱۹۶۰ می‌داند. زیرا در همین زمان بود که شاه به دلیل اختلافاتی که با پارهای مسائل حاکمه آمریکا پیدا کرد، "سیاست مستقل ملی" را علم نمود و با کشورهای سوسیالیست به تشنج زدایی پرداخت. منطق حزب توده را در بررسی مسئله استقلال سیاسی باید بررسی کرد و نتایج منطقی از آن گرفت. حزب توده، ده سال تمام به رژیم شاه چشم دوخته بود و امیدوار بود

این رژیم بالاخره بتواند پیوندهای خود را با امپریالیسم بگسلد و راه رشد غیر سرمایه‌داری را در این کشور عملی سازد. چرا حزب توده چنین امیدی از چنان حکومتی داشت؟ این نوع "امیدواری"، برای خط مشی سیاسی حزب توده بیگانه و تضادفی نیست، بلکه با مبانی تئوریک این خط مشی، همخوانی کامل دارد. تفسیر حزب توده از گفته استالین (گفته‌ای که آن را "تکان دهنده" می‌نامد) بسیار آموختنی است. این تفسیر به بهترین نحو ممکن، مبانی تئوریک حزب توده را (در زمینه مبارزه ضد امپریالیستی و استقلال سیاسی) بیان می‌کند. حزب توده می‌گوید کمکافی است حکومتی با امپریالیسم درگیری داشته باشد. چنین حکومتی را "از نظر عینی"، بتوان انقلابی نامید. بنابراین دیگر مهم نیست که ماهیت اجتماعی و طبقاتی این حکومت چیست! آیا با این منطق، عجیب بود که حزب توده به رژیم دیکتاتوری شاه امید بسته بود؟ شاه جلاد، در اوایل سالهای چهل، مختصر اختلافاتی با محافل حکومتی آمریکا پیدا کرده بود و در رابطه با همین اختلافات بود که با اصطلاح "سیاست مستقل ملی" کذایی را علم کرد و با پاره‌ای از کشورهای سوسیالیستی روابطی ایجاد نمود. در همین سالها بود که حتی یک سلسله تجهیزات از اتحاد شوروی خریداری کرد. مثلا وسایل نقلیه واحدهای نیروی زمینی "ارتش شاهنشاهی" از اتحاد شوروی خریداری شد. اگر معیار ارزیابی، درگیری یک حکومت با امپریالیسم و نزدیکی آن به کشورهای سوسیالیستی باشد، دلیلی ندارد فروش تجهیزات نظامی به رژیم شاه عطفی نکوهیده و انحرافی باشد. اگر معیار ارزیابی، اختلاف با امپریالیسم باشد، و اگر ماهیت طبقاتی رژیم مورد بحث معیار تعیین کننده نباشد، چرا باید حکومت رضا خان، حکومتی ضد انقلابی و ضد خلقی قلمداد شود؟ آیا رضا خان، با انگلیسها درگیر نشد و آیا در آر روزگار امپریالیسم برتر، در ایران و در منطقه خاورمیانه امپریالیسم انگلیس نبود؟ می‌بینید که اگر معیار حزب توده را در ارزیابی ماهیت حکومت بپذیریم، کار به جاهای بسیار باریکی می‌گردد. می‌بینید که معیار حزب توده در "مرزبندی واقعی دوستان در جبهه انقلاب و دشمنان در صفوف ضدانقلاب" بسیار عجیب و "تکان دهنده" است. اما رهبران روزیونیست سازمان فدایی

(اکثریت) در این مورد چه معیاری دارند؟ آیا آنها هم استقلال سیاسی را ملاک عینی-مرزبندی میان دوستان و دشمنان انقلاب می‌دانند؟ تمام نوشته‌های آنها و تمام موضع‌گیری‌هایشان، نشان دهنده آن است که در این مورد اختلافی با حزب توده ندارند. آنها این روزها مسئله "ناوابستگی" رژیم اسلامی را ورد زبان خود ساخته‌اند و به همین دلیل، درست مانند حزب توده، ماهیت ضدانقلابی حکومت را نادیده می‌گیرند. زیرا همانند حزب توده تنها معیار آنها در "مرزبندی واقعی دوستان در جبهه انقلاب و دشمنان در صفوف ضد انقلاب"، وابستگی یا ناوابستگی سیاسی به امپریالیسم است. آنها نیز مانند حزب توده، استقلال سیاسی در برابر امپریالیسم را برای مرفی و انقلابی نامیدن یک حکومت کافی می‌دانند. اما اگر منطق آنها را بپذیریم آیا کار به جاهای باریک نخواهد کشید؟ حکومت رضا خان، مثلاً در سال ۱۳۱۸ آیا با انگلیسیها درگیری نداشت و آیا انگلیسیها نبودند که در سال ۱۳۲۲ پیشنهاد اشغال ایران و کنار گذاشتن رضا خان را به نیروهای متفق دادند؟ آیا حکومت رضا خان در همان سال ۱۳۱۸ یک حکومت ضد مردمی، ضدانقلابی و دیکتاتوری اختیافی نبود؟ می‌بینید که با پذیرفتن معیار روبرویونستها، کار به جاهای باریک می‌کشد! پس بهتر است درک روشنی از مسئله وابستگی و ناوابستگی سیاسی داشته باشیم.

آیا استقلال سیاسی در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی وابسته اند، می‌تواند معنی داشته باشد؟ آیا در این کشورها می‌توانند حکومت‌هایی قدرت را در دست گیرند که از لحاظ سیاسی مستقل و ناوابسته به امپریالیسم باشند؟ آری چنین چیزی امکان پذیر است. وابستگی سیاسی یک حکومت را به امپریالیسم جهانی، نمی‌توان مستقیماً از وابستگی اقتصادی کشور مورد بحث استنتاج کرد. نمونه های متعددی از کشورهای زیر سلطه وجود دارد که حکومت‌های آنها، حکومت‌های دست نشانده امپریالیسم نیستند. مثلاً کشور هند را در نظر بگیرید، این کشور از لحاظ اقتصادی زیر سلطه سرمایه جهانی است. سرمایه‌های آمریکایی، انگلیسی و... در هدایت اقتصاد هند نقش بسیار زیادی دارند. اما حکومت کنونی هند (حکومت خانم گاندی) رانمی‌توان حکومت دست نشانده امپریالیسم آمریکا یا امپریالیسم انگلیس خواند. حزب

کنگره هند که حزب بورژوازی بزرگ هند است در دوره بعد از استقلال تقریباً بدون نزاع بر این کشور حکومت کرده است. بورژوازی بزرگ هند پیونده عمیق و ارگانیک با سرمایه جهانی دارد، اما حکومتی که این حزب تشکیل داده است، هیچ کدام حکومت‌های دست نشانده امپریالیسم آمریکا یا انگلیس نبودند. مثلاً جواهر لعل نهرو یکی از بنیانگذاران سیاست عدم تعهد بود. او در عین حال که رهبر حزب کنگره (یعنی حزب بورژوازی بزرگ هند) بود، در همان حال در عرصه بین‌المللی، مواضعی داشت که مسلماً برای امپریالیسم انگلیس و امپریالیسم آمریکا ناخوشایند بود. همین طور می‌توان از دولتهای مشابه، در کشورهای دیگری اسم برد که از لحاظ اقتصادی زیر سیطره سرمایه جهانی بودند: حکومت سوگارتو در اندونزی و حکومت نگرومه در گانا نمونه‌های جالبی از حکومت‌های مستقل سیاسی بودند، اما بر کشورهای حکومت می‌کردند که از لحاظ اقتصادی، زیر سیطره سرمایه جهانی و زیر سلطه امپریالیسم بودند. پس، استقلال سیاسی در یک کشور از لحاظ اقتصادی وابسته قابل تصور است. اما استقلال سیاسی در کشوری که از لحاظ اقتصادی وابسته است، نمی‌تواند برای امپریالیسم جهانی و سرمایه مالی جهانی چیز خوشایندی باشد. نظری گذرا، به تجربه سالهای بعد از جنگ دوم، در کشورهای زیر سلطه نشان می‌دهد که نه تنها استقلال سیاسی، بلکه حتی کوچکترین عدم تبعیت از سیاست عمومی امپریالیسم برای محافل امپریالیستی ناخوشایند و در موارد معین غیر قابل تحمل بوده است. بنابراین استقلال سیاسی بناگزیر به درگیری با امپریالیسم منتهی می‌گردد. زیرا امپریالیسم در یک کشور از لحاظ اقتصادی وابسته می‌خواهد از ماشین دولتی برای تحکیم مواضع خود در اقتصاد استفاده کند و خوب می‌داند که در دست داشتن ماشین دولتی چه معنایی دارد و چقدر با اهمیت است. پس آیا صرف وجود حکومتی که عروسکو دست نشانده امپریالیسم نباشد، به معنای حکومت ضد امپریالیستی و مبارزه ضد امپریالیستی از طرف آن حکومت است؟ تجربه کشورهای زیر سلطه، نشان می‌دهد که از استقلال سیاسی نمی‌توان مستقیماً عملت ضد امپریالیستی، انقلابی و دموکراتیک برای این نوع حکومتها استنتاج کرد. بگذارید همان مثال معروف

خودمان را تکرار کنیم . حکومت عیدی امین در اوگاندا تقریباً با اکثر قدرتهای امپریالیست (آمریکا ، انگلیس و ...) در افتاده بود . و مسلماً نمی شد گفت دولت دست نشانده آمریکا یا انگلیس است . آمریکا و انگلیس بارها برای سرنگونی او اقدام کردند . آیا حکومت عیدی امین را یک حکومت انقلابی ، دموکراتیک و ضد امپریالیست می توان نامید ؟

استقلال سیاسی ، یا درگیری با امپریالیسم ، به خودی خود نمی تواند چیزی در باره ماهیت طبقاتی یک حکومت به ما بیاموزد . چرا که استقلال سیاسی یا درگیری با امپریالیسم ، در مورد یک حکومت ارتجاعی و سرکوبگر نیز می تواند مطرح باشد . مخصوصاً در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه داری ، بررسی رابطه استقلال سیاسی و خصمت و ماهیت طبقاتی حکومت های مورد بحث از اهمیت زیادی برخوردار است . ما اکنون در مرحله ای از بحران عمومی سرمایه داری به سر می بریم که تقریباً دیگر از ممالک مستعمراتی خبری نیست . غالب سرزمینهای مستعمره سابق اکنون ظاهراً "آزاد" شده اند و امپریالیسم به طور قطع پذیرفته است که غارت خلقها را به شیوه سابق (شیوه استعمار مستقیم) نمی توان ادامه داد . بنا براین ارتباط دولتهای دست نشانده در کشورهای زیر سلطه ، با امپریالیسم جهانی ، اشکال ظریفتر و پیچیده تری به خود گرفته است . در چنین شرایطی باید بین استقلال به معنای حقوقی آن و استقلال به معنای سیاسی آن ، دقیقاً تمایز قابل شد . در بررسی استقلال سیاسی و خصمت درگیریها و تضادهای دولتهای ممالک مورد بحث با امپریالیسم باید به منشاء این درگیریها و ارتباط آن با مبارزات طبقاتی و در نتیجه با روابط تولیدی و اجتماعی مسلط در جامعه ، توجه داشت . زیرا دیده می شود که امپریالیسم ، گاهی استقلال سیاسی را تحمل می کند و گاه ، کوچکترین حرکت در جهت دست یافتن به استقلال سیاسی را با قدرت تمام سرکوب می نماید . مثلاً چگونه است که ذوالفقار علی بوتو ، به جرم ترمداز دستورات ، اعدام می شود ، در حالی که در لائوس پیش از پیروزی انقلاب ، امپریالیسم برای جلوگیری از پیشروی نیروهای پاتر لائو (نیروهای انقلابی زیر رهبری کمونیستها) به شاهزاده فوما متوسل می شود و خود را طرفدار حکومت او نشان می دهد .

حالی که همین شاهزاده فوما عروسک واشنگتن نیست و خواهان یک دولت از لحاظ سیاسی " مستقل " در لائوس می باشد و به خاطر همین گناه نیز قبلاً به وسیله کودتای آمریکایی از کار برکنار شده است . آیا دولت مستقل شاهزاده فوما در دور اول که به وسیله کودتای آمریکایی سرنگون شد و در دور دوم که برای جلوگیری از پیشروی کمونیستها از حمایت آمریکا برخوردار بود ، می توانست از لحاظ طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی معنایی یکسان داشته باشد ؟ با چه معیار عینی می توان استقلال سیاسی و درگیری با امپریالیسم را ارزیابی کرد ؟ مسلماً بدون توجه به مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای طبقاتی در جامعه مورد بحث ، نمی توان معنای زیادی برای استقلال سیاسی ، یا درگیری با امپریالیسم قایل شد . حکومت های ظاهر شاه و داود خان در افغانستان ، حکومت های دست نشانده آمریکا یا انگلیس نبودند ، یا دست کم به معنایی که حکومت های اردن ، سلطان نشین عمان ، حکومت پهلوی در ایران ، حکومت موبوتو در زئیر و حکومت مارکوس در فیلیپین را دست نشانده می نامیم ، نمی شد حکومت ظاهر و داود را دست نشانده نامید . حکومت های یاد شده در افغانستان ، روابط حسنه سیاسی با اتحاد شوروی داشتند ، اما بی تردید این حکومتها بر تعادل نسبتاً پایداری از نیروهای ارتجاعی و عقب مانده استوار بودند که مثلاً حکومت قابوس در عمان یا حکومت هاشمی بر آن استوار هستند . در این صورت استقلال سیاسی به خودی خود چه چیزی را بیان می کند ؟ آیا می توان صرف درگیری با امپریالیسم ، یا استقلال سیاسی را دلیل ضد امپریالیست و بنابراین مترقی و یا حتی انقلابی بودن یک حکومت بدانیم ؟ این سعود (بنیانگذار همین سلطنت سعودی در عربستان) در رأس جنبش اعراب بادیه نشین ، حکومت خاندان هاشمی را در حجاز سرنگون ساخت . و از آنجا که حکومت هاشمی از حمایت مستقیم انگلستان برخوردار بود ، این سعود برای استقرار حکومت خود در عربستان ناگزیر بود با امپریالیسم انگلیس نیز بجنگد . سعودیها در این دوره با هیچ دولت و قدرت امپریالیستی ارتباط مستقیمی نداشتند و فقط مدتها بعد بود که خاندان سعودی روابط تجاری و مالی با

آمریکا برقرار کرد. آیا حکومت این سود را در آن مقطع که با انگلیسیها و خاندان هاشمی می‌جنگید، می‌توان انقلابی نامید؟ در این صورت و با همین منطق چرا حکومت رضا خان را (هنگامی که با انگلیسیها در افتاد) انقلابی نمی‌نامیم؟ امپریالیسم جهانی می‌داند که یک حکومت از لحاظ سیاسی مستقل در هند بعد از استقلال، بهتر از یک حکومت دست‌نشانده می‌تواند از منافع سرمایه جهانی پاسداری کند. و به همین خاطر است که در سی سال گذشته، امپریالیسم جهانی برای از بین بردن دولت (از لحاظ سیاسی) مستقل هند اقدامی نکرده است و مثلاً نخواستند علیه حکومت نهر و، گاندی و... کودتای نظامی ترتیب بدهد. آیا این بدان معنی است که حکومت‌های هند، حکومت‌های دست‌نشانده، یا حکومت‌های مستقل توی گیومه بوده‌اند؟ نه. در این مسئله تردیدی نیست که حکومت‌های هند از لحاظ سیاسی واقعاً مستقل بوده‌اند. اما از لحاظ اقتصادی، در شرایط مشخص جامعه هند (با آرایش خاص نیروهای طبقاتی، پیچیدگی روابط اقلیتها و ملیتها و سنت‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی و مذهبی) بهتر از یک دولت دست‌نشانده امپریالیسم توانسته‌اند از منافع سرمایه‌داری در هند، پاسداری کنند. مثلاً اگر امپریالیسم بخواهد برای روی کار آوردن یک دولت دست‌نشانده در هند (مثلاً از طریق یک کودتای نظامی) اقدام کند، منافع خود را به خطر انداخته است و با اعمال ماجراجویانه خود به ریزش بهمن عظیمی کمک کرده است که احتمالاً خود و منافع سرمایه مالی جهانی در زیر آن مدفون خواهند شد. با این منطق و از طریق برهان خلف نمی‌خواهیم استدلال کنیم که وجود دموکراسی پارلمانی و استقلال سیاسی در هند به ضرر نیروهای انقلابی است و باید سعی کنند آن را به دیکتاتوری عربیان دست‌نشانده امپریالیسم مبدل سازند. بی‌تردید، نیروهای انقلابی و کمونیست‌های هند باید از امکاناتی که استقلال سیاسی و دموکراسی پارلمانی در هند به وجود آورده است برای سازمان دادن مبارزات زحمتکشان و طبقه کارگر استفاده کنند. اما آنها به این بهانه نمی‌توانند حکومت کنونی هند را "از لحاظ عینی" یک حکومت انقلابی بنامند.

* از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در کشورهای زیرسلطه ، در درگیری حکومت‌های (از لحاظ سیاسی) مستقل و نایاب‌ایسته این کشورها با امپریالیسم ، منشاء این درگیریها و همچنین ارتباط آنها با مبارزه طبقاتی و روابط اجتماعی عمدتاً بایستی مورد توجه قرار گیرد . زیرا معیار عینی و تعیین کننده در ارزیابی استقلال سیاسی و مضمون اجتماعی درگیریهای این حکومتها با امپریالیسم ، همان منشاء و ارتباط آن با مبارزه طبقاتی است . تردیدی نیست که هر نوع درگیری با قدرتهای امپریالیستی و هر نوع استقلال سیاسی امکانهایی برای شکوفا شدن جنبش انقلابی و ترقیخواهانه توده های خلفای زیر ستم فراهم می‌آورد . اما این امکان در حد انتزاعی و کلی آن یک امکان ساده است و برنامه و تاکتیک کمونیستها نمی‌تواند بر یک امکان محض استوار باشد . مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که در مواردی حکومت‌های از لحاظ سیاسی مستقل از امپریالیسم ، از لحاظ اجتماعی ، حکومت‌های ارتجاعی و سرکوبگری هستند (مراجعه کنید به نمونه های یاد شده در بالا) . بنابراین استقلال سیاسی و درگیری حکومت با امپریالیسم ، هنگامی می‌تواند زمینه مساعد یک حرکت مترقی و ضد امپریالیستی را فراهم آورد که اولاً محمول یک انقلاب رهایی بخش بوده و ثانیاً در جهت تداوم ، تحکیم و تعمیق این انقلاب حرکت کند . به عبارت دیگر ، یک مبارزه ضد امپریالیستی در یک شرایط معین و مشخص نمی‌تواند بیانگر اراده تاریخی و انقلابی توده‌ای نباشد . بنابراین حکومتی که انقلاب مردم را از تداوم بازمی‌دارد و آن را فرزومی گوید ، حکومتی که در شرایط مشخص از حرکت و ابتکار انقلابی توده‌هایی که در مبارزه با امپریالیسم هستند ، وحشت دارد ، چگونه می‌تواند یک حکومت ضد امپریالیست باشد ؟ اگر مفهوم ضد امپریالیست را در معنای دقیق و درست آن به کارگیریم باید ببینیم که هر مبارزه ضد امپریالیستی ضرورتاً در یک جامعه معین و در شرایط مشخص ، با آرایش نیروهای طبقاتی معینی صورت می‌گیرد . بنابراین ، وقتی به طور مشخص با یک مبارزه ضد امپریالیستی روبرو هستیم نمی‌توانیم مضمون اجتماعی و طبقاتی آن را نادیده بگیریم . زیرا مبارزه با امپریالیسم تنها در یک بستر اجتماعی قابل تصور است و بنابراین مضمون اجتماعی و

طبقاتی آن بایستی مورد توجه قرار گیرد. بی تردید ناصرالدین شاه قاجار از مداخلات استعماری انگلیس در ایران کاملاً ناراضی و حتی می توان گفت عصبانی بود. اما آیا بدون توجه به مبارزه طبقاتی و جایگاه ناصرالدین شاه در این روابط و مبارزه طبقاتی می توان ناصرالدین شاه را سلطان ضد استعمار ایران لقب داد؟

واقعیت این است که این نوع ارتباط دادن مبارزه ضدامپریالیستی با مبارزه طبقاتی برای حزب توده، تاحدی برای رهبران سازمان فدایی (اکثریت) چیز ناخوشایندی است. حزب توده استقلال سیاسی و مبارزه ضدامپریالیستی را در چنان معنای وسیعی به کار می برد و آن چنان تفسیر کل و گشادی از آن دارد که حتی رژیم دست نشانده آریامه‌ری را نیز گاهی در برمی گیرد و بنابراین بی جهت نیست که شکر آبی را که در اوایل سالهای چهل در روابط شاه و آمریکا به وجود آمده است به فال نیک می گیرد و برای تحقق راه رشد غیر سرمایه داری به یکی از کثیفترین حکومت‌های تاریخ معاصر امید می بندد. و رهبری اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) نیز استقلال سیاسی و درگیریهای رژیم اسلامی را به تبعیت از اسلوب تحلیل حزب توده دلیلی بر خصمت مترقی و ضد امپریالیستی این رژیم می داند و به این ترتیب سرکوب ضد انقلابی توده ها و نیروهای انقلابی را که در چهارگوشه کشور به دست این رژیم صورت می گیرد، ماست مالی و توجیه می کند. (۲۵)

۲۵- رهبران فدایی (اکثریت) هنوز تا آن حد پیشرفت نکرده اند که اپورتونیسم قاطع و بی تزلزل حزب توده را پذیرا گردند. بنابراین، حالاً مسلماً "مواضع حزب توده یا حتی سیاست اتحاد شوروی را در قبال رژیم شاه محکوم و نادرست می دانند. اما در راهی که پیش گرفته اند، ناگزیرند به جاهای دیگر نیز برسند. هیچ دلیلی وجود ندارد که در همین جا که اکنون قرار دارند درجا بزنند. ولی همه دلایل وجود دارد که مثلاً ابتدا سیاست اتحاد شوروی را از لحاظ اصولی در قبال رژیم شاه بپذیرند و بعد به تدریج بر مواضع حزب توده در رابطه با اقدامات حکومت شاه صحه بگذارند. در هر حال، "شب دراز است و قلندر بیدار" و هنوز راه پیمایی رهبران اکثریت به جایگاه حزب توده به پایان نرسیده است. بنابراین باید منتظر خیلی چیزهای "غیر منتظره و تکان دهنده" بود.

از نظر کمونیستها، مبارزه ضد امپریالیستی یک جهت تاریخی معین دارد و بنابراین نمی‌تواند از یک مبارزه اجتماعی و طبقاتی جدا باشد. و هر مبارزه ضد امپریالیستی، به این معنی و تنها بدین معنی است که "از نظر عینی" می‌تواند یک مبارزه انقلابی تلقی گردد.

اکنون بعد از این مقدمات می‌توانیم به جنبه دیگری از تفسیر اپورتونیستی و رویزیونیستی حزب توده از استقلال سیاسی بپردازیم؛ و آن، اقتصاد دولتی یا بخش دولتی اقتصاد است. در تز رویزیونیستی در باره راه رشد غیر سرمایه‌داری، اهمیت فوق العاده زیادی به دولتی شدن اقتصاد می‌دهند، که البته اگر نظرات آنها را در باره مبارزه ضد امپریالیستی و استقلال سیاسی بپذیریم، چیز غریبی نیست و در واقع می‌توان گفت، چنین نظری در باره اقتصاد دولتی، نتیجه منطقی نظرات آنها در باره مبارزه ضد امپریالیستی است. حزب توده در دوره دیکتاتوری آریامهری از دولتی شدن اقتصاد بشدت جانبداری میکرد و این حرکت را خواست توده‌های زحمتکش می‌نامید. (۲۶) زیرا رژیم شاه را از لحاظ سیاسی یک حکومت مستقل تلقی

۲۶ - برای داشتن درکی درست از نظر حزب توده درباره اقتصاد دولتی می‌توانید به "برنامه حزب توده ایران" ، ۱۳۵۲ مراجعه کنید. در اینجا به نقل چند نمونه از نوشته‌های حزب توده در سالهای سیاه دیکتاتوری اکتفا می‌کنیم: "تقویت و توسعه سرمایه‌داری دولتی به نود استقلال اقتصادی ایران است. کارخانه‌های دولتی می‌توانند در دست دولت به صورت انبساطی جهت تراکم سرمایه و رشد بعدی صنایع و تاثیر مثبت در مجموعه تولید ایران درآیند." (دشمن، سال سوم، شماره ۲، تاکید از ماست)

"در ایران بخش دولتی نیرومندی وجود دارد که به علت در دست داشتن اهرمهای اقتصادی نقش موثری در اقتصاد کشور ایفا می‌کند."

(مردم، شماره ۷۲ - ۱۳۵۰)

تردیدی نیست که در سال ۱۳۵۰ نیز بخش دولتی ایران نیرومند بود
نیز تردیدی نیست که "نقش موثری در اقتصاد کشور" داشت اما این "نقش موثر"

←

می‌کرد و می‌خواست از طریق این حکومت مستقل، به استقلال سیاسی اقتصادی برسد. آیا این چیز غریبی است؟ نه به هیچ وجه. اگر استقلال سیاسی نتواند به شکوی پرش در جهت دست یافتن به استقلال اقتصادی تبدیل شود، به چه درد می‌خورد؟! اعتقاد به دولت‌فراطبقاتی یکی از نشانه‌های کلاسیک روبرزیونیسیم است و دیده می‌شود که طرفداران تز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" دولتی شدن اقتصاد را فی‌نفسه امری انقلابی و مترقی می‌دانند. از نظر اینها اقتصاد دولتی همیشه زمینه استقلال اقتصادی کشور های زیر سلطه را فراهم می‌سازد و به این ترتیب است که غالباً اقتصاد دولتی، یا سرمایه‌داری دولتی در اقتصاد را با راه رشد غیر سرمایه‌داری عوضی می‌گیرند. نگاهی به آمار اقتصادی بین‌المللی نشان می‌دهد که در سالهای ۶۰ و ۷۰ قسمت اعظم صدور سرمایه به کشورهای زیر سلطه از طریق اعتبارات وام‌های دولتی بوده است. محافل امپریالیستی دریافته‌اند که با مداخله دولت در اقتصاد این کشورها بهتر می‌توان از سرمایه‌شرکتهای فراملیتی باسرداری نمود. یکی از مختصات اقتصاد سرمایه‌داری در حال حاضر، در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عموماً و در کشورهای سرمایه‌داری وابسته خصوصاً، نیرومند بودن بخش دولتی



در کدام جهت عمل می‌کرد؟ در جهت انقیاد بیشتر مردم ما، یا در جهت رهایی آنها از جنگال امپریالیسم؟ در جهت تقویت وابستگی اقتصاد ایران یا جهت "استقلال اقتصادی ایران"؟
و همچنین:

"بطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی و تا به این رشد سریع و منظم اقتصاد ملی، بدون تمرکز تراکز کلیدی اقتصادیات کشور در بخش دولتی، امکانپذیر نیست و لذا باید انحصار کامل دولت بر بازرگانی خارجی که یکی از مهمترین مواضع کلیدی اقتصادی هر کشوری محسوب می‌گردد، برقرار شود."

(از مصاحبه نوروزی عضو کمیته مرکزی حزب توده)
ایران با نشریه "فاسیت" وابسته به حزب کمونیست

آلمان غربی - آوریل ۱۹۷۲

است. بنابراین بهتر است رویزونیستها برای ما توضیح بدهند که آیا می‌توان گسترش بخش دولتی در کشورهای زیر سلطه سرمایه‌داری را به معنای تقویت "راه رشد غیر سرمایه‌داری" تلقی کرد؟ مسلماً آنها خواهند گفت در همه کشورها گسترش سرمایه‌داری دولتی به عنوان زمینه مساعد پیروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری نیست و فقط در کشورهایی گسترش سرمایه‌داری دولتی یا بخش دولتی اقتصاد مطلوب است که استقلال اقتصادی وجود داشته باشد و دولت مواضع ضد امپریالیستی اتخاذ کند. اما در بالا دیدیم که از نظر آنها استقلال اقتصادی و مبارزه ضد امپریالیستی چه معانی عجیب و غریبی پیدا می‌کند و دیدیم که چگونه با قبول تعبیر و تفسیرهای آنها تقویت اقتصاد دولتی حتی به وسیله حکومت آریامهری به "استقلال اقتصادی" کشور منجر می‌گردد! البته رویزونیستها همیشه آنچه را در عمل انجام می‌دهند، در حوزه تئوری حاشا می‌کنند. مثلاً حزب توده حالا انکار می‌کند که ده سال تمام به پیروزی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" به دست رژیم آریامهری امید بسته بود و رهبران فدایی (اکثریت) در تئوری حاشا می‌کنند که مواضع و خط تئوری اپورتونیستی حزب توده را قبول دارند و درست می‌دانند، اما کمونیستها مجبور نیستند در ارزیابی یک جریان اپورتونیستی فقط و فقط به تئوریهای آن (آنهم فقط آن گونه که او می‌خواهد) توجه کنند، بلکه حق دارند تئوری را با پراتیک سیاسی آن ارتباط بدهند و همچنین از تئوری آن نتایج منطقی لازم را استخراج کنند. برای نمونه بگذارید به یکی از این حاشا کردنهاي حزب توده توجه کنیم:

"حقیقت این است که رشد غیر سرمایه‌داری مجالی است برای ایجاد و تقویت زمینه‌های ضرور عینی و ذهنی، که یک تحول ماهیتا "سوسیالیستی" موکول به آن است. وظایفی که در سیر این رشد به انجام می‌رسد عمدتاً سه مرحله را در بر می‌گیرد:

۱- "نقطه شروع رشد غیر سرمایه‌داری در کشورهای آزاد شده، پیروزی انقلاب آزادیبخش ملی است که دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی ملازم آنست".
و. جی. سولدونیکف، دانشمند شوروی، در تشریح زمینه این نقطه شروع

می نویسد: "انقلاب ضد استعماری به سمت انقلاب دموکراتیک ملی سوق می یابد و در شرایط کنونی سبب می شود که این کشورها به راه تکامل غیر سرمایه داری گام نهند."

۲- "مرحله" تبدیلات دموکراتیک - ملی، نقطه چرخش رشد غیر سرمایه داری و محل تلاقی دوره "آزادی ملی و آزادی اجتماعی" است. در این مرحله با تبادلهای حاد بین تکامل گرایشهای سوسیالیستی و گرایشهای سرمایه داری در تمام زمینههای زندگی و مبارزه شدید بین نیروهای اجتماعی موجود مشخص می شود..."

۳- "در این مرحله، خلق محلهای داخلی را برای گذار به سوسیالیسم تحکیم می کند. بخش دولتی در صنایع و مزارع کثوبراتیو (تعاونی) در روستاها به ستون فقرات سیستم بدل می شود و سایر بخشها و فعالیتهای اقتصادی محدودتر و یا یکی زیر کنترل قرار می گیرد..." (۲۷)

اکنون انصاف بدهید، کدام یک از این شروطی که خود حزب توده برای تحقق راه رشد غیر سرمایه داری برمی شمارد، در دوره "آریامهری فراهم بود که این حزب امیدوار شده بود که شاهنشاه آریامهر راه رشد غیر سرمایه داری را عملی خواهد ساخت؟ شاید بگویند اگر حزب توده در عمل از تئوری راه رشد غیر سرمایه داری عدول کرده است، گناه این تئوری نیست و عمل حزب توده دلیلی بر نادرستی این تئوری نمی تواند باشد. و در واقع رهبران ابورتوتیست فدایی (اکثریت) نیز همین را می گویند و با اصطلاح "خلتاق بازیهای حزب توده را از حساب "تئوری راه رشد غیر سرمایه داری" جدا می کنند. و به همین علت است که می گویند حزب توده تئوری اولیا نفسکی را تحریف کرده است. (۲۸) ما در جواب می گوئیم، نه، قضیه به این سادگیها نیست. خلتاق بازیهای حزب توده به کنار، اشکال اساسی در همین تئوری

۲۷ - مردم، ۱۳، خرداد، ص ۳ و ۶.

۲۸ - برای اطلاع از این استدلال فداییان مراجعه کنید به "کار" ۵۶ مقاله "پیرامون شعار اساسی مرگ بر امپریالیسم..." متحد شویم."

روزیونیستی در باره راه رشد غیر سرمایه‌داری است. زیرا این تئوری، هر اقتصادی را که در دست دولت باشد غیر سرمایه‌داری معرفی می‌کند و بنابراین سرمایه‌داری دولتی در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم را عملاً به عنوان راه رشد غیر سرمایه‌داری قالب می‌کند.

جمهوری توده ای مفلستان چه وجه شباهتی با دولت شاهنشاهی ایران دارد؟ اولی دولتی است زیر رهبری کمونیستها که هیچ پیوند اپارتیازی با بازار جهانی سرمایه ندارد، در حالی که دومی دولتی است حافظ منافع سرمایه جهانی و متکی بر غشترین و کثیفترین شیوه‌های سرکوب ضدانقلابی. اما از نظر حزب توده، این هر دو حکومت، یک وجه اشتراک اساسی با یکدیگر دارند: هر دو حکومت "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در پیش گرفتارند! اما برای اینکه شرط امانت را رعایت کرده باشیم باید بگوییم که حزب توده بین این دو حکومت فرق اساسی هم قایل است: حزب توده می‌گوید جمهوری توده‌ای مفلستان به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود، لیکن دولت شاهنشاهی ایران می‌کوشد راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گیرد. آیا ما حزب توده را به آنچه اعتقاد ندارد متهم می‌کنیم؟ بی‌تردید هر کمونیست و هر فرد وفادار به آرمان مقدس پرولتاریا و یا هر هوادار سوسیالیسم علمی، از مقایسه جمهوری توده‌ای مفلستان و دولت شاهنشاهی ایران تکان خواهد خورد و حق دارد تکان بخورد. بنابراین، توده‌ایها در برابر کسانی که از عزابت اندیشه‌های "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" تکان خورد مانند ناگزیر خواهند شد گفته‌های پیشین خود را حاشا کنند و ما را به افترا زنی و دروغ گویی متهم کنند، و رهبری اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) برای دفاع از مواقع سازشکارانه خود، خواهد کوشید حساب حزب توده را از حساب اولیانیسکی و دیگران جدا کند و در آغاز به نحوی شرمگینانه و بتدریج با لحنی مزورانه، نظرات اولیانیسکی و دیگران را قابل تأمل و مطالعه بنامد. پس ما ناگزیریم توضیح بدهیم که اولاً چه گونه حزب توده وجه تشابه اساسی بین جمهوری توده‌ای مفلستان و دولت شاهنشاهی ایران می‌بیند؛ و ثانیاً اثبات کنیم که این اعتقاد، اختراع حزب توده ایران نیست بلکه اولیانیسکی

و دیگران نیز در چنین اعتقادی سهیم هستند. حزب توده معتقد بود که حکومت شاه می تواند راه رشد غیر سرمایه داری در پیش بگیرد. از نظر حزب توده اساسترین اهمیت حکومت شاه در جهت تحقق راه رشد غیر سرمایه داری تقویت بخش دولتی بود و به همین علت نیرو مند تر شدن بخش دولتی را خواست توده های زحمتکش ایران می دانست. (۲۹) از نظر حزب توده، برای موفقیت راه رشد غیر سرمایه داری در ایران گرفتار در زنجیر اسارت رژیم آریامهری، سه شرط اساسی لازم بود: نخست، گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیست؛ دوم، تقویت بخش دولتی؛ سوم، دموکراتیزاسیون رژیم. شرط اول تا حدی در شرف تحقق بود. هر چند در برابر گسترش مناسبات رژیم پهلوی با کشورهای سوسیالیست موانع بزرگی وجود داشت، لیکن حزب توده به آینده این مناسبات خوشبین بود و خصوصاً هنگامی که اختلافات شاه با آمریکا ملموستر می شد، این خوشبینی حزب توده افروخته تر می گشت. این خوشبینی حزب توده چندان هم بی پایه نبود، زیرا اگر معتقد باشیم که هر نوع گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیست مساوی است با هموار شدن زمینه یعنی راه رشد غیر سرمایه داری، شانس ایران از کشورهای دیگری که حزب توده آنها را کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری می داند، کمتر نبود. مثلاً در سال ۱۹۷۰ از مجموع صادرات ایران ۹/۳ در صد به اتحاد شوروی صادر می شد و از مجموع وارداتش ۵/۴ درصد از شوروی وارد می شد. در حالی که در همان سال ارقام مزبور در مورد پوریه (که از نظر حزب توده یکی از کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری است) به ترتیب ۲/۴ درصد و ۱/۵ درصد بود. (۳۰) اما شرط دوم، یعنی تقویت بخش دولتی را، تا حدی تحقق یافته می دید. زیرا بنا به خصوصیات اقتصاد ایران، بخش دولتی در ایران نیرومند بود و به علاوه شاه نیز در جهت

۲۹ - مراجعه کنید به "برنامه حزب توده ایران" ۱۳۵۴.

۳۰ - تجربه "رشد غیر سرمایه داری"، نوشته و سولوتونیکوف و بوکسلاووسکی

ترجمه فرانسه، ص ۲۲۲.

تضعیف آن حرکت نمی‌کرد. از این رو حزب توده چنین می‌گفت: "تقویت و توسعه سرمایه داری دولتی به سود استقلال اقتصادی ایران است." (۳۱) و این "سرمایه‌داری دولتی" را اهرم اساسی رژیم در "برطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی و تأمین رشد سوزیع و منظم اقتصاد ملی..." می‌دانست؛ و اما اگر شرط سوم نیز تحقق می‌یافت؛ دیگر حزب توده مانعی در برابر راه رشد غیر سرمایه داری ایران نمی‌دید. بنابراین، برای تحقق شرط سوم، رژیم دیکتاتوری را نصیحت می‌کرد: "حزب ما بر آن است که استقرار مجدد آزادیهای مصرح در قانون اساسی کنونی ایران، امکانات بسیار مساعدی برای عموم نیروهای ترقی خواه و دموکراتیک ایران فراهم می‌سازد تا برای اتخاذ راه رشد مستقل دموکراتیک کشور - راه رشد غیر سرمایه داری - متفقاً به طور مؤثر مبارزه کنند." (۳۲) اگر دقت کنیم، در این جمله شرط دنبال کردن "مؤثر" راه رشد غیر سرمایه‌داری، "استقرار مجدد آزادیهای مصرح در قانون اساسی" عنوان شده است. یعنی حزب توده شرایط دیگر تحقق راه رشد غیر سرمایه داری را تحقق یافته - یا تقریباً تحقق یافته - می‌داند. می‌بینید که ما به حزب توده اتهام نمی‌زنیم. بلکه حزب توده واقفاً اعتقاد دارد که جمهوری تودهای مفلوستان و دولت شاهنشاهی ایران، یک وجه اشتراک اساسی دارند. یعنی هر دو، راه رشد غیر سرمایه داری در پیش گرفته اند و به واسطه این وجه اشتراک اساسی، هر دو جامعه به سوی سوسیالیسم سخت - گیری کرده اند. منتهی فرقی که با یکدیگر دارند این است که مفلوستان این راه را با قاطعیت در پیش گرفته است در حالی که ایران هنوز برای در پیش - گرفتن این راه کوشش می‌کند؛ و اگر تنها مانع، یعنی عدم استقرار آزادیهای دموکراتیک نیز از میان برداشته شود، ایران نیز خواهد توانست این راه را "به طور مؤثر" دنبال کند. این وجه افتراق را که کنار بگذاریم وجه اشتراک دولت شاهنشاهی ایران و جمهوری تودهای مفلوستان معلوم می‌گردد: گسترش

۳۱ - دنیا، سال سوم، شماره ۲

۳۲ - مردم، شماره ۷۱، (تأکید از ماست)

مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و بخش نیرومند دولتی در اقتصاد، هر جا که این عوامل وجود داشته باشند حزب توده، راه رشد غیر سرمایه داری را تحقق یافته - یا تقریباً تحقق یافته - می داند. حتی اگر درگیری با امپریالیسم اندکی چشم گیرتر باشد، حزب توده به طور موقت از "گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی" نیز چشم پوشی می کند؛ زیرا معتقد است هر نوع درگیری با امپریالیسم بناگذیر به "گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی" نیز منتهی خواهد گردید. به همین دلیل حزب توده در حال حاضر راه رشد غیر سرمایه داری را در ایران تحقق یافته می داند. زیرا هر چند روابط گسترده اقتصادی با کشورهای سوسیالیست وجود ندارد، لیکن درگیری با امپریالیسم امریکا چشم گیر است و حزب توده نیز هر نوع درگیری با امپریالیسم را برای انقلابی نامیدن یک حکومت کافی می داند و طبیعی است که تنها حکومتی را می توان انقلابی نامید که جامعه را در مسیر راه رشد غیر سرمایه داری و است گیزی سوسیالیستی بیندازد. از آنجا که حکومت ایران یک حکومت انقلابی است، بنابراین جامعه ما در مسیر راه رشد غیر سرمایه داری افتاده است! به جملات زیر از یک تحلیل طبقاتی در روزنامه "مردم" توجه کنید: "... باید یادآور شویم که در جامعه ایران در اثر نوعی حرکت انتقالی از فئودالیسم به سرمایه داری، و اخیراً در اثر انقلاب از سرمایه داری به نوعی راه رشد غیر سرمایه داری، آشفتگی و بی شکلی (آمورفیسیم) طبقاتی پدید شده، که در آگاهی سیاسی - اجتماعی مردم منعکس است و موجب محو مرزبندی صریح بین طبقات و قشرهای اجتماعی شده است. این بی شکلی و آشفتگی مستقیماً به هرج و مرج و نوسان و بی ثباتی راه داده است که اکنون در جامعه ما دیده می شود و کار نفع حوادث سیاسی را دشوار می سازد و پدیده "بی طبقه گی" و نوسانات ناشی از آن را تشدید کرده است. با این حال داشتن دستگیره های مشخص طبقاتی می تواند ما را در این انبوه درهم و برهم به گونه ای هدایت کند، تا از محتوای آرایش سیاسی در جامعه بهتر سر درآوریم." (۲۲) چگونه می فهمیم که جامعه ایران

۲۲ - مردم، ۱۶ مرداد ۵۹، ص ۶: "یادآوریهایی درباره آرایش طبقاتی در

بعد از انقلاب به "نوعی راه رشد غیر سرمایه داری" انتقال یافته است؟ آیا نفس وقوع انقلاب می تواند جامعه را در "راه رشد غیر سرمایه داری" بیندازد؟ اگر دقت کنیم خواهیم دید که بعد از انقلاب اولاً دولت وابسته مأمورالیسم دیگر وجود ندارد و ثانیاً بخش دولتی اقتصاد کاملاً گسترش پیدا کرده است، و اینها عواملی هستند که حزب توده را مدتقد می سازد که در ایران "نوعی راه رشد غیر سرمایه داری" تحقق یافته است. اما چرا "نوعی"؟ آیا به خاطر اینکه هنوز "گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیست" عملی نشده است و بنابراین حزب توده با احتیاط سخن می گوید یا بلاخره از انصاف نباید گذشت که اگر دولت شاهنشاهی می توانست جامعه ما را در "راه رشد غیر سرمایه داری" بیندازد، دولت جمهوری اسلامی به طریق اولی می تواند چنین کاری را انجام دهد آیا این اعتقادات مختص حزب توده است؟ نه. اولیائیگی و دیگر نظریه پردازان "راه رشد غیر سرمایه داری" نیز در این اعتقادات با حزب توده شریک هستند و اصولاً آنها الهام بخش حزب توده در این اعتقادات هستند. بنابراین، لازم است که در برابر اتهامات بی پایه رهبران فدایی (اکثریت) که می خواهند با حمله به حزب توده، اعضا و هواداران ساده دل سازمان فدایی را بفریبند و اپورتونیزم را در درون سازمان فدایی بیشتر گسترش دهند، از حزب توده دفاع کنیم. تنها حزب



جامعه کونوی ایران"

معلوم نیست در شرایطی که پدیده "بی طبقه گی"، تصور سینه های حزب توده را دچار سرکجه ساخته است و آنها حتی نمی دانند که مناسبات سلطه بر جامعه ما مناسبات سرمایه داری است. با "نوعی راه رشد غیر سرمایه داری" این "دستگیره های طبقاتی" چه کمکی می توانند به تحلیل طبقاتی حزب توده بکنند؟ به گفته "مارکس طبقات همیشه در رابطه با یک شیوه تولید معین معنی دارند. حزب توده که نمی داند در ایران سرمایه داری حاکم است یا نوعی غیر سرمایه داری، دستگیره های طبقاتی خود را به کجا می آویزد؟ اصلاً آیا تحلیل طبقاتی برای حزب توده صرف دارد؟

توده نبود که برای تحقق "راه رشد غیر سرمایه‌داری" به دولت شاهنشاهی امید بسته بود. از حق نباید گذشت که معاملات اقتصادی و حتی نظامی میان ایران و شوروی به وسیله حزب توده انجام نمی‌گرفت، بلکه حزب توده تنها در باره محسنات و نتایج نیکوی این معاملات تبلیغات به راه می‌انداخت و حزب توده نیست که دولتی شدن اقتصاد را مساوی با سخت‌گیری سوسیالیستی می‌داند بلکه "اولیانفسکی و همه نظریه پردازان راه رشد غیر-سرمایه‌داری" چنین اعتقادی دارند کسانی که به قول حزب توده، یک یا چند دانشمند غیر مسئول نیستند. بر عکس دانشمندان اغلب حزبی و کاملاً مسئول هستند... (۲۴) همه تئوریسینهای روبریون نیست "راه رشد غیر-سرمایه‌داری"، سرمایه‌داری دولتی را معادل "راه رشد غیر سرمایه‌داری" تلقی می‌کنند. مثلاً سولودوونیکف و بوگسلاوسکی دو تن از تئوریسینهای معروف "راه رشد غیر سرمایه‌داری" فهرست زیر را درباره پاره‌ای از کشورهای راه رشد غیر سرمایه‌داری به دست می‌دهند: "در حدود سال ۱۹۲۲ گروهی از کشورهای آسیایی و آفریقایی راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند. آنها عبارتند از: جمهوری عربی، مصر، الجزایر، کینه، تانزانیا، کنگو - برازاویل، سوریه، عراق، سومالی، جمهوری دموکراتیک-لی-یمن و برمه." (۲۵) چرا این کشورها در راه رشد غیر سرمایه‌داری پیش می‌روند؟ آیا ملاک دآوری در باره این کشورها نیرومند بودن بخش دولتی است؟ میان یک واحد تولید دولتی در جمهوری خلق مغولستان و یک واحد تولید دولتی در ایران چه فرقیابی وجود دارد؟ آیا یک کارخانه دولتی در ویتنام سوسیالیست با یک کارخانه دولتی در مصر عبدالناصر و یا در الجزایر یکسان است؟ آیا می‌توان بخش دولتی را در سوریه و عراق غیر سرمایه‌داری نامید؟ حقیقتی که مواکداً باید در نظر گرفته شود، این است که سرمایه‌داری دولتی با راه رشد غیر-سرمایه‌داری فرق دارد. بی‌توجهی به این حقیقت تمام مرزبندیهای طبقاتی

۲۴ - مردم، ۱۲ خرداد، ص ۲.

۲۵ - تجربه، رشد غیر سرمایه‌داری، ترجمه فرانسه، ص ۱۱۱.

را به هم می‌ریزد. راه رشد غیر سرمایه داری در جایی امکانپذیر است که اولاً
 مناسبات پیش از سرمایه داری باشد و ثانیاً حکومت، ماهیت پرولتاریایی داشته
 باشد. در چنین شرایطی دولت با مداخله در اقتصاد و باست دادن آن در
 جهت غیر سرمایه داری می‌کوشد. زمینه عینی و ذهنی توسعه و تکامل جامعه را
 فراهم آورد و با ایجاد عایق در برابر فشارها و عوامل خفه کننده بازار جهانی
 سرمایه، امکانات دور زدن نظام سرمایه داری و جهش به سوسیالیسم را ایجاد
 کند. طبیعی است که چنین دولتی نمی‌تواند یک دولت غیر پرولتاریایی باشد؛
 زیرا یک دولت ماهیتاً بورژوازی نمی‌تواند جلو نضج روابط سرمایه داری را
 گرفته و همچنین در برابر فشارهای بازار جهانی سرمایه، عایق بندی موثر به
 وجود آورد. راه رشد غیر سرمایه داری در واقع راه میان بری است به سوی
 سوسیالیسم، و طبیعتاً فقط دولتی می‌تواند آن را تحقق بخشد که ماهیت
 پرولتاریایی داشته باشد و از حمایت وسیع توده‌های زحمتکش برخوردار گردد.
 در این رابطه بگذارید آنچه را که لنین به هیئت نمایندگی جمهوری توده‌ای
 فنلستان گفته است، در اینجا نقل کنیم (هر چند که نقل قولی است نسبتاً
 طولانی): هیئت نمایندگی جمهوری خلق فنلستان در نوامبر ۱۹۲۱ در
 ملاقاتی با لنین از او پرسیدند "آیا حزب انقلابی خلق" نیابتی به یک
 حزب کمونیست تبدیل شود؟ "پاسخ لنین: "من این را توصیه نمی‌کنم؛ زیرا
 یک حزب نمی‌تواند به حزب دیگری تبدیل شود." لنین ماهیت یک حزب
 کمونیست، به مثابه حزب پرولتاریا را توضیح داد و گفت: "انقلابیون باید
 کارهای زیادی برای توسعه دولت و فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی انجام
 بدهند تا چوبانان یک توده پرولتری شوند، که سرانجام می‌تواند به تبدیل
 حزب انقلابی خلق به یک حزب کمونیست کمک کند. (وگرنه) تنها عوض کردن
 تابلوی مضر و خطرناک است." لنین این نظر را تشریح کرد که: "برای جمهوری
 خلق فنلستان دنبال کردن یک راه رشد غیر سرمایه داری، ممکن و ضروری
 است، که شرط اصلی آن کار سخت از طرف حزب انقلابی خلق و حکومت است
 که این کار و افزایش نفوذ حزب و مسئولین، به رشد تعداد تعاونیها و
 به تحقق اشکال جدید فعالیت اقتصادی و فرهنگ ملی خواهد انجامید و

آراتها را نودپشت سر حزب و حکومت در جهت توسعه اقتصادی و فرهنگی کشور گرد خواهد آورد. تنها از این جزیره‌های راه نوین زندگی اقتصادی که با تلاش حزب و حکومت ایجاد می‌شوند، سیستم اقتصادی غیر سرمایه داری نوین مغولستان آراتها می‌تواند شکل بگیرد. (۲۶) می‌بینید که لنین راه رشد غیر سرمایه داری را در بطن یک جامعه چوپانی پیش از سرمایه داری، به عنوان یک راه میان بر، و برای رشد سریع نیروهای تولید جامعه و ارتقاء آگاهی انقلابی زحمتکشان مطرح می‌سازد. جامعه‌ای که حتی ایجاد حزب کمونیست را در آنجا زود رس می‌داند، منظور این نیست که در جامعه‌ای که بتوان حزب کمونیست ایجاد کرد، دیگر راه رشد غیر سرمایه داری بی‌معناست؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم که اولاً لنین راه رشد غیر سرمایه داری را به عنوان یک راه میان بر برای دور زدن سرمایه داری می‌داند و نه راهی برای انتقال از سرمایه داری به سرمایه داری دولتی؛ و ثانیاً چنین راه میان بری را فقط از طریق کار و فعالیت شدید یک دولت نوع پرولتری (از طریق یک دموکراسی تودمائی)، امکانپذیر می‌داند و ثالثاً گسیختگی از بازارهای جهانی سرمایه را یکی از شرایط لازم و اساسی برای تحقق آن می‌داند؛ به اصطلاح "جزیره‌ها" در جمله "تنها از این جزیره‌های راه نوین زندگی اقتصادی..." توجه کنید. بنا به تعبیر لنین تنها از میان "جزیره‌هایی" که در میان مناسبات ماقبل سرمایه داری ایجاد می‌شوند، جزیره‌هایی که از فشار بازار جهانی سرمایه آزاد هستند، راه رشد غیر سرمایه داری، راهی که به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود، می‌تواند تحقق یابد. البته تردیدی نیست که برای آزاد ماندن این "جزیره‌ها" از فشار خفه کننده بازارهای جهانی، کمک های اتحاد شوروی ضرورت حیاتی داشت. برای اینکه جوهر اندیشه لنین را در بابیم، توجه به نقل قول دیگری از او، بی‌ارمان خواهد کرد. او در گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی کنکره دوم انترناسیونال کمونیست در ژوئیه ۱۹۲۰ چنین می‌گوید: "...میل دارم نکته ای را در باره موضوع شوراهای دهقانی یاد-

آوری گنم . فعالیتهای عملی کمونیستهای روسی در مستعمرات سابق تزاری ، در کشورهای عقب مانده ای مانند ترکستان و قزیرها را با مسئله چگونگی کاربرد تاکتیگها و سیاست کمونیستی در شرایط پیش از سرمایه داری روبرو ساخته است . غلبه مناسبات پیش از سرمایه داری هنوز مشخصه تعیین کننده اصلی این کشورهاست بنابراین در آنها مسئله جنبش صرفاً پرولتاریایی نمی تواند مطرح باشد . عملاً در این کشورها پرولتاریای صنعتی وجود ندارد . با این وجود ما نقش رهبری را حتی در آنجا به دست گرفته ایم و باید به دست می گرفتیم . . . اندیشه سازمان شورایی ، اندیشه ساده ای است و نه تنها در مورد پرولتاریا ، بلکه همچنین در مورد دهقانان روابط فئودالی و نیمه فئودالی عملی است شوراها ، دهقانان ، شوراها ، زحمتکشان سلاحهایی هستند که نه تنها در کشورهای سرمایه داری بلکه همچنین در کشورهایی که مناسبات پیش از سرمایه داری حاکم است ، می توانند به کار گرفته شوند و وظیفه حتی احزاب کمونیست و عناصری که در تدارک احزاب کمونیست هستند این است که همه جا به نفع شوراها ، دهقانان یا شوراها ، زحمتکشان تبلیغ کنند . . . ما نه تنها باید گردانهای مستقل رزمندگان و سازمانهای حزبی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده ایجاد کنیم ، نه تنها باید بلافاصله برای سازمان دادن شوراها ، دهقانان به تبلیغ بپردازیم و برای انطباق آنها با شرایط پیش از سرمایه داری تلاش کنیم ، بلکه انترناسیونال کمونیست باید با زمینه تئوریک مناسب این قضیه را مطرح سازد که با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته ، کشورهای عقب مانده می توانند به نظام شورایی عبور کنند و از طریق مراحل معین توسعه بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری ، به کمونیسم برسند . " (۲۷)

در اینجا دیده می شود که اولاً لنین راه رشد غیر سرمایه داری را برای کشورهای عقب مانده ای که نظام ماقبل سرمایه داری در آنها حاکم است ، به عنوان یک راه رشد ، به عنوان راهی برای تکامل نیروهای تولید مطرح

می‌سازد و ثانیاً نظام شورایی را در این موارد قابل تحقق می‌داند و ثالثاً مطرح می‌سازد که کمونیستها باید رهبری این شوراها را به دست گیرند. می‌توان دید که جوهر اندیشه لنین در مورد راه رشد غیر سرمایه داری چیست و او این راه را تنها و تنها به این علت " غیر سرمایه داری " می‌نامد که کمونیست ها در آن نقش هدایت کننده دارند. آنچه می‌توان از ترفهای لنین دریافت و این است که " راه رشد غیر سرمایه داری " از طریق یک دولت نوع پرولتری و با تکیه بر توده های انقلابی زحمتکار می‌تواند راه میان بری باشد که می‌تواند یک جامعه ماقبل سرمایه داری را از جنگالهای خفه کننده سرمایه داری حفاظت کند و آن را در سنت سوسیالیسم پیش ببرد. تحقق اندیشه های لنین را در جمهوری های آسیایی اتحاد شوروی که مستقیماً از طریق دیکتاتوری پرولتاریایی، راه رشد غیر سرمایه داری در پیش گرفته و در جمهوری خلق مغولستان که به وسیله یک دموکراسی توده ای (که شکلی از دیکتاتوری پرولتاریایی است) راه رشد غیر سرمایه داری اتخاذ کرد و همچنین در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی که در آنها مناسبات پیش از سرمایه داری غلبه داشت و غالباً به وسیله دموکراسی توده ای، راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش گرفتند، می‌توان مشاهده کرد. در تمام این موارد دو شرط اساسی وجود داشته است که در مورد کشورهای به اصطلاح جهان سوم وجود ندارد و آن دو شرط عبارتند از: اولاً دولت نوع پرولتری، دولتی که ماهیت پرولتاریایی دارد؛ ثانیاً رهایی از زنجیر اسارت بازار جهانی سرمایه. بدون وجود این شرایط تاکنون هیچ کشوری نتوانسته است در راه رشد غیر سرمایه داری پیش برود و این حقیقتی است که از زبان اولیانفسکی، تئوریسین معروف تز رویزیونیستی " راه رشد غیر سرمایه داری " به این شکل مسخ شده بیان می‌شود. او می‌گوید کشورهای جهان سوم کوشیده اند در این راه قدم بگذارند. (۲۸) و ما امروز بهتر می‌دانیم که این کشورها کجا می‌روند و حتی

۲۸ - مراجعه کنید به مقدمه اولیانفسکی بر کتاب آندره یف با نام " راه رشد

غیر سرمایه داری " ترجمه فارسی، ص ۲۰.

بسیاری از آنها از کجا سردرآورده اند. در هر حال بهتر می دانیم که آنچه در این کشورها مطرح بود سیستم اقتصادی " غیر سرمایه داری " نبود. بلکه سرمایه داری دولتی بود. غالب این کشورها نه تنها نتوانستند از چنگال بازار جهانی سرمایه فرار کنند، بلکه به تدریج تارهای سرمایه جهانی بر دور این کشورها قویتر و تنگتر گردیده بگذارید به اعتراف دو تن از ثوربینهای معروف رویزیونیست در این مورد توجه کنیم: سولدونیوف و بوکسلاوسکی می گویند ۷۵ تا ۸۰ درصد تجارت خارجی کشورهای باصطلاح جهان سوم با کشورهای سرمایه داری است؛ در حالی که سهم کشورهای سوسیالیستی در مجموع تجارت خارجی این کشورها تنها ۷ تا ۸ درصد است. (۲۹) توجه به آماری که این دو نفر از سهم اتحاد شوروی در صادرات و واردات کشورهای باصطلاح " غیر سرمایه داری " به دست می دهند، خالی از فایده نیست: در سال ۱۹۷۰ جمهوری عربی مصر موفقترین نمونه باصطلاح " راه رشد غیر سرمایه داری " تلقی می گردید. در این سال تنها $17/8$ درصد صادرات آن به شوروی بود $24/4$ درصد وارداتش. این ارقام در مورد الجزایر به ترتیب $3/4$ و $4/9$ درصد؛ در مورد سودان (که در آن هنگام ظاهراً با شور و شر بسیار، روی امپریالیست ها قه می کشید) $1/8$ و $3/9$ درصد؛ در مورد عراق (که گفته می شد راه رشد غیر سرمایه داری در آنجا به مراحل برگشت ناپذیری رسیده است) $3/2$ و $4/4$ درصد و در مورد برمه $1/1$ و $5/2$ درصد بود. (۳۰) همین آقایان می پذیرند که " کشورهای آسیایی و آفریقایی که سمت گیری سوسیالیستی دارند... نتوانسته اند خود را از سیستم تقسیم کار بین المللی سرمایه داری و از بازار جهانی سرمایه رها سازند. بلکه بر عکس بسیاری از آنها به نحو نیرومند تری به این بازار وابسته می گردند. " (۳۱) بسیار خوب. اگر این کشورها نتوانسته اند خود را از

۲۹ - تجربه رشد غیر سرمایه داری، ترجمه فرانسه، ص ۲۲۸.

۳۰ - همان منبع، ص ۲۲۲.

۳۱ - همانجا، ص ۲۵.

بازار جهانی سرمایه‌رها سازند، چگونه می‌توان نظام اقتصادی این کشورها را " غیر سرمایه‌داری " نامید؟ آیا دولتهای رهبری‌کننده این ممالک مصمم‌اند در راه رشد غیر سرمایه‌داری پیش بروند؟ می‌دانیم که حتی چنین تصمیمی هم وجود ندارد. همین دو تئوریسین مذکور می‌پذیرند که برای رهبران این کشورها موانع جدی در پذیرش اصول نظری سوسیالیسم علمی وجود دارد.

حزب توده در همان مقالات روزنامه " مردم " مقادیر قابل توجهی نقل قول از حضرات تئوریسینهای " راه رشد غیر سرمایه‌داری " در این باب می‌آورد. در اینجا برای آدمیزاد این سخوال مطرح می‌گردد که در این صورت بر چه مبنائی این کشورها را غیر سرمایه‌داری می‌نامید؟! در کشوری که دولت آن موضع‌گیری قاطعی علیه سرمایه‌داری (در اشکال پیچیده آن) ندارد، در کشوری که دولت آن در هر حال جاهت بورژوازی دارد، در کشوری که بخش عمده تجارت خارجی آن با دنیای امپریالیستی است، چگونه می‌توان از " راه رشد غیر سرمایه‌داری " و " ست‌گیری سوسیالیستی " صحبت کرد. حقیقت این است که حزب توده، اولیانتسکی و همه نظریه‌پردازان راه رشد غیر سرمایه‌داری در این کشورها به نوعی دولت فراطبقاتی و همه خلقی اعتقاد دارند. آنها فقط درگیری با امپریالیسم را می‌بینند و همین درگیری را برای غیر سرمایه‌داری نامیدن نظام تولیدی کشور کافی می‌دانند. آنها فقط درگیری و مبارزه با امپریالیسم را می‌بینند و مرز بندیهای طبقاتی را در داخل خلق فراموش می‌کنند. فراموش کردن خصلت طبقاتی دولت و محو کردن مرزهای طبقاتی، در نتیجه خود، به نفعی اصول بنیاد مارکسیسم - لنینیسم، یعنی به نفعی تئوری دولت منتهی می‌گردد. تردیدی نیست که سرمایه‌داری دولتی، در پاره‌ای کشورها که حکومت‌های ملی و دموکراتیک دارند، نقش مترقی دارند. مثلاً سرمایه‌داری دولتی در مصر دوران ناصر و در الجزایر، در لیبی و غیره نقش مترقی دارد. زیرا حکومت‌های این کشورها پایگاه خرده بورژوازی دارند و از لحاظ عینی، تحت شرایطی می‌توانند با امپریالیسم و سرمایه جهانی بستیزند و تا حدی جامعه را پیش

ببرند و از لحاظ ذهنی با ایجاد فضای دموکراتیک، امکان رشد آگاهی انقلابی برای توده های زحمتکش فراهم آورند . اما این مسئله چه ربطی به سمت گیری سوسیالیستی دارد ؟ پرستش سرمایه داری دولتی و مساوی دانستن آن با نظام " غیر بورژوازی " مقدمه " یک تجدید نظر عمومی در اصول بنیادی مارکسیسم - لنینیسم است . سرمایه داری دولتی ، به خودی خود معنایی ندارد . بلاک مترقی یا ارتجاعی بودن آن از خصلت طبقاتی دولت ناشی می گردد . غالباً در کشورهای که مناسبات سرمایه داری غلبه دارد ، سرمایه داری دولتی اهم مناسبی است در دست بورژوازی برای دفاع از خود و بس راندن و در هم شکستن حرکت انقلابی توده ها .

قبلاً گفتیم که سرمایه داری دولتی در مرحله کنونی نکامل سرمایه داری ، چیزی نیست که برای بورژوازی ناخوشایند باشد و در غالب کشورهای سرمایه داری پیشرفته ، عموماً و در کشورهای سرمایه داری زیر سلطه خصوصاً ، در حال گسترش است . طبیعی است که اگر سرمایه داری دولتی ، وسیله ای باشد برای دفاع از سرمایه و برای حفظ منافع بورژوازی در برابر طبقه کارگر و توده های زحمتکش ، اساساً خصلت ارتجاعی و ضد انقلابی دارد . اما اگر سرمایه داری دولتی در یک جامعه رها شده از سلطه امپریالیسم ، وسیله ای است در دست یک حکومت انقلابی برای از بین بردن مناسبات تولید ارتجاعی و عقب مانده و نکامل جامعه ، طبیعتاً خصلت مترقی و انقلابی دارد . اما گفتن اینکه سرمایه داری دولتی در فلان کشور و در فلان شرایط زمانی و مکانی مشخص خصلت مترقی دارد ، یک چیز است و گفتن اینکه سرمایه داری دولتی مساوی است با سمت گیری سوسیالیستی یک چیز دیگر . یک دولت مترقی و دموکراتیک خرده بورژوازی در یک کشور رها شده از سلطه امپریالیسم و مستقل از لحاظ سیاسی که با امپریالیسم می ستیزد و به ابتکار نیروهای انقلابی کشور میدان می دهد و تا حدی زمینه ساز ارتقا آگاهی انقلابی زحمتکشان می گردد ، باز هم یک دولت نوع بورژوازی است . میان یک دولت نوع پرولتری و یک دولت نوع بورژوازی فرق بسیار است . و همین فرق است که یک واحد تولیدی را در جمهوری توده ای منولستان و یا ویتنام

به طور اساسی از یک واحد تولید دولتی در مصر عبدالناصر یا الجزایر یا سوریه متمایز می‌سازد. طرفداران تز "راه رشد غیرسرمایه‌داری" دیواری که دنیای پرولتاریایی را از دنیای بورژوازی جدا می‌کند، نادیده می‌گیرند و در رویاهای خود پا بر فراز این دیوار می‌گذارند و می‌گذرند؛ اما وقتی به دنیای واقعیت‌باز می‌گردند خود را همچنان در پای دیوار عظیمی می‌بینند که این دو جهان را از هم جدا می‌سازد. آیا جز در رویاهای این حضرات، تاکنون کشوری توانسته است بدون یک دولت نوع پرولتاریایی و بدون گسستن از بازار جهانی سرمایه به آن سوی دیوار بگذرد؟ آیا شکست‌های پی در پی تجارب کشورهای باصطلاح "راه رشد غیرسرمایه‌داری" تصادفی است؟ مثلاً طرفداران تز "راه رشد غیرسرمایه‌داری" درباره عراق چگونه می‌اندیشند؟ آیا عراقی راه رشد غیر سرمایه‌داری را رها کرده است؟ چرا؟ می‌دانیم که بخش دولتی هنوز در عراق بسیار نیرومند است و می‌دانیم که عراق از لحاظ سیاسی یک کشور مستقل است و دولت آن دست نشانده امپریالیسم آمریکا نیست. ولی این را نیز می‌دانیم که یک دولت ضد انقلابی و ضد مردمی است... راستی تا یادمان نرفته بگوییم که روابط با کشورهای سوسیالیستی هم پر بدک نیست. مثلاً اتحاد شوروی همچنان روابط ویژه نظامی خود را با این دولت حفظ کرده است. هر چند آمریکا نیز اخیراً با فروش موتور جت کوشید روابطش را با این کشور بهبود بخشد؛ ولی این امر موجب قطع رابطه این کشور با کشورهای سوسیالیستی نشده است. عراق به کدام سمت می‌رود؟ آیا سمت گیری سوسیالیستی دارد، یا کشوری است که بتدریج روابطش را با بازار جهانی سرمایه توسعه می‌دهد و پیوند هایش را قویتر می‌سازد؟ آقایان! اگر به علت مشکلات تبلیغاتی نمی‌توانید در باره عراق صریحاً صحبت کنید می‌توانید موضوع عراق را درز بگیری‌دا عراق تنها نمونه نیست. در باره سوریه چه فکر می‌کنید؟ سوریه و عراق دو دولت ماهیتاً متفاوت نیستند. هر چند اختلافات و تفاوت‌هایی در موضع‌گیری‌هایشان دارند، اما به قول معروف "هر دو، سر و ته یک گریاسند" دو داوری در مورد یکی از آنها در عین حال داوری در باره دیگری نیز می‌تواند باشد. بگوئید چرا نظام اقتصادی حاکم

بر سوره را یک نظام غیر سرمایه‌داری می‌دانید و نه یک نظام بورژوازی .
 واقعیت این است که یک بورژوازی جدید در سایه حزب بعث به وجود
 آمده است . این بورژوازی که خود را با سیستم جدیدی که ما ایجاد کرده ایم
 انطباق داده است . اکنون ثروتمند تر و گسترده تر از طبقه لارای پیشین
 است . . . (۲۲) این جملات اعترافی است از زبان محمد حیدر معاون نخست
 وزیر و مسئول امور اقتصادی وقت سوره که در مصاحبه ای با اریک رولو
 خبرنگار لوموند (در ۱۹۷۶) بیان گردیده است . این اعتراف بیان کننده
 واقعیتی است که در بسیاری از کشورهای با اصطلاح جهان سوم که بنا به ادعای
 تئوریسینهای " راه رشد غیر سرمایه‌داری " در مسیر غیر سرمایه‌داری افتاده‌اند ،
 جریان دارد . سوره یکی از کشورهای است که با اصطلاح " راه رشد غیر
 سرمایه داری " در پیش گرفته است . و اکنون بعد از گذشتن نزدیک به پانزده
 سال می‌توان در باره ترانزنامه این راه پیمایی پانزده ساله قضاوت کرد . میان
 سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰ اقداماتی جدی در جهت محدود کردن بخش خصوصی
 اقتصاد صورت گرفت . اما از سال ۱۹۷۱ به بعد سیاست بازگشت به تقویت بخش
 خصوصی آغاز گردید . (۲۳)

در این سال حافظ اسد اتمام نمود : " دولت است ، که
 ابتکار فردی را در بخش خصوصی تشویق می‌کند ، به آن فرصت خواهد داد که
 به شیوه ای نازنده و مولد در جهت منافع فرد و جامعه کار بکند . " (۲۴)
 نتیجه این " تشویق ابتکار فردی " این شد که در سال ۱۹۷۵ به بخش
 خصوصی اجازه داده شد که در مورد " پروژه های عمرانی " حتی با شرکت -
 های خارجی قرارداد منعقد کند ، حکومت حتی تا آنجا پیش رفت که از بخش
 خصوصی دعوت کرد که در بخش عمومی سرمایه‌گذاری کند ، یا در پروژه های
 دولتی شرکت کند . نتیجه این " تشویق ابتکار فردی " این است که اکنون

۲۲ - به نقل از نشریه " مردم و بهرتر " شماره ۲۷ .

۲۳ - همانجا ، ص ۸ .

۲۴ - همانجا ، به نقل از " نضال الشعب " شماره ۲۰۹ ، ۱۹۷۷ .

بنا به اعتراف اقتصاددانان سوری ، بخش عمومی در رقابت با بخش خصوصی
 عملاً شکست خورده است و تنها با ۶۰ درصد ظرفیت تولیدی خودکاری -
 کند . و بخش خصوصی در حوزه های غیر صنعتی دائماً گسترش می یابد و
 موفقترین شرکتهای سرمایه داری سوری را باید در رشته ساختمان و تجارت
 جستجو کرد . دولت ممالح و سرمایه لازم را در اختیار این شرکتهای مقاطعه کار
 می گذارد . بمابین ترتیب است که حتی پروژه توسعه کانالهای آبیاری در
 منطقه فرات به بخش خصوصی واگذار شده است و اکنون وضع بخش خصوصی
 چنان است که نمی توان گفت بعد از موج ملی گردنهای سالهای ۱۹۶۰ که عمدتاً
 متوجه صنایع بود ، بخش خصوصی سرزنده تر از همیشه در حال رشد است .
 مجموع اقتصاد سوریه در سالهای گذشته کلاً در جهت نزدیکی و پیوند
 بیشتر با بازار جهانی سرمایه حرکت کرده است . در سالهای گذشته (و
 عمدتاً از ۱۹۷۲ به بعد) قراردادهایی که با کمپانیهای غربی منعقد شده
 است ، نشان دهنده جهت عکس گرایش است که در دوره پیشین وجود
 داشت . که عمدتاً خواهان اجرای طرحهای مشترک با کشورهای سوسیالیستی
 بود . این گرایش مخصوصاً در برنامه پنج ساله چهارم مشهود است که آشکارا
 به قرارداد با شرکتهای سرمایه داری خصوصی غربی در برابر قرارداد با
 کشورهای سوسیالیستی ارجحیت داده است . در حال حاضر بورژوازی سوری
 از لایه های متعددی تشکیل شده است که بسته به رابطه ای که با دولت دارند
 از یکدیگر متمایز می گردند :

بورژوازی صنعتی ، که با ملی گردنهای ۱۹۶۵ ضربه خورد و هنوز از زیر
 این ضربه کمر راست نکرده است ، در این بخش بورژوازی دولتی قدرت کنترل
 کننده دارد و بورژوازی خصوصی صنعتی ، بخش خیلی محدودی را در دست
 دارد و نسبت به بخش دولتی و بخش پیشه وری ، نقش کوچکی در اقتصاد به
 عهده دارد . بورژوازی تجاری هر چند در آغاز مشمول ملی گردن شد ، ولی
 با سرعت نیروی خود را باز یافته است و پاره ای مواضع کلیدی را در اختیار
 دارد مخصوصاً بعد از سال ۱۹۷۰ . مقاطعه کاران ساختمانی که به عنوان
 واسطه در رابطه با دولت کار می کنند و با بورژوازی دولتی روابط تنگاتنگی

دارند، از طریق سفارشات دولتی به سرعت خود را فربه می‌سازند. بورژوازی دولتی یا بورژوازی بوروکرات، منافع وسیعی در ارتباط با بورژوازی تجاری و همچنین سرمایه خارجی دارد. البته در روستا نیز بورژوازی به تدریج پا می‌گیرد. هر چند که اقدامات حزب بعث تعداد خرده مالکین روستایی را افزایش داده است (از ۲۷/۴ درصد جمعیت فعال در ۱۹۶۰ به ۴۱/۵ درصد آن در ۱۹۷۰) (۲۵).

با این ملاحظات، آیا می‌توان سوریه را یک کشور غیر سرمایه‌داری نامید؟ آیا سوریه در جهت سوسیالیسم سنت‌گیری کرده است؟ اگر سوریه را در پانزده سال گذشته در حال راه پیمایی به طرف سوسیالیسم بدانیم، این سؤال مطرح می‌گردد که سوسیالیسم چیست؟ در پاره‌ای از کشورهای از لحاظ سیاسی مستقل از تسلط امپریالیسم، نقش سرمایه‌داری دولتی تا حدی مثبت و متمرکز بوده است و این در کشورهای است که مناسبات مسلط تولید در آنها مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بوده و اقدامات اقتصادی دولت، در چهارم چوب بخش دولتی و در کنار رفرمهای ضد فئودالی حکومت، کوشیده است مناسبات تولیدی و اقتصاد کشور را جدا از سلطه سرمایه مالی و با تکیه بر طبقات و نیروهای خلقی، تکامل بخشد. مامتر نقش متمرکز و مثبت بخش اقتصاد در این‌گونه موارد نیستیم. تردیدی نیست که بخش دولتی اقتصاد در مصر عبدالناصر و در لیبی القذافی و الجزایر بن بلا نقش متمرکز و مثبت دارد؛ زیرا روابط فئودالی، نیمه فئودالی و ما قبل فئودالی حاکم بر این کشورها را در هم می‌شکند و تا مرحله معینی، نفوذ سرمایه جهانی را در این کشورها تضعیف می‌کند. ولی در این حقیقت نیز نمی‌توان تردید داشت که اولاً بخش دولتی حتی در این حکومت‌های متمرکز و ضد امپریالیست دارای ماهیت بورژوازی است و یا به عبارت دیگر، سرمایه‌داری دولتی است و ثانیاً تا به حال هیچکدام از این سرمایه‌داریهای دولتی نتوانستند به طور قطعی خود را از بازار جهانی سرمایه‌داری رها سازند و غالب آنها بعد از طسی

مرحله ای دوباره در جهت تقویت وابستگی به بازار جهانی سرمایه حرکت کرده اند. آیا این امر تصادفی است که تا کنون حتی یک نمونه موفق از تجربه "راه رشد غیر سرمایه داری" در این گونه کشورها به وجود نیامده است؟ و از این بالاتر آیا تصادفی است که غالب این کشورها بعد از طی یک مرحله در تضعیف ارتباطات با شبکه سرمایه مالی جهانی دوباره در سمت وابستگی به آن حرکت کرده اند؟ نگاهی گذرا به تجربه تک تک این کشورها نشان می دهد که تقریباً علل واحد و دست کم مشابهی موجب شکست آنها گردیده است. شکست تجربه باصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" در این کشورها به هیچ وجه تصادفی نیست. حکومت‌های نوع بورژوازی نمی توانند جلو رشد روابط سرمایه داری را بگیرند. آنها هر چند ضد امپریالیست باشند، به شیوه بورژوازی با امپریالیسم مبارزه می کنند. آنها نمی توانند اقتصاد جامعه را از چنگال سرمایه مالی جهانی مصون دارند و طبیعی است که بدون گسستن از بازار جهانی سرمایه، رشد اقتصاد غیر سرمایه داری امکان ناپذیر است. توسعه سرمایه داری دولتی در این کشورها، بعد از یک مرحله گسترش، غالباً با موانعی روبرو می گردد و بتدریج به آشوش بازار جهانی سرمایه فرو می افتند. راه رشد غیر سرمایه داری آن گونه که لنین مطرح می کند نه تنها راهی است برای رشد سریع جامعه، بلکه راهی است برای دور زدن سرمایه داری و طبیعی است که تنها دولتی می تواند از سرمایه داری دور شود که یک دولت نوع پرولتری باشد. در حالی که تز رویزیونیستی "راه رشد غیر سرمایه داری" یک دولت نوع بورژوازی را هم قادر به انجام این کار می داند. از اینجاست که تئوریسینهای راه رشد غیر سرمایه داری، ناگزیرند مبنای طبقاتی دولت را نادیده بگیرند و گویا "از دولتهای ملی و خلقی و ضد امپریالیست سخن می گویند. می دانیم که از دیدگاه مارکسیسم-لنینیسم هر دولتی (و حتی دولت پرولتری) یک دولت طبقاتی است. نمی توان به دلیل اینکه یک دولت ضد امپریالیست است از سرشت طبقاتی آن چشم پوشی کرد. چیزی که در وهله اول باید روشن شود، این است که ماهیت طبقاتی این حکومت‌های خلقی در کشورهای مورد بحث چیست؟ آنها دولت پرولتری هستند، یا دولت

بورژوازی؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم فقط یک دولت پرولتری، دولتی مترقی است
 و هر نوع دولت غیر پرولتری ضرورتاً حتماً ضد انقلابی است. آنچه می‌خواهیم
 تأکید کنیم این است که بخش دولتی اقتصاد را در دولت غیر پرولتری
 نمی‌توان بخش غیر سرمایه‌داری نامید. بخش دولتی اقتصاد، در جوامعی که
 دولت بورژوازی بر آنها حکومت دارد، همان سرمایه‌داری دولتی است، منتهی
 بسته به خصلت طبقاتی و تاریخی دولت مربوطه و اوضاع و احوال مشخص
 جامعه، این سرمایه‌داری دولتی می‌تواند خصلت مترقی یا ارتجاعی داشته
 باشد. تئوریسینهای تز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" می‌گویند با مطلق کردن
 جنبه‌ی ترقی خواهانه خرده بورژوازی و دموکراتهای انقلابی، مرز میان
 خرده بورژوازی و پرولتاریا و در نتیجه مرز میان دولت پرولتاریایی و دولت
 بورژوازی را مخدوش سازند. بیهوده نیست که آنها جنبه‌ی ضد امپریالیستی این
 دولتها را مطلق می‌کنند و در برابر امپریالیسم یک حکومت خلقی، حکومتی
 متعلق به تمام خلق ترسیم می‌کنند که از منافع تمام ملت زیر ستم دفاع
 می‌کنند و از اینجاست که "تز راه رشد غیر سرمایه‌داری" میان باصطلاح
 سمت گیری سوسیالیستی "و مشارکت شرکتهای فراطیبتی در اقتصاد و مالیه
 این کشورها مابینتی نمی‌بیند. زیرا معتقد است که دولت تمام خلق خواهد
 توانست تا ثیرات نامطلوب پیوند با بازار جهانی را خنثی کند. در حالی که
 نمونه‌ پارامی از این کشورهای باصطلاح "غیر سرمایه‌داری" نشان می‌دهد
 که فعالیت سرمایه‌ خارجی نه تنها امکان "سمت گیری سوسیالیستی" را از
 بین برده است، بلکه بورژوازی داخلی این کشورها را نیز تقویت کرده و در
 نتیجه به گسترش جهانی سرمایه‌داری کمک کرده است. تئوریسینهای "راه
 رشد غیر سرمایه‌داری" به جای یک تحلیل علمی و عینی از روابط تولیدی و
 نیروهای طبقاتی کشورهای مورد بحث، گرایشات و سلیقه‌های ترقی خواهانه
 و ضد امپریالیستی رهبران این کشورها را ملاک داور می‌قرار می‌دهند. نگاهی
 گذرا به نوشته‌های متعدد این حضرات نشان می‌دهد که آنها چقدر به تمایلات
 و سلیقه‌های این یا آن رهبر ضد امپریالیست در تحقق "راه رشد غیر
 سرمایه‌داری" امید بسته‌اند. بیهوده نیست، آنها از نوعی اصل عدم تعین

در تحقق " راه رشد غیر سرمایه داری " دفاع می کنند. ببینید حزب توده این اصل عدم تعین را چگونه بیان می کند :

" رهبری روشنفکران خرده بورژوا و هیچ یک از نیروهای انقلابی " شرط پیروزی " راه رشد غیر سرمایه داری " نیست. بر عکس آنچه که در باره آن تمامی کارشناسان و نظریه پردازان راه رشد غیر سرمایه داری اتفاق نظر دارند این است که " روند دشوار و بفرنج سمت گیری سوسیالیستی برگشت پذیر است. این خطر همواره وجود دارد که سمت گیری سوسیالیستی ناگهان در نیمه راه متوقف و یا منحرف شود. " (همچنان که در مهر، سوما، مالی، و غنا شد) و اتفاقاً دلیل عمده وجود این خطر مداوم، عدم رهبری مستقیم طبقه کارگر، یعنی رهبری روشنفکران خرده بورژوا و دیگر دموکراتهای انقلابی است. بدون حضور فعال و رهبری طبقه کارگر، حتی سخنی هم از راه رشد غیر سرمایه داری نمی تواند به میان آید. منتهی این حضور و تاثیر این رهبری، نه به طور مستقیم، بلکه به نحوی خاص اعمال میشود...

(تأکيدات از ماست) (۲۶)

در جملات بالا که از روزنامه " مردم " نقل قول کردیم دقت کنید. بالاخره " شرط پیروزی " راه رشد غیر سرمایه داری چیست؟ حزب توده پاسخ می دهد نمی توان گفت " شرط پیروزی " چیست. زیرا " روند سمت گیری سوسیالیستی بسیار بفرنج و دشوار " است. در واقع آن قدر بفرنج و دشوار است که نمی توان گفت این روند چگونه چیزی است. " همیشه این خطر " وجود دارد که " ناگهان " همه چیز نقش بر آب شود. حزب توده چرا روی بفرنجی و دشواری روند سمت گیری سوسیالیستی این قدر تأکید دارد؟ تردیدی نیست که مسائل اجتماعی همیشه دشواری زیادی دارند و پیچیدگی روندهای اجتماعی نمی تواند مورد انکار باشد. اما حزب توده و اپورتونیستهای دیگر درد دیگری دارند. تأکید روی پیچیدگی مسائل اجتماعی و پدیده های مبارزه طبقاتی اگر به منظور تعق و ژرفیابی بیشتری باشد، بی تردید کار

مفیدی است ، اما تا کجیات اپورتونیستها از قماش دیگری است آنها مدام در
 باره پیچیدگی و دشواری پدیدمهای اجتماعی و مسائل بین المللی سخن
 میگویند تا ذهن مخاطب خود را آشفته سازند ، تا او را از اصولیت کمونیستی
 دور سازند ، به نوشتجات توده ایها مخاطب به فداییان نظری بیفکنید : تمام
 تلاش و کوشش بر این است که جوانی ، بیسوادی و کم تجربگی آنها را به
 رخشان بکشد ، و جالب این است که رهبران اپورتونیست سازمان فدایی
 (اکثریت) نیز مدام از پیچیدگی مسائل و از بی تجربگی خودشان حرف
 میزنند و آن چنان در باره جهل و جوانی خودشان صحبت می کنند که
 مخاطب بی خبر را از وسعت تواضع و فروتنی به شگفتی وامی دارند . در حالی
 که این تواضع ، فروتنی فراریان از زیر پرچم است ، آنها در باره بی تجربگی
 خود سخن میگویند تا تجارب انقلابی را زیر پا بگذارند ، آنها از جوانی
 خود سخن میگویند تا سنتهای قدیمی مبارزه انقلابی پرولتاریا را در نظر
 مخاطب خود حقیر شمارند ، آنها از بینش چریکی انتقاد می کنند و خود را
 نو اعتقادهای پرشور به مارکسیسم - لنینیسم نشان می دهند ، تا مارکسیسم -
 لنینیسم را ترک کنند ، روزی لنین می گفت : "اگنوستیسیسم را بتراشید ،
 ایدئالیسم پیدا خواهد شد . "اگنوستیسیسم اپورتونیستها نیز در پشت خود ،
 ایدئالیسم بورژوازی را پنهان ساختند ، این همه سخن درباره پیچیدگی
 روند " راه رشد غیر سرمایه داری " از آنجا ناشی می گردد که ریزبونیستها
 قانونمندیهای تکامل اجتماعی و مبارزه طبقاتی را نادیده می گیرند . در
 نقل قول بالا که از حزب تودماوردیم مراحاتاً "اعتراف شده است که "اتفاقا
 دلیل عمده وجود این خطر ، عدم رهبری مستقیم طبقه کارگراست . " بسیار
 خوب اگر دلیل عمده خطر برگشت در کشورهای بااصلاح " راه رشد غیر
 سرمایه داری " عدم رهبری مستقیم طبقه کارگراست " چرا با تلاش برای ایجاد
 چنین رهبری ، خطرات انحراف و برگشت را از بین نمی ببرد؟ تودمایها و
 شرکای آنها خواهند گفت این در دست مانیست که رهبری طبقه کارگرا در
 هر جا که خواستیم مستقر سازیم . ما نیز می دانیم که کار استقرار رهبری طبقه
 کارگر در حبش توده ها کار بسیار مشکلی است . اما از آنجا که اعتقاد داریم که

تنها از این راه می توان در جهت سوسیالیسم پیش رفت. ناگزیر هستیم کار
استقرار رهبری طبقه کارگر را هر قدر هم مشکل باشد، به انجام برسانیم.
بی تردید، مبارزه طبقاتی و درک پیچیدگیهای روندهای اجتماعی بسیار دشوار
و بفرنج است. اما مسلماً از قانونمندیهایی تبعیت می کند. نادیده گرفتن این
قانونمندیها و نشانیدن نوعی اصل عدم تعیین به جای آنها به مثابه این است
که قوانین علمی را به خاطر پیچیدگی آنها رها کنیم و به زمالی و فالگیری پناه
بریم. (۲۷) یکی از نمونههای زمالی و فالگیری را می توان در این نقل قول از
روزنامه مردم مشاهده کرد:

... کنگه مسئله اینجاست که دموکراتهای انقلابی اغلب در آغاز کار، با تردید،
بی اعتمادی و دغدغه خاطر به کمونیستها می نگرند. تنها تجربه زندگی و رویه
سنجیده کمونیستهاست که آنها را قادر می سازد برای پیشداوری غلبه کنند.

۲۷ - ما مطالعه سه مقاله متوالی با عنوان "چپروها و مسئله راه رشد غیر-
سرمایه داری" را که در شماره های ۱۰، ۱۱ و ۱۳ خردادماه گذشته در روزنامه
"مردم" انتشار یافت، به خوانندگان "راه کارگر" توصیه می کنیم. مطالعه
این مقالات از این لحاظ جالب است که نمونه جالبی از شیوه تحلیل حزب
توده را به دست می دهد. در این مقالات با آوردن عناوین برخطراتی برای
تئوریسینهای "راه رشد غیر سرمایه داری" سعی می شود مخاطبین مقالات را
(که ظاهراً فداییان خلق هستند) بترسانند. و همچنین تلاش شده است با
شلتاق بازی، مخالفت با تز روبریوئیستی "راه رشد غیر سرمایه داری" به
مثابه اتحاد با محافل امپریالیستی قلمداد شود. مثلاً از آنجا که فلان
جامعه شناس الینگ امریکایی با فلان تئوریسین ارتجاعی محافل امپریالیستی
مخالف راه رشد غیر سرمایه داری است بنابراین هر نوع مخالفت از طرف
"چپرو و چپنها" در حقیقت همنوایی با محافل امریکایی است! این
استدلال توده ایها درست به مثابه این است که بگویند از آنجا که جهانها و
توده ایها هر دو از حکومت اسلامی دفاع می کنند بنابراین سه جهانها توده ای
هستند یا توده ایها سه جهانی، یا هر دوی آنها اسلامی!!

چه بسا که نیروهای اجتماعی خاص در مراحل - گاه طولانی - مقابله با منافع
 عینی و نهایی خود موضعگیری می‌کنند. آنچه در این موارد تعیین‌کننده است
 موضع سیاسی این نیروها نیست، موقعیت و منافع عینی آنهاست. موضع
 سیاسی یک واقعت "ذهنی" است و در رابطه با واقعیات "عینی"
 چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد. باید نیروهایی را که
 به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند،
 از کسانی که در چنین وضعی قرار دارند جدا کرد. جز با چنین روشی، جبهه
 دشمنان خلق را نمی‌توان تضمین کرد. " (۲۸) بسیار خوب، از این فرمایشات
 چه می‌فهمید؟ توده‌های می‌گویند اگر فرما رهبران کشورهای "غیر سرمایه‌داری"
 به‌کشتار کمونیستها نیز پرداختند، و اگر جنبش طبقه کارگر را در هم کوبیدند،
 نباید کاری به کارشان داشت؛ چون آنها "در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری
 قرار ندارند". اگر این توصیه حزب توده را بپذیریم هر کس که با امپریالیسم
 ضدیت داشته باشد، به هر کاری هم که دست بزند، "از لحاظ عینی، انقلابی
 است". بنابراین مبارزه ضد امپریالیستی از نظر حزب توده مساوی است با
 ترک مبارزه طبقاتی. راستی با این مقدمات، حزب توده، دمکراتهای انقلابی
 را چگونه تعریف می‌کند؟ تعریف حزب توده (البته اگر تعریفی به دست داده
 باشد) آن قدر گل و گشاد است که هم شاهنشاه آریامهر و هم بن‌بلا را در بر
 می‌گیرد! چرا که از نظر حزب توده هر دوی آنها می‌توانستند کشورشان را در
 مسیر "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بیندازند. شعار حزب توده این است که
 "در دل دوست به هر حيله ره می‌باید کرد" از این رو می‌نویسد:
 "البته چریکها قادر به درک این اصل بدیهی ماتریالیستی نیستند" و به
 همین جهت "موضعگیری سیاسی نیروهای غیر پرولتری را در برابر کمونیستها"
 و "باک داشتن" یا "نداشتن آنها از سوسیالیسم، یعنی یک امر ذهنی را اساس
 انقلابی بودن یا نبودن و شرط اتحاد یا خصومت با این نیروها می‌دانند و به
 حزب توده ایران که زیر بار این ایدئولسم سطحی نمی‌رود می‌تازند." (۲۹)
 واقعت این است که "این اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده را رهبران

سازمان فدایی (اکثریت) اکنون درک می‌کند و به همین خاطر هم سرکوب
فدائیان را توده‌ها را که از طرف حزب جمهوری اسلامی سازمان داده می‌شود،
ناشی از بی‌تجربگی سیاسی آن می‌دانند و امیدوارند بایه‌کار بستن شیوه‌های
حزب توده حریف را سریعاً بیاورند. ولی واقعیت دیگر این است که لندن هم
"این اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده را درک نمی‌کند. ببینید او درباره
اتحاد با جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک و حمایت از آنها چه می‌گوید:

"سوم، مخصوصاً ما بلم بر مسئله جنبش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای
عقب‌مانده تأکید کنم. این مسئله‌ای است که پارامی اختلافات به وجود آورده
است. ما بحث کردیم که آیا درست است که در اصول و در تئوری بگوئیم که
انترناسیونال کمونیست و احزاب کمونیست باید از جنبش بورژوا - دموکراتیک در
کشورهای عقب‌مانده حمایت کنند یا نه. در نتیجه بحث مسأله
بفاتفاق آراء به این تصمیم رسیدیم که از جنبش ملی - انقلابی سخن بگوئیم تا از
جنبش "بورژوا - دموکراتیک". تردیدی نیست که هر جنبش ملی، تنها یک
جنبش بورژوا - دموکراتیک می‌تواند باشد. زیرا اکثریت قاطع توده مردم در
کشورهای عقب‌مانده از دهقانان تشکیل یافته که بیان‌کننده روابط بورژوازی -
سرمایه‌داری هستند. خیال‌بافی است اگر اعتقاد داشته باشیم که احزاب پرولتری
در این کشورهای عقب‌مانده، البته اگر به وجود آمده باشند، می‌توانند
تاکتیکها و سیاست کمونیستی را دنبال کنند، بدون اینکه روابط معینی با جنبش
دهقانی برقرار سازند و بدون اینکه از آن حمایت موثر به عمل آورند. لیکن
اعتراضاتی مطرح می‌گردد، که اگر از جنبش بورژوا - دموکراتیک سخن بگوئیم،
تمام تمایزات میان جنبش‌های رفرمیستی و انقلابی را محو کردیم. در حالی
که این تمایزات اخیراً در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره با روشنی زیاد آشکار
شده است؛ زیرا بورژوازی امپریالیستی نیز هر چه در توان دارد، برای به وجود
آوردن جنبش رفرمیستی در میان ملل زیر ستم به کار می‌گیرد. نزدیکیهای معینی
بین بورژوازی کشورهای استثمارگر و بورژوازی مستعمرات به وجود می‌آید، که
چه بسا (شاید حتی در غالب موارد) بورژوازی کشورهای زیر ستم، در حالی که
از جنبش ملی حمایت می‌کند، در توافق کامل با بورژوازی امپریالیستی است و

یعنی با او علیه جنبشهای انقلابی و طبقات انقلابی متحد می شود. این به نحو غیر قابل ردی در کمیسیون به اثبات رسید و ما تصمیم گرفتیم که تنها موضع صحیحی که باید اتخاذ شود این است که این تمایز در نظر گرفته شود و تقریباً در تمام موارد اصطلاح " ملی - انقلابی " جایگزین اصطلاح " بورژوا - دموکراتیک " گردد. اهمیت این دگرگونی در اینجاست که ما به عنوان کمونیست از جنبشهای بورژوازی - وهایی بخش در مستعمرات هنگامی حمایت خواهیم کرد و باید حمایت بکنیم گمانها برآستی انقلابی باشند و نمایندگان آنها در برابر کارماکه برای آموزش و سازماندهی روحیه انقلابی در دهقانان و توده های استثمار شده انجام می گیرد، مانع ایجاد نکنند. اگر این شرایط وجود نداشته باشد، کمونیستها در این کشورها بایستی با بورژوازی و فریست، که قهرمانان آنتر ناسیونال دوم نیز به آن تعلق دارند، مبارزه کنند. " (۵۰) راستی لنین تا چه حد " این اصل بدیهی ماتریالیستی " حزب توده را درک می کرد؟ آیدیه می شود که او حتی حمایت از جنبشهای ملی را به این مشروط می کند که امکان فعالیت انقلابی به کمونیستها داده شود و در غیر این صورت این جنبشها را انقلابی نمی داند. در حالی که حزب توده گمان می کرد که حتی رژیم شاه نیز انقلابی است و تا آنجا پیش می رفت که گمان می کرد رژیم شاه می تواند راه رشد غیر سرمایه داری را در ایران تحقق به بخشد. در حالی که لنین هر نهضت ملی را انقلابی نمی داند و هر انقلابی را قادر به اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری نمی یابد. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

بالاخره دموکراتهای انقلابی را چگونه می توان شناخت؟ معیاری که لنین به دست می دهد این است: دموکراتهای انقلابی کسانی هستند که از پیشروی به سوی سوسیالیسم وحشت نداشته باشند (۵۱) با این معیار که لنین به دست

۵۰ - به نقل از گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی که توسط لنین در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ به کنگرس دوم انترناسیونال کمونیست داده شد. مجموعه آثار لنین، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۵۱ - لنین، جزوه " فاجعه قریب الوقوع و نحوه " مقابله با آن "، مجموعه آثار، ترجمه انگلیسی، ج ۲۵، ص ۲۶۱، به بعد.

می‌دهد شما نمی‌توانید آنها را که در برابر آگاهی و ارتقاء آگاهی پرولتاریا سنگ اندازی می‌کنند دموکرات انقلابی بدانید، آنها را که با مبارک‌بسم به عنوان ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا، کینه می‌ورزند نمی‌توانند دموکرات انقلابی باشند. همان‌طور که قبلاً از لنین نقل کردیم کسانی را که با جنبش کمونیستی مبارزه می‌کنند نمی‌توان دموکرات انقلابی نامید. اما حزب توده این معیار را نمی‌پذیرد. حزب توده معتقد است اگر کسانی خاستگاه خرده‌بورژوازی داشته باشند دموکرات انقلابی اند، صرف نظر از اینکه در رابطه با کمونیستها و جنبش پرولتاریایی چه موضعی اتخاذ می‌کنند. زیرا معتقد است که یک "اصل بدیهی ماتریالیستی" وجود دارد که طبق آن کسانی که از میان خرده‌بورژوازی سر - خاسته‌اند بنا به "واقعیات عینی" دموکرات انقلابی هستند و اگر احیاناً در برابر جنبش پرولتاریایی و کمونیستها به دشمنی برخوانند، این عمل آنها یک موضع سیاسی است و "موضع سیاسی یک واقفیت ذهنی است و در رابطه با واقعیات عینی چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد. بایست نیروهایی را، که به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه - داری قرار ندارند، از کسانی که در چنین موضعی قرار دارند، جدا کرد. جز با چنین روشی، جبهه دشمنان خلق را نمی‌توان تضعیف کرد." (۵۲) در اینجا دیده می‌شود که حزب توده از یک "اصل بدیهی ماتریالیستی" به ورطه "ایدئالیسم تمام عیار، شیرجه می‌رود. نحوه استدلال حزب توده چنین است: "به مقتضای وضع طبقاتی خرده‌بورژواها در "موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند" و از آنجا که هستی اجتماعی بر آگاهی اجتماعی تقدم دارد، خرده‌بورژواها قاعدتاً باید از نزدیکی و اتحاد با کمونیستها وحشت نداشته باشند و اگر احیاناً در جایی نسبت به کمونیستها خصومت نشان دادند، مهم نیست؛ زیرا "تنها تجربه زندگی و زویه سنجیده کمونیستهاست که آنها را قادر می‌سازد بر این پیشداوری غلبه کنند." (۵۳) آنچه از یک "اصل بدیهی

۵۲- روزنامه "مردم"، ۱۰ خرداد ۱۳۵۹، ص ۳، (تاکید از ما است)

۵۳- همانجا، (تاکید از ما است)

ماتریالیستی استنتاج می‌شود این است که شما باید عاقلانه برخورد کنید .
 کمونیستها باید با حوصله و بردباری به شناختن این خرده‌بورژواها
 بالقوه دموکرات بپردازند . تا تدریج آنها را سرعقل بیاورند . نمونه جالب این
 رویه "سنجیده" کمونیستها را می‌توان در این کلام دکتر نورالدین کیانوری
 مشاهده کرد : "من فکر نمی‌کنم هیچ‌گونه تفاوت فوق‌العاده‌ای بین سوسیالیسم
 علمی و محتوای اجتماعی اسلام از سوی دیگر وجود داشته باشد ؛ برعکس
 جهات مشترک فراوانی هم دارند . " (۵۲) می‌بینید ، "تفاوت فوق‌العاده‌ای بین
 سوسیالیسم علمی و محتوای اجتماعی اسلام وجود ندارد ! تفاوت فوق‌العاده
 بد چه می‌گویند ؟ محتوای اجتماعی اسلام چیست ؟ لابد دکتر کیانوری اسلام را
 ایدئولوژی خرده‌بورژوازی تلقی می‌کند و میان "محتوای اجتماعی" آن با
 ایدئولوژی پرولتاریا "تفاوت فوق‌العاده‌ای" نمی‌بیند . مگر نه این است که هر
 دو می‌توانند اهرمهایی در پیروزی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" باشند ؟ نتیجه
 "اصل بدیهی ماتریالیستی" این است که باید کمونیستها سعی کنند
 سیاستمداران خرده‌بورژوا را سرعقل بیاورند و البته بدیهی است که نباید
 کاری کنند که آنها را عصبانی سازند . در واقع ، همه چیز بستگی به "رویه"
 "سنجیده" کمونیستها دارد . چون بالاخره ، "وضع سیاسی یک واقعیت ذهنی
 است و در رابطه با واقعیات عینی ، چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم
 نمی‌تواند باشد . بالاخره ، در ترحیح و تفسیر این "اصل بدیهی ماتریالیستی"
 معلوم نمی‌شود که فقط "وضع سیاسی" خرده‌بورژواها "یک واقعیت ذهنی"
 است یا اینکه "وضع سیاسی کمونیستها نیز می‌تواند "یک واقعیت ذهنی" باشد ؟ !
 اگر این سه "اصل بدیهی ماتریالیستی" در مورد کمونیستها نیز صادق باشد ،
 به نظر می‌رسد که حزب توده در برخورد با "چپ‌روها" اندکی کم‌لطفی می‌فرماید !
 زیرا بنا به این "اصل بدیهی ماتریالیستی" خواه "چپ‌روها" یا سیاستمداران
 خرده‌بورژوا (که حزب توده دوست دارد همیشه آنها را دموکراتهای انقلابی
 بنامد) رفتار مناسبی داشته باشند ، خواه نه ، موضعگیری "چپ‌روها" در

۵۲- نقل از مباحثه مطبوعاتی دکتر کیانوری که در روزهای پیش از قیام به عمل آورد .

نهایت " یک واقعیت ذهنی است و در رابطه با واقعیت‌های بیرونی بیشتر از ،
 یک نقش درجه دوم نمی‌تواند باشد " اگر همین منطبق حزب توده را بپذیریم
 قاعدتا نباید " موضع سیاسی " گروهها و سازمانهای " چپ‌رو و چپ‌نما " تقبیری
 در حمله اجتماعی سیاستمداران خرد بورژوا داشته باشد ؛ زیرا این سیاستمداران
 بنا " به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار
 ندارند ، " !! برای اینکه درس ماتریالیسم حزب توده را خوب فهمیده باشیم
 بگذارید سری به نمونه‌های معروف و ناکام " راه رشد غیر سرمایه‌داری " بزنیم :
 آقای زیادباز ، رئیس‌جمهور سومالی را که می‌شناسید؟ این حضرت یکی از همان
 کسانی بود که به قول حزب توده " به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع
 از سرمایه‌داری قرار ندارند " . روزی این حضرت عکسهای بزرگی از مارکس و
 لنین بر بالای سر خود می‌آویخت . عکسهایی آنقدر بزرگ که دیدن آنها
 هر بیننده " ساده‌لوحی را متقاعد می‌کرد که راجع به سومالی بگمراه و ششبد
 " غیر سرمایه‌داری " است . هیچ تماشاچی ساده‌لوحی در صداقت " سمت گیری
 سوسیالیستی " جمهوری سومالی به خود ، تردید راه نمی‌داد . اما به محض اینکه
 ماجرای صحرای اوگان پیش آمد ، قیل حضرت زیادباز هوائ هندوستان کرد
 و اکنون بندر بریزا (بندر معروف سومالی) یکی از مهمترین پایگاههای دریایی
 امپریالیسم آمریکا در اقیانوس هند و شاخ افریقا است ! بگذارید مورد دیگری را
 مثال بیاوریم : نظریه پردازان تر " راجع به غیر سرمایه‌داری " جمهوری عربی
 مصر را یکی از موفقترین نمونه‌های " راه رشد غیر سرمایه‌داری " می‌دانستند .
 بعد از مرگ جمال عبدالناصر یکی از یاران قدیمی او ، یکی از کسانی که " به
 مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند " ،
 یعنی همین انور السادات ، رهبری دولت مصر را به دست گرفت . و امروز می‌دانید
 مصر در کجاست . اکنون بگذارید ببینیم با درس ماتریالیسمی که حزب توده
 به ما می‌دهد در برخورد با اینها چگونه می‌بایست رفتار کنیم : حزب توده
 می‌گوید " دموکراتهای انقلابی اغلب در آغاز کار ، با تردید ، بی‌اعتمادی و
 دغدغه خاطر به کمونیستها می‌نگرند . تنها تجربه زندگی و روبه سنجیده
 کمونیستهاست که آنها را قانع می‌سازد بر این پیشداوری غلبه کنند . چه

بسا که نیروهای اجتماعی خاص در بر اجلی - گاه طولانی - منافع با منافع عینی
 و نهایی خود موضعگیری می‌کنند. آنچه در این موارد تعیین‌کننده است، موضع
 سیاسی این نیروها نیست، موقعیت و منافع عینی آنهاست... (۵۵)

کمونیستهای مصر و سومالی با سیاستمداران خرد بورژوازی این کشورها
 چگونه بایستی برخورد می‌کردند؟ اگر بگوئیم متناسب با نحوه برخورد این
 سیاستمداران با جنبش طبقه کارگر و کمونیستها، باید رفتار خود را در برابر
 آنها تنظیم می‌کردند، حزب توده بلافاصله ما را به "عدم درک اصلی بدیهی
 ماتریالیستی" متهم خواهد کرد. اما "اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده
 می‌گوید در برابر درشتخویی این سیاستمداران نسبت به جنبش کمونیستی،
 باید رویه "سنجیده‌ای در پیش گرفت. در جملات فوق که از حزب توده نقل
 کردیم، به‌کلماتی که برشان خط کشیده‌ایم نظری مجدد بیندازید. حزب
 توده می‌گوید در برابر اقدامات ضد کمونیستی آنها، باکی به دل راه ندهید
 و سنجیده عمل کنید زیرا آنها "اغلب در آغاز کار" به کمونیستها بدبینند
 و "چه بسا" منافع واقعی خود را نمی‌فهمند! کمونیستها، اگر توصیه حزب
 توده را بپذیرند، "رازشده غیر سرمایه‌داری" که سهل است گردنشان را هم باید
 به‌دست جلااد بسپارند. مسلماً آنچه در مصر و سومالی اتفاق افتاد از منزاج
 شخصی سادات و زیادباره سرچشمه نمی‌گرفت و مسلماً از آنها فقط بعنوان سبیل
 کسانی که قدرت سیاسی را در دست داشتند نام می‌بریم. گردانندگان
 حکومت‌های مصر و سومالی به‌هنگامی که شروع به فاصله گرفتن از کمونیستها
 کردند دموکرات انقلابی بودند یا نه؟ بهتر است روشن کنیم که واقعیات عینی
 در مصر و سومالی کدام بودند و واقعیات ذهنی کدام. بهتر است روشن کنیم
 که موضعگیریهای زیادباره و سادات، آیا به‌معنای این بود که خرد بورژوازی این
 کشورها نیز ضد انقلابی شده بود و به‌طرف سرمایه‌داری و امپریالیسم می‌رفت،
 یا حکومت‌کنندگان بودند که با موضع سیاسی خود که در حال "یک‌واقعیت
 ذهنی" است به‌سوی امپریالیسم می‌رفتند؟ به‌هنگامی که سوآلهای سفت و سخت

۵۵- روزنامه "مردم" ۱۰ خرداد ۱۳۵۹، ص ۲. (تأکیدات از ماست)

این نوعی از تودم‌ها بکنند، بلافاصله می‌گویند ما که گفته بودیم "راه رشد غیر سرمایه‌داری" فوق‌العاده بفرنج و پیچیده است و همیشگی است بازگشت وجود دارد. تصادفاً ما هم با همین بفرنج‌سازی مسئله "راه رشد غیر سرمایه‌داری" کار داریم. حزب توده، نه تنها مسئله "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و فوق‌العاده بفرنج و پیچیده ترسیم می‌کند، بلکه حتی تعریف دموکراتهای انقلابی را نیز فوق‌العاده بفرنج و پیچیده می‌کند. در واقع درسهای حزب توده آنقدر بفرنج و پیچیده است که حتی رهبران سازمان فدایی (اکثریت) که اصفاً شاگردان با استعدادی برای حزب توده هستند، نتوانستند بالاخره تعریف دموکراتهای انقلابی را بفهمند. آنها، از سویی آموزشهای حزب توده را طوطی‌وار تکرار می‌کنند و از "فقدان تجربه" سیاسی "رهبران حزب جمهوری اسلامی" و گردانندگان رژیم اسلامی سخن می‌گویند و کمونیستها را به اتخاذ "رویه" سنجیده "در برابر آنها" فرا می‌خوانند و امیدوارند بتوانند گردانندگان حکومت اسلامی را سر عقل بیاورند و متوجه منافع واقعی و نهایی‌شان سازند؛ از سوی دیگر از شدت و اماندگی ناگزیرند هنوز هم تعریف لنین را درباره دموکراتهای انقلابی تکرار کنند که: "در قرن بیستم، در یک کشور سرمایه‌داری نمی‌توان خود را دموکرات انقلابی نامید و ترسید که به سمت سوسیالیسم کام برداشته شود" (۵۶) گاه به استاد پیچیده‌گوی خود (حزب توده) می‌پزند که: "حزب توده... متحدین خود را نه بر اساس موضعی که در برابر کمونیستها دارند، بلکه بر اساس فدیتی که با سرمایه‌انحصاری دارند، انتخاب می‌کند." (۵۷) و گاه، کمونیستها را به خاطر مقاومت و مبارزه در برابر اقدامات ضد انقلابی رژیم اسلامی، به هم‌دستی با لیبرالها و خیانت ندانسته به منافع جنبش، متهم می‌کنند!! و بالاخره درمانده‌اند که گردانندگان حکومت اسلامی را رسماً دموکرات انقلابی بنامند و یا تنها در عمل با آنها همچون دموکراتهای انقلابی

۵۶- کلیات آثاریس، جلد ۲۵، ص ۳۶۷، به نقل از نشریه "کار" شماره ۵۶.

۵۷- نشریه "کار" شماره ۵۶، مقاله "برآمون شمار اساسی مرکز امریالیسم

برخورد کنند. درماندگی این شاگردان جوان حزب تودما، در این جمله می توان مشاهده کرد: "اولیانسکی، این راه را برای حاکمیتی توصیه می کند که هژمونی دموکراتهای انقلابی در آن اعمال می شود و دموکرات انقلابی را کسی می شناسد که از وحدت با کمونیستها و ست گیری سوسیالیستی بیعی نداشته باشد؛ یعنی حداقل بی پذیرد که رهبری باید "انقلابی" باشد، اما حزب توده این خصلت را ضروری نمی شمارد و تنها روی خصلت ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگان تاکید می کند. یعنی در یک کلام، حزب توده می پذیرد که بیش نه شرقی و نه غربی، دیمزی تواند ایران را به سوی ساختمان سوسیالیسم هدایت کند." (۵۸) و استاد پیچیده گو که از پختگی شاگردان جوان خود تا حدی تکان خورده است سعی می کند با دو دوتا چهارتا، قضی را به آنها شیرفهم کند و در حساب پرخاشگرهای شاگردان جوان خود می گوید: اولاً، بیش نه شرقی و نه غربی، یک موضع سیاسی است و موضع سیاسی، "یک واقعیت ذهنی است" و نمی توانست در برابر واقعیات عینی تا آخر دوام بیاورد. مهم این است که رهبران جمهوری اسلامی بنا "به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه داری قرار ندارند"، بقیه مسائل به مرور زمان حل خواهد شد و بتدریج شمار نه شرقی و نه غربی، کنار گذاشته خواهد شد و روابط با کشورهای سوسیالیستی مستحکم خواهد گشت. نادیا می گویند: "آن نیروهایی که شما می خواهید برحول ضدیت مشترک با امپریالیسم با آنها به اتحاد برسید، دقیقاً نیروهای ضد انحصاری و ضد سرمایه بزرگ را در بر می گیرد. اصلاً "ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ" مگر معنی دیگری هم جز "ضد امپریالیستی" دارد؟" (۵۹) و شاگردان جوان که بی به عمق نادانی خود بزده اند با خوشحالی سری به تأیید تکان می دهند و بی می برند که "ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ" معنی دیگری جز "ضد امپریالیستی" ندارد، راستی هم، حق با حزب توده است و حزب توده، این استاد مطلق گوی رهبران فدایی (اکثریت)، انصافاً در اینجا رکو

۵۸- همانجا، ص ۱۱.

۵۹- روزنامه "مردم" ۱۳ خرداد، ص ۶.

پوست کند مگر ملامتقی حرف می زند. راستی هم اگر رهبران رژیم اسلامی، نمایندگان
خرده بورژوازی باشند و بنا به مقتضای طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام
سرمایه داری قرار نداشته باشند، باید امیدوار بود که بهنش نه شرقی و نه غربی
آنها بتدریج فرو بریزد و راستی مگر رهبران فدایی نمی گویند که در نتیجه
برخورد با واقعیات بتدریج قشری گری روحانیت سائیده خواهد شد و فرو خواهد
ریخت، پس چرا حزب توده را درست به اتهام اعتقاد بهمین نظر بود حمله
قرار می دهند؟! و همچنین حق با حزب توده است که می گوید فد امریالیست
همان ضد سرمایه بزرگ است. مگر رهبران فدایی برای ضد امریالیست تعریف
دیگری می شناسند؟! و اگر کسی ضد امریالیست و ضد سرمایه بزرگ باشد مگر
دموکرات انقلابی نیست؟ آیا رهبران فدایی گمان می کنند که مثلا سرمایه متوسط
هم " ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ" است و از این روست که میان " ضد
انحصار و ضد سرمایه بزرگ" و " دموکرات انقلابی" تمایز قایل می شوند؟! آیا
نظرات رهبران فدایی این قدر آشفته است یا هنوز جسارت استاد خود را پیدا
نکرده اند که رهبران جمهوری اسلامی را دموکرات انقلابی بنامند؟! وبالآخره،
بنداز این همه بحث و فحص، تعریف دموکرات انقلابی چه می شود؟ حزب توده
نظر خود را بیان کرده است و لحن معیار خود را توضیح داده است، اما رهبران
فدایی هنوز نمی دانند رسماً خود را طرفدار کدام تعریف اعلام کنند، گرچه
علاز تعریف حزب توده طرفداری کرده اند.

اما تعریف دموکرات انقلابی برای ما از آن جهت اهمیت پیدا کرد که حزب
توده معتقد است دموکراتهای انقلابی می توانند جامعه را در مسیر "راه رشد
غیر سرمایه داری" پیش ببرند، و ما ناگزیر شدیم درباره اصل عدم تعیینی که
حزب توده در تعریف دموکراتهای انقلابی وارد می کند، اندکی تامل کنیم. و
دیدیم که حزب توده معیار شناختن یک گروه سیاسی را و یا به عبارت دیگر،
نمایندگان سیاسی یک طبقه را با معیار شناختن خود آن طبقه یکسان تلقی می کند
و از این رو دموکراتهای انقلابی را با خرده بورژوازی یکی می گیرد و از آنجا که
موضع گیری سیاسی خرده بورژوازی در یک مقطع معین ضرورتاً از تعیین طبقاتی آن
ناشی نمی گردد، بنابراین کمونیستها را در برابر این دموکراتهای انقلابی،

به اتخاذ "رویه" سنجیده" فرا می خواند. در اینجا این سوال مطرح می شود که چرا نویسندگان حزب توده موضع گیری گروه سیاسی را با موضع گیری یک طبقه اجتماعی یکسان می گیرند؟ واقعیت این است که تئوریسینهای حزب توده زرنکتر و مطلعتر از آن هستند که ندانند این دو مسئله یکی نیستند. پیچیده گویی و پیچیدگی سازی نویسندگان حزب توده نقش حساب شده ای دارد. اگر حزب توده خود را در یک تعریف مشخص زندانی می کند، دیگر وظیفه ای نخواهد داشت. اگر تعریف دموکراتهای انقلابی با معیار مشخصی روشن شود، دیگر چگونه می توان رهبران حزب جمهوری اسلامی را دموکرات انقلابی نامید؟ و حتی از این فراتر، چگونه می توان از حکومت آریامهری انتظار به جزه داشت و یازده سال تمام شاه جلاد را نصیحت کرد که دست از امریکا بردارد و در جهت "راه رشد غیر سرمایه داری" بکوشد. اگر تعریف دموکراتهای انقلابی به "رویه" سنجیده" کمونیستها" بستگی نداشته باشد، حزب توده چگونه می تواند "رویه" سنجیده" خود را در برابر حکومت دیکتاتوری آریامهری در طول یک دهه تمام توجیه کند؟ اگر تعریف دموکرات انقلابی، با معیاری که لندن به دست می دهد روشن گردد آنگاه حزب توده چگونه می تواند "خیانت" و "جنایت" "چپ روها و چپ نیماها" را اثبات کند؟! برای اینکه راه برای مانورها، جولانها و معاملات سیاسی (آنهم در حد گل و گند که حزب توده دوست دارد) باز باشد، می باید از این "اصل بدیهی ماتریالیستی" که مقتضای موضع طبقاتی، تعیین کننده موضع گیریهای گروههای سیاسی است به این "اصل بدیهی اخلاقی" زنی زده شود که کمونیستها باید "تجربه زندگی و رویه" سنجیده" خود را در پیش گیرند و نگذارند دموکراتهای انقلابی، به عروسکهای ضد انقلابی تبدیل شوند. و این "تجربه زندگی و رویه" سنجیده" اصلا ربطی به زندگی واقعی ندارد، این تجربه زندگی، تجربه زندگی معامله گران است نه مبارزان و انقلابیون. اما بعد از تعریف دموکراتهای انقلابی، باید به این مسئله پردازیم که حتی دموکراتهای انقلابی نیز نمی توانند "راه رشد غیر سرمایه داری" را تحقق بخشند؟ زیرا همان طور که در بخشهای پیشین توضیح دادیم، راه رشد غیر سرمایه داری تنها در صورتی قابل تحقق است که قدرت سیاسی در دست

یک دولت نوع پرولتری باشد. دموکراتهای انقلابی می‌توانند دولت‌های
 دموکراتیک و انقلابی تشکیل بدهند. آنها می‌توانند با امپریالیسم، به مبارزه
 برخیزند و در قطع چنگالهای خونین سرمایه‌مالی جهانی، تلاش کنند؛ اما
 آنها نمی‌توانند دولت پرولتری تشکیل دهند و فقط دولت پرولتری می‌تواند
 به‌طور کامل نفوذ بازار جهانی سرمایه را در یک کشور قطع کند و آن کشور را در
 سمت سوسیالیسم پیش براند. اعتقاد به این مسئله که دولت بورژوازی (حتی
 انقلابی‌ترین دولت خرده‌بورژوازی نیز بالاخره یک دولت بورژوازی است)
 می‌تواند جامعه را به سوی سوسیالیسم پیش براند و سیستم "غیرسرمایه‌داری"
 در آن ایجاد کند، اعتقادی است دقیقاً و قطعا رویزونیستی. میان بورژوازی
 (حتی انقلابی‌ترین و مترقی‌ترین اقشار خرده‌بورژوازی نیز بالاخره اقشار غیر
 پرولتری و اقشار ماهیتاً بورژوازی هستند) و پرولتاریا، دیوار بلندی وجود
 دارد. بورژوازی نمی‌تواند جز سیستم بورژوازی چیز دیگری بسازد. حزب
 ثوده و همه نظریه‌پردازان تلوری "راه‌شد غیرسرمایه‌داری" ناکزیرند این
 دیوار بلند را نادیده بگیرند. حزب ثوده، رسماً می‌گوید، برای عبور به سوسیالیسم
 حتماً باید رهبری پرولتاریایی وجود داشته باشد؛ اما اگر مرز میان "راه‌شد
 غیرسرمایه‌داری" و "راه‌شد سرمایه‌داری" نادیده گرفته شود چگونه می‌توان
 میان "راه‌شد غیرسرمایه‌داری" و سوسیالیسم مرزبندی کرد. حقیقت این
 است که اگر یک دولت پرولتری، قدرت را در دست بگیرد و جامعه ماقبل
 سرمایه‌داری را در مسیر راه‌شد غیرسرمایه‌داری پیش براند، عبور به سوسیالیسم
 در چنین جامعه‌ای بدون مانع صورت خواهد گرفت. حزب ثوده و دیگر
 تلوریست‌های "راه‌شد غیرسرمایه‌داری" که مرز میان دولت پرولتری و دولت
 بورژوازی را نادیده می‌گیرند در واقع میان جامعه سوسیالیستی و عقب‌مانده‌ترین
 جوامع طبقاتی، مرزی واقعی و عینی قابل نیستند. و حزب ثوده با تلاش خود
 در اثبات تعریف مبهم و گنگی از دموکراتهای انقلابی، در واقع استبداد
 خود را بدین صورت عرضه می‌دارد: هر دولتی که با امپریالیسم درگیری
 داشته باشد، یک دولت انقلابی و مترقی است و از آنجا که هیچ دولت سرمایه‌داری
 در عصر ما مترقی و انقلابی نیست، بنابراین هر دولت ضد امپریالیست ضرورتاً

یک دولت غیر سرمایه‌داری است. با این استدلال، مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری انحصاراً مسئله فوق‌العاده بفرنج و پیچیدهای می‌شود. حزب توده معتقد است که دموکراتهای انقلابی می‌توانند "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را تحقق بخشند؛ و در شماره قبل دیدیم که در تعریف دموکرات انقلابی، به جای آنکه به نگرش و بینش سیاسی و اجتماعی نگه‌کنند، "به مقتضای وضع طبقاتی" توجه دارد؛ یعنی به قول معروف "شیبور را از سر گذاش می‌زند". به جای آنکه ارتباط طبقاتی یک گروه سیاسی را در بینش اجتماعی و سیاسی آن ردیابی کند قبلاً از طریق یک اصل متافیزیکی و به نحوی دلخواه که خود آن را "اصل دیدی ماتریالیستی" می‌نامد، پایگاه طبقاتی آن گروه را تعیین می‌کند و بی‌توجه به بینش اجتماعی و سیاسی و نظام فکری و عقیدتی آن، گروه مزبور را دموکرات انقلابی می‌نامد. (۶۰) در نتیجه دموکرات انقلابی را با ملامک

۶۰- در مقاله پیش، درک حزب توده را از "مقتضای وضع طبقاتی" توضیح دادیم. بدیهی است که ما مخالف این اصل نیستیم که "مقتضای وضع طبقاتی" تعیین‌کننده در مواضع طبقات و گروه‌های اجتماعی است، اما آنچه در اینجا مطرح است ملامک تعیین وابستگی یک گروه سیاسی به یک طبقه است و این آن چیزی است که حزب توده زندانه ماست مالی کرده است.

حقیقت این است که درباره یک گروه سیاسی، نمی‌توان ارتباط طبقاتی را بدون توجه به بینش اجتماعی و سیاسی دریافت. مثلاً اگر ایدئولوژی و بینش اجتماعی و سیاسی مجاهدین خلق را مورد توجه قرار ندهیم، چگونه می‌توان از ارتباط طبقاتی آنها را دریافت؟ بنابراین، گفتن اینکه مثلاً روحانیت حاکم در ایران، نماینده سیاسی خرده‌بوروازی است و از آنجا که خرده‌بوروازی در مرحله کنونی انقلاب ایران، در مبارزه ضد امپریالیستی، در کنار پرولتاریا قرار دارد، بنابراین نمایندگان سیاسی آن نیز علی‌رغم موقع سیاسی کنونی شان و اعتقادات و بینش اجتماعی شان بالاخره در اردوی انقلاب قرار دارند و با به قول رهبری سازمان فدایی سرانجام قشری‌گری آنها فرو خواهد ریخت. بوق را از سرگشاد زدن است، زیرا اولاً منافع مادی و مبنی یک طبقه و با گروه اجتماعی را ضرورتاً

کلی و مبهم "عدم برپالیت" تعریف می‌کند. و از آنجا که مقتداست دموکرات انقلابی می‌تواند راه رشد غیر سرمایه‌داری را تحقق ببخشد و از آنجا که گسترش بخش دولتی اقتصاد را در همة احوال مترقی و محدود کننده سرمایه‌داری می‌داند و تحقق "راه رشد غیر سرمایه‌داری" می‌پندارد، بنابراین مثلا اعلام می‌کند که در ایران امروز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" تحقق پیدا می‌کند (۶۱)

→
نمی‌توان در آگاهی آن طبقه جستجو کرد. مثلا ضرورتا منافع مادی و معنوی پرولتاریا را نمی‌توان از زبان اکثریت قریب به اتفاق کارگران یک کشور، در یک مقطع یا دوره معین زمانی، دریافت، ثانیا نمایندگان سیاسی یک گروه یا طبقه، اجتماعی و خود آن گروه یا طبقه، از طریق یک طناب نامرئی منافذی که بهم وصل نشده‌اند، بلکه یک گروه سیاسی تنها به اعتبار پیش و نگرش معین خود می‌تواند نماینده سیاسی این یا آن گروه اجتماعی یا طبقه، اجتماعی باشد و در این رابطه است که مارکس می‌گوید: "نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکاندار یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می‌توانند از زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگانی خرد بورژوا تبدیل می‌سازد این است که مفزانها نمی‌توانند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر بروند و بدین جهت در زمینه تئوریک به همان مسائل و همان راه‌حلهایی می‌رسند که خرده بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه براتیک به آن می‌رسند..." (همچو دم برومر لوشی بناپارت، ص ۵۰، تا کیدات از ماست) اگر توجه شود مارکس ارتباط نمایندگی را دقیقا در نظام فکری جستجو می‌کند، در حالی که حزب توده از طرف مقابل به قصبه نزدیک می‌شود.

۶۱- "باید یادآور شویم که در جامعه ایران در اثر نوعی حرکت انتقالی از فئودالیسم به سرمایه‌داری، و اخیرا در اثر انقلاب از سرمایه‌داری به نوعی راه رشد غیر سرمایه‌داری، آشفتنگی و بی‌شکلی (آمورفیس) طبقاتی پدید شده، که در آگاهی سیاسی اجتماعی مردم منعکس است و موجب محو مرز بندی صریح بین طبقات و قشرهای اجتماعی شده است..." (زوز نامه "مردم" ۱۶ مرداد ماه،

و دموکراتهای انقلابی ایران را هم همین روحانیت حاکم می‌داند. رهبری سازمان فدایی (اکثریت) که به دلایل مختلف نمی‌تواند جسارت و صراحت حزب توده را داشته باشد به تناقض گوییهای می‌پردازد و به نحوی شوکیتانه زیر - جلگی همان تره‌های حزب توده را می‌پذیرد. مثلاً رهبران اکثریت می‌پذیرند که دولت کنونی ضد امپریالیستی است؟ و از سوی دیگر می‌پذیرند که برای ریشه‌کن ساختن امپریالیسم و مقابله با خطر آن بایستی پایگاه داخلی آن را نابود ساخت و هنگامی که می‌خواهند پایگاه داخلی امپریالیسم را زیر حمله بگیرند معتقد می‌شوند که چون روحانیت حاکم ضد امپریالیست است، بنابراین بایستی با آنها علیه بورژوا - لیبرالها (به عنوان پایگاه داخلی امپریالیسم) ائتلاف کرد. در حقیقت رهبران فدایی (اکثریت) بی آنکه صریحاً اعلام کنند، روحانیت کنونی را دموکرات انقلابی می‌داند؛ و از آنجا که صریحاً نپذیرفتند که روحانیت حاکم، دموکرات انقلابی است و به حزب اعتراض کرده‌اند که "حزب توده - خصلت انقلابی را برای رهبری ضرور نمی‌شمارد و تنها روی خصلت ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ آن تاءکید می‌کند" (۶۲) حزب توده روی این دو - گانگی انگشت می‌گذارد و اعلام می‌کند که "ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ" معنای دیگری جز "ضد امپریالیست" ندارد. ما قبلاً گفتیم که حق با حزب توده است و اگر پذیرفته شود که روحانیت ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ است دلیلی ندارد آن را یک نیروی انقلابی ندانیم. اکنون می‌خواهیم این نکته را اضافه کنیم که اگر رهبران فدایی "راه رشد سرمایه‌داری" را در ایران ارتجاعی می‌دانند، قاعداً باید معتقد باشند که روحانیت می‌تواند "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را تحقق ببخشد که آن را در راهی حرکت ضد امپریالیستی مردم می‌دانند (۶۳) رهبران اکثریت معتقدند برای تداوم انقلاب باید با سرمایه‌داری که پایگاه امپریالیسم جهانی است مبارزه کرد. آنگاه اعلام می‌کنند که این مبارزه علیه امپریالیسم (یعنی علیه سرمایه‌داری وابسته) چرا

۶۲ - کار ۵۶، مقاله در پیرامون شمار اساسی...

۶۳ - مقاله کار ۵۹.

که در دوره بعد از قیام بهمن امپریالیسم در ایران حضور علنی نداشت و بنابراین مبارزه ضد امپریالیستی نمی تواند شبح امپریالیسم را زیر حمله قرار بدهد و ناگزیر است پایگاههای غیبی آن را در بطن روابط اجتماعی موجود مورد حمله قرار بدهد، در حال حاضر زیر رهبری روحانیت حاکم است. از این استدلالات چه می توان استنباط کرد؟ مگر نه این است که برای کوبیدن امپریالیسم باید سرمایه داری را کوبید؟ و مگر نه این است سرمایه داری در ایران پایگاه امپریالیسم است؟ و مگر نه این است که می پذیریم روحانیت اکنون با امپریالیسم مبارزه می کند؟ آیا از این مقدمات نمی توان نتیجه گرفت که روحانیت علیه سرمایه داری مبارزه می کند؟ از رهبران اکثریت باید پرسید که آیا سرمایه داری علیه سرمایه داری مبارزه می کند؛ یا غیر سرمایه داری علیه سرمایه داری مبارزه می کند؟ اگر غیر سرمایه داری علیه سرمایه داری مبارزه می کند و اگر روحانیت حاکم این غیر سرمایه داری را علیه سرمایه داری هدایت می کند، آیا روحانیت حاکم در حقیقت "وامرشد غیر سرمایه داری" و در ایران تحقق نمی بخشد؟! (۶۴)

۶۴- البته رهبران فدایی (اکثریت) از این نتیجه گیری برآفته خواهند شد، اما این نتیجه گیری متعلق به استدلال خود آنهاست و ما فقط آن را به شکل صریح تری بیان کرده ایم و تناقض آن را در همین بیان صریح نشان داده ایم. استدلال رهبران اکثریت در حقیقت بیان قیاس معروف شامت دارد که می گوید: "گشتی در آب است، آتش در گشتی است، پس آتش در آب است" نتیجه این قیاس آشکارا نادرست است، در حالی که مقدمات آن مسلماً درست هستند، چه چیزی موجب می شود که نتایج نادرست از مقدماتی درست استنتاج گردد؟ مترادف فرضی کردن مفهوم "در" به حکم فوق، زیرا "در" در حکمی که نتیجه قیاس است معنای طرفی مستقیم ندارد. رهبران اکثریت نیز در حقیقت از چنین قیاسی نادرستی استفاده می کنند. "فد امپریالیست بودن روحانیت یا ضد امپریالیست بودن مبارزه مردم در دوره بعد از قیام مترادف نیست. زیرا در دوره بعد از قیام که حضور مجسم و مشخص امپریالیسم امریکا (در دستگاه دیکتاتوری آریامهری) به پایان رسید، مبارزه فد امپریالیستی مردم

در حقیقت حزب توده به طور صریح و علنی "راه رشد غیر سرمایه داری" را در ایران امروز قابل تحقق می داند و رهبران اکثریت به صورت پوشیده و شرمگین از چنین تزی مدافعه می کنند.

در مقابل این تر ما می گوئیم اولاً دموکرات انقلابی کسی است که از اتحاد

→
روی ریشه فساد یعنی سرمایه داری متمرکز می شود و باید متمرکز شود و مبارزه ضد امپریالیستی در مبارزه طبقاتی تحقق می یابد و باید بیاید. آیا روحانیت می تواند در چنین اوضاعی در رأس مبارزه ضد امپریالیستی مردم قرار گیرد؟ البته رهبران اکثریت خواهند گفت روحانیت ضد سرمایه داری نیست، بلکه ضد انحصار و ضد سرمایه بزرگ است. ما می پرسیم آیا مبارزه با سرمایه بزرگ در جامعه ما می تواند جدا از مبارزه با نظام اقتصادی تسلط موجود یعنی داشته باشد؟ آیا رهبران اکثریت معتقدند که بخش دولتی اقتصاد که سرمایه بزرگ عمدتاً در این بخش است (و حتی در دوره پیش از قیام نیز در این بخش بود) یک بخش غیر سرمایه داری است؟ و اگر چنین اعتقادی ندارند آیا راه رشد سرمایه داری را هم متمرکز می دانند؟ آیا حزب توده و رهبران اکثریت (هر کدام به شیوه خاص خود) به خاطر دفاع از "راه رشد غیر سرمایه داری" به دفاع از رشد سرمایه داری سقوط نکرده اند؟ ما عمیقاً معتقدیم که آنها هر کدام به شیوه خاص خود به نوعی سرمایه داری دموکراتیک باور دارند. و تحت عنوان کمک به تداوم انقلاب در حقیقت خواهان توقف انقلاب ایران هستند (البته هر کدام به شیوه خاص خود و تسلط رهبران اکثریت به صورت ناآگاهانه). زیرا اگر انقلاب ایران بعد از سرنگونی رژیم شاه نتواند به پیش برود (که نتوانسته است، زیرا رژیم کنونی در حال حاضر سد راه آن است) و پایه رژیم آریامهری و تسلط امپریالیسم را درهم بشکند، در واقع متوقف شده است و توقف یعنی شکست آن. بنابراین اگر کسی به بهانه دفاع از دوره پیشین انقلاب می خواهد از حرکت انقلابی خود را و از مراحل بعدی انقلاب جلوگیری کند، در حقیقت از تداوم انقلاب وعثت دارد. هر چند که فریاد بردارد که انقلاب ایستادن تداوم دارد و باید تداوم داشته باشد!!

با کمونیستها نهراسد و از سوسیالیسم بوخت نداشته باشد؛ ثانیاً دموکراسی انقلابی علیرغم چنین موفقی در برابر کمونیستها بازم یک دموکراسی بورژوازی است و چنین دموکراسی بورژوازی فقط می تواند یک حکومت نسوع بورژوازی بوجود آورد و یک حکومت بورژوازی نمی تواند سمت گیری سوسیالیستی انجام بدهد؛ هر چند که حکومتی مترقی و فستد امپریالیست باشد. ما قبلاً دربارهٔ تعریف دموکرات انقلابی بحث کرده ایم و اکنون لازم است دربارهٔ خصلت بورژوازی دموکراسی انقلابی نیز اندکي تا مل کنیم.

مارکسیسم - لنینیسم یک دولت دموکراتیک انقلابی را نیز یک دولت نوع بورژوازی می داند و طبعاً چنین دولتی را ناتوان از هدایت جامعه درست سوسیالیسم می بیند. حتی یک مورد در نوشته های آموزگاران بزرگ پرولتاریا (مارکس، انگلس، لنین) و شاگردان وفادار آنان نمی توان پیدا کرد که تحقق راه رشد غیر سرمایه داری را از طریق یک دولت نوع بورژوازی و به رهبری دموکراتهای انقلابی امکان پذیر بداند. و در دنیای واقعیت نیز حتی یک مورد نمی توان پیدا کرد که دموکراسی انقلابی توانسته باشد راه رشد غیر سرمایه داری را متحقق سازد. البته حزب توده و طرفداران زامرشد غیر سرمایه داری به شمالیست مفصلی از کشورهای که "راه رشد غیر سرمایه داری" در پیش گرفته اند و به وسیلهٔ دموکراتهای انقلابی هدایت می شوند، عرضه خواهند داشت. ما این کشورها را در مسیر "سمت گیری سوسیالیستی" نمی دانیم و البته حکومت های پارامی از این کشورها را کاملاً مترقی و فستد امپریالیست می دانیم. لیکن همان طور که گفتیم دموکراسی انقلابی یک چیز است و دولت نوع پرولتری و "راه رشد غیر سرمایه داری" چیزی دیگر.

لنین در مقالای با نام "دموکراسی و نارودیسم در چین" که در ژوئیه ۱۹۱۲ نوشته شده است، سون یات سن، رهبر انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را صریحاً یک دموکرات انقلابی می نامد؛ ولی در همان حال می گوید او نمی تواند سوسیالیسم را در چین تحقق بخشد؛ بلکه فقط می تواند سرمایه داری را در چین گسترش بدهد. او دربارهٔ سون یات سن چنین می گوید: "در چین، رئیس جمهوری موقت آسیای یک دموکرات انقلابی است، با نجابت و قهرمانی

طبقه‌ای که در حال اوج‌گیری است نه در حال زوال، طبقه‌ای که از آینه‌سده
 نمی‌ترسد، بلکه به آن باور دارد و با فداکاری به‌خاطر آن می‌جنگد، طبقه‌ای که
 به‌حفظ و بازگرداندن گذشته نجسیدماست تا از امتیازات خود پاسداری کند،
 بلکه از گذشته نفرت دارد... " می‌دانیم که سون‌یات‌سن به سوسیالیسم
 همدلی نشان می‌داد و حتی خود را سوسیالیست می‌دانست و نئین‌سوسیالیسم
 سون‌یات‌سن را "سوسیالیسم ذهنی" می‌نامد و معتقد است که منشاء این
 "سوسیالیسم ذهنی" در مبارزه ضد فئودالی سون‌یات‌سن است که برای آزادی
 دهقانان از یوغ فئودالی مبارزه می‌کند: " این است جوهر نارودیسیم سون‌یات
 سن، (جوهر) برنامه، پیشرو، مبارز و انقلابی او برای پرورم ارضی بورژوا -
 دموکراتیک، و (جوهر) تئوری شبه سوسیالیستی او. و آنگاه می‌گوید "از لحاظ
 نظری، این تئوری از آن یک ارتجاع "سوسیالیستی" خرده بورژوازی است.
 زیرا این اندیشه که در چین می‌توان از سرمایه‌داری جلوگیری کرد" و اینکه
 یک "انقلاب اجتماعی" در آنجا از طریق عقب‌ماندگی کشور آسانتر صورت
 خواهد گرفت و الی آخر، تماماً ارتجاعی است. و سون‌یات‌سن خود... تئوری
 نارودنیکی ارتجاعی اش را با پذیرفتن چیزی که واقعیت او را به پذیرش آن
 وادار می‌کند، درهم می‌شکند، یعنی (می‌پذیرد) که "چین در آستانه یک
 توسعه صنعتی (یعنی سرمایه‌داری) غول‌آسا است"، که در چین تجارت (یعنی
 سرمایه‌داری) تا میزان عظیمی گسترش خواهد یافت"، که در طول پنجاه
 سال ما شانکهای‌های زیادی خواهیم داشت"، یعنی مراکز عظیم ثروت سرمایه
 داری و نیاز و فقر پرولتری. " آنگاه نئین چنین ادامه می‌دهد: " اما این مسئله
 مطرح می‌گردد: آیا سون‌یات‌سن بر پایه تئوری اقتصادی ارتجاعی اش، یک
 برنامه ارضی واقعا ارتجاعی اتخاذ می‌کند؟ اساس مسئله و جالب‌ترین نقطه
 آن در همین جاست، مسئله‌ای که شماره یکسیم لیبرالی دم‌بریده و عقیم درباره
 آن غالباً کلافه‌است. واقعیت این است که او (چنین کاری) نمی‌کند. دیالکتیک
 روابط اجتماعی در چین دقیقاً خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که
 دموکراتهای چینی در عین حال که به‌منحوی صمیمانه با سوسیالیسم در اروپا
 همدلی نشان می‌دهند، آن را به یک تئوری ارتجاعی تبدیل کرده‌اند و بر مبنای

این تئوری ارتجاعی "جلوگیری" از سرمایه‌داری، از یک برنامه ارضی کاملاً سرمایه‌دارانه، حداکثر سرمایه‌دارانه، دفاع می‌کنند!

در عمل "انقلاب اقتصادی" که سونیات‌سن آنچنان با سرو صدا و در ابهام در آغاز مقاله‌اش از آن سخن می‌گوید به چه چیزی منتهی خواهد شد؟ به انتقال اجاره‌بهای زمین به دولت، یعنی به ملی شدن زمین، از طریق نوعی مالیات واحد طبق روشهای هنری جرج، خواهد انجامید. مطلقاً هیچ چیز دیگری که واقعی باشد در "انقلاب اقتصادی" که از طرف سونیات‌سن پیشنهاد و دفاع می‌شود وجود ندارد.

تفاوت میان ارزش زمین در یک منطقه روستایی پرت و در شانگهای تفاوتی است در نرخ اجاره‌بهای زمین. ارزش زمین اجاره‌بهای کاپیتا لیزه شده می‌باشد. "ارزش افزایش یافته؟" زمین را به "دارایی مردم" تبدیل کردن، به معنای انتقال اجاره‌بها، یعنی مالکیت زمین به دولت، یا به سخن دیگر ملی کردن زمین است.

آیا چنین رفرومی در چهارچوب سرمایه‌داری امکانپذیر است؟ نه تنها امکانپذیر است بلکه نشان دهنده ناپتمین، استوارترین، و از لحاظ اندیشه کامل‌ترین سرمایه‌داری است. مارکس این را در "فقر فلسفه" نشان داد، در جلد سوم کاپیتال آنرا بتفصیل اثبات کرد، و با روشنی خاصی در مباحث خود با رود برتوس در "تئوریهای ارزش اضافی" آنرا تکامل بخشید.

ملی شدن زمین از بین رفتن اجاره‌بهای مطلق را امکانپذیر می‌سازد؛ و تنها اجاره‌بهای تفاضلی را باقی می‌گذارد. بنا به تئوری مارکس ملی شدن زمین به معنای حداکثر محدودیت برای انحصارات قرون وسطایی و روابط قرون وسطایی در کشاورزی، حداکثر آزادی در خرید و فروش زمین و حداکثر تسهیلات برای کشاورزی است تا خود را با بازار انطباق دهد. ریشخند تاریخ این است که نارودیمس زیر پوشش "مبارزه با سرمایه‌داری" در کشاورزی، از برنامه ارضی ای دفاع می‌کند که اگر کاملاً اجرا شود، به معنای سریع‌ترین توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی خواهد بود.

کدام ضرورت اقتصادی در پس گسترش پیشروترین برنامه‌های ارضی

بورژوا - دموکراتیک در یکی از عقب مانده ترین کشورهای دهقانی آسیا بوده است
است؟ این، ضرورت نابود کردن فئودالیسم در تمام اشکال و تجلیات آن
می باشد.

هر قدر چین از اروپا و ژاپن عقب تر می ماند، خطر تجزیه و تلاشی ملی
بیشتر می شد. آن تنها می توانست با قهرمانی توده های انقلابی، قهرمانی ای
که می توانست یک جمهوری چین در حوزه سیاست ایجاد کند و از طریق ملی
کردن زمین سریعترین پیشرفت سرمایه داری را در حوزه کشاورزی تضمین کند،
"احیاء" گردد.

اینکه آیا موفق خواهد شد و تا چه حد، مسئله دیگری است. کشورهای
گوناگون در انقلابات بورژوازی شان به درجات گوناگونی از دموکراسی سیاسی
و ارضی و در متنوع ترین ترکیبها، دست می یابند. عوامل تعیین کننده
موقعیت بین المللی و آرایش نیروهای اجتماعی در چین خواهد بود. . . . (۶۵)
مطالب بالا را از آن رو بتفصیل نقل کردیم که نحوه تفکر لنین را
درباره دموکراتهای انقلابی، درباره خصلتهای انقلابی آنان و درباره
ماهیت بورژوازی اتدیششان نشان می دهد. از نوشته لنین می توان به
روشن ترین وجه ممکن دریافت که او یک دولت دموکرات انقلابی را هم یک
دولت بورژوازی می داند. می توان دریافت که او دموکرات انقلابی را، علیرغم
اینکه این دموکرات انقلابی خود را سوسیالیست می داند و می نامد، در تحلیل
نهایی یک بورژوا می داند.

طرفداران تز "راشرد غیر سرمایه داری" خواهند گفت همه این مطالبی
که با طول و تفصیل از لنین نقل کردید، به دورانی تعلق دارند که هنوز
انقلاب اکتبر به پیروزی نرسیده بود و اردوگاه سوسیالیست وجود خارجی
نداشت. و چنین است؛ آنچه نقل کردیم به دوره پیش از اکتبر تعلق دارد.
ولی ما آنچه را نقل کردیم در اثبات این مسئله بود که دموکرات انقلابی در
تحلیل نهایی یک بورژواست و یک بورژوا نمی تواند سمت گیری سوسیالیستی را

سازمان بدهد. یک دولت دموکرات انقلابی می تواند دولتی موقتی، انقلابی و ضد امپریالیست باشد، اما نمی تواند مسیر غیر سرمایه داری در پیش بگیرد. آیا حزب توده و دیگر طرفداران "راشرد غیر سرمایه داری" می گویند در نتیجه به وجود آمدن اردوگاه سوسیالیست و تغییراتی در توازن قوا به نفع سوسیالیسم دولتهای دموکرات انقلابی دیگر ماهیت بورژوازی ندارند؟ آری آنها ظاهراً چنین چیزی می گویند. زیرا وقتی از غیر سرمایه داری بودن اقتصاد در دولتهای ضد امپریالیست سخن می گویند، حرف آنها نمی تواند معنای دیگری داشته باشد.

در اینجا این مسئله مطرح می گردد که وجود اردوگاه سوسیالیست چه کمکی می تواند به تحقق راشرد غیر سرمایه داری بکند. بی تردید لنین کمکهای دولت شوروی را در تحقق راشرد غیر سرمایه داری در کشورهایی که روابط ما قبل سرمایه داری دارند، عامل مؤثری می داند گویی همیشه رهبری پرولتاریا را در تحقق چنین راه رشد شرط لازم تلقی می کند. عواملی که لنین برای موفقیت راه رشد غیر سرمایه داری لازم می داند، رهبری پرولتری و کمکهای پرولتاریای کشورهای سوسیالیستی است. در نظرات لنین نمی توانید موردی را ببینید که بدون رهبری پرولتری و تنها به تنگای کمک پرولتاریای کشورهای سوسیالیستی احتمال پیروزی راه رشد غیر سرمایه داری مطرح شده باشد. زیرا کمک کشورهای سوسیالیست تنها در صورتی می تواند درست گیری سوسیالیستی یک جامعه نقش داشته باشد که شرط اساسی تحقق چنین سمت گیری ای وجود داشته باشد. حزب توده که همیشه "بوق را از سرگشادش زداست" می گویند خرد بورژوازی عصر جدید با خرد بورژوازی عصر قبلی تفاوتهای زیادی دارد. "زمینه" این ایدئالیسم چریکها، اسلوب متافیزیکی آنهاست که خرد بورژوازی یک کشور سرمایه داری امپریالیستی را با خرد بورژوازی یک کشور در حال رشد، یکسان می بینند و مابین خرد بورژوازی دوران انقلابهای بورژوازی دموکراتیک و خرد بورژوازی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تفاوت اساسی و ماهوی نمی یابند. این اسلوب که برای توجیه خود به طور جزئی به گفته های پراکنده کلاسیکهای مارکسیسم هم متشبث می شود، به قول استالین نظیر

شاهد مثال آوردن زینویف است که تمام تاریخها و دورانهای مختلف را با هم مخلوط می کند. ... " (۶۶) تردیدی نیست که خرده بورژوازی در دورانهای مختلف گرایشات متفاوتی از خود نشان می دهد. اما از طرف دیگر تردیدی نیست که خرده بورژوازی در دوران قبل از اکتبر و در دوران بعد از آن تغییر ماهوی نمی دهد. بنابراین اگر حزب توده می خواهد بگوید خرده بورژوازی در دوران بعد از اکتبر تغییر ماهوی داده است و با خرده بورژوازی "کشورهای در حال رشد" فرق ماهوی با خرده بورژوازی کشورهای سرمایه داری دارد، بایستی با دلیل و برهان این ماهیت جدید خرده بورژوازی را نشان بدهد و بهتر است برای کوبیدن مخالفان خود رندانه از استالین شاهد نیاورد. اگر این اعتقاد که خرده بورژوازی در دوران بعد از اکتبر تغییر ماهوی نکرده است و خرده بورژوازی "یک کشور در حال رشد با خرده بورژوازی یک کشور سرمایه داری امپریالیستی" فرق ماهوی ندارد و "ایدئالیسم چریکی و اسلوب متافیزیکی" باشد، ما ناچار باید اعتراف کنیم که عمیقاً بمان "ایدئالیسم چریکی و اسلوب متافیزیکی" پای بند هستیم. ولی گمان نمی کنیم که این "ایدئالیسم چریکی و اسلوب متافیزیکی" بست بنیادتر از "اصل بدیهی ماتریالیستی" حزب توده باشد. برعکس این اعتقاد ما عمیقاً بر مبنای آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم درباره طبقات اجتماعی استوار است. در دوران جدید در کشورهای زیرستم امپریالیستی خرده بورژوازی بیش از دوران انقلابات بورژوا - دموکراتیک و بیش از خرده بورژوازی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی در اتحاد با پرولتاریا عمل می کند؛ ولی این بدان معنی نیست که خرده بورژوازی دیگر خرده بورژوازی نباشد. در آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم خرده بورژوازی ماهیت بورژوازی دارد، یعنی ماهیت غیر پرولتاریایی دارد. و اگر کسانی ادعا می کنند که خرده بورژوازی در شرایط جدید ماهیت غیر بورژوازی و بنابراین ماهیت پرولتری دارد بهتر است صریحاً اعلام بکنند و خود را در پس نقل قولهایی از رفیق استالین (که خود بهتر از هر کس دیگر می دانند که قبولش ندارند) مخفی نکنند.

۶۶- روزنامه "مردم"، ۱۰ خرداد ۵۹، ص ۶. (تأکید از ماست).

آیا در دوران امپریالیسم ، خرده‌بورژوازی دیگر خرده‌بورژوازی نیست ؟
آیا در دوران گذر جهانی به سوسیالیسم خرده‌بورژوازی خصلتهای اساسی و
ماهیت خود را از دست می‌دهد ؟ ظاهراً حزب توده با تردستی می‌خواهد این
ایده‌ها در گله شاگردان خود (یعنی رهبران اکثریت) فرو کند که در عصر
امپریالیسم ، خرده‌بورژوازی ماهیت خود را از دست می‌دهد و بنابراین می‌تواند
معجزاتی انجام دهد که در دوره‌های قبل حتی قابل تصور نبود . حزب توده
می‌خواهد با تردستی و چشم‌بندی شاگردان خود را دچار سرگیجه کند و دست
آخر به آنها بگوید "رازشد غیر سرمایه‌داری" به دست خرده‌بورژوازی نیز قابل
تحقق است . همه حرف حزب توده را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد :
خرده‌بورژوازی "یک کشور در حال رشد" طبقاتی است شبه پرولتری ؟ زیرا نه
راه رشد سرمایه‌داری ، بلکه راه رشد غیر سرمایه‌داری را تحقق می‌بخشد . ادعای
حزب توده را از زبان خودش بشنوید :

"زمینه" این ایده‌آلیسم چریکی ، اسلوب متافیزیکی آنهاست که خرده
بورژوازی یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی را با خرده‌بورژوازی یک کشور در حال
رشد یکسان می‌بینند و مابین خرده‌بورژوازی دوران انقلاب‌های بورژوا -
دموکراتیک و خرده‌بورژوازی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تفاوت
انسانی و ماهوی نمی‌یابند . این اسلوب ، که برای توجیه خود بطور جزئی به
گفته‌های پراکنده کلاسیک‌های مارکسیسم هم متشبث می‌شود ، به قول استالین
" نظیر شاهد مثال آوردن زینویف است که تمام تاریخها و دورانهای مختلف را
با هم مخلوط می‌کند . " استالین آنها را که فرق اساسی بین خرده‌بورژوازی
دهقانی پیش از انقلاب اکتبر و خرده‌بورژوازی دهقانی پس از انقلاب اکتبر
قابل نیستند ، به ریشخند می‌گیرد و درباره روش آنها می‌گوید : این به معنای
آن است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچگونه دور
نمایی باقی نماند . " (۶۷) قضیه چیست ؟ آیا استالین گفته است خرده‌بورژوازی
در دوران گذار به سوسیالیسم تغییر ماهیت می‌دهد ؟ نه . استالین هرگز چنین ادعایی

ندارد. بلکه قضیه این است که حزب توده به اختلاسی تئوریک مشغول است. مواظب جیب‌هایتان باشید تا نحوه کارش را تماشا کنیم. ما چرا از این قرار است که آقای بنام پاکروسی ادعا می‌کند که انقلاب اکتبر با شعار "اتحاد پرولتاریا همه دهقانان" به پیروزی رسید نه با شعار "اتحاد پرولتاریا با دهقانان تهدیدست". و استالین در نامه‌ای خطاب به او، با عنوان "شعار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهدیدست در دوره تدارک برای اکتبر" ادعای او را رد می‌کند. ظاهراً پاکروسی برای اثبات حقانیت خود و نشان دادن تناقض‌گویی - های استالین به مگفتگوی از "مسائل لنینیسم" خود روی استناد کرده بود که در آنجا استالین از "امکان ساختن سوسیالیسم همراه با دهقانان میانه‌حال بعد از تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا" صحبت می‌کند. پاکروسی با استناد به این گفته استالین می‌خواست بگوید چگونه ممکن است دهقانان میانه‌حال در دوره تدارک برای اکتبر در کنار پرولتاریا نباشند، لیکن بعد از اکتبر در کنار پرولتاریا قرار گیرند و در ساختن سوسیالیسم شرکت کنند. استالین در رابطه با این بحث می‌گوید: "تلاش زیادی لازم نیست تا اثبات شود که این چنین یکسان‌سازی دو پدیده متفاوت کاملاً غیرعلمی است. دهقانان میانه‌حال پیش از اکتبر، هنگامی که بورژوازی در قدرت بود و دهقانان میانه‌حال بعد از اینکه دیکتاتوری پرولتاریا تثبیت شده‌است، هنگامی که بورژوازی وازگون و خلع بعد شده‌است، هنگامی که جنبش کثورتیو گسترش یافته، و وسایل اصلی تولید در دست پرولتاریا متمرکز شده‌است، دو چیز متفاوت هستند. یکی دانستن این دو نوع دهقانان متوسط و برابر کردن آنها به معنای آن است که پدیده‌ها بدون ارتباط با چهارچوب تاریخی‌شان بررسی شوند و هرگونه دورنمایی از میان برود. این چیزی است شبیه شیوه زینویف که وقتی نقل قول می‌کند همه تاریخها و دوره‌ها را با هم مخلوط می‌کند." (۶۸)

اگر در جملات استالین دقت کنید، اصلاً سخنی درباره دوران انقلابهای بورژوا - دیموکراتیک در میان نیست. به عبارت دیگر، استالین در اینجا نمی‌گوید

خردمبورژوازی در دوران انقلابهای بورژوا - دموکراتیک با خرده بورژوازی
 دوران گذار به سوسیالیسم "فرق ماهوی و اساسی" دارد. استالین در مورد
 تفاوت دهقانان میانحال در دو دوره قبل و بعد از اکتبر در روسیه صحبت
 می کند. او می گوید، وقتی قدرت در دست بورژوازی بود، دهقانان میانه حال
 هنوز امیدوار بودند که بتوانند خود را تا حد کولاکها (بورژوازی روستایی
 روسیه) بالا ببرند. به عبارت دیگر هنوز "دورنمای" امیدوارکننده ای برای رفاهتر
 شدن داشتند. به همین جهت بود که نمی توانستند در اتحاد با پرولتاریا برای
 سرنگونی بورژوازی مبارزه کنند؛ ولی به هنگامی که دیکتاتوری پرولتاریا مستقر
 شد است و آنها دیگر "دورنمای" امیدوارکننده ای در سفت بورژوازی نمی بینند،
 ولی برعکس، جنبش کثورتیو جنبه های مثبت همکاری با پرولتاریا را نمایان
 می سازد، آنها می توانند در کنار پرولتاریا در ساختن سوسیالیسم شرکت کنند.
 خلاصه اینکه استالین می گوید دهقانان میانحال (یا خرده بورژوازی) در
 دیکتاتوری پرولتاریا با دهقانان میانحال پیش از دوره دیکتاتوری پرولتاریا
 فرق دارند. زیرا در مورد اول دیگر آمیدی به بورژوازی ندارند و بنابراین
 در کنار پرولتاریا قرار می گیرند؛ در حالی که در مورد دوم هنوز به نیروی بورژوازی
 امید بستند و بنابراین با پرولتاریا همکاری نمی کنند. حزب توده ای -
 استدلال را گرفتار است و می خواهد اثبات کند که اولاً خرده بورژوازی در دوران
 گذار به سوسیالیسم با خرده بورژوازی دوران انقلابات بورژوا - دموکراتیک
 فرق ماهوی و اساسی دارد و ثانیاً این فرق ماهوی و اساسی از خرده بورژوازی یک
 شبه پرولتاریا ساختار است که می تواند به سرمایه داری پشت کند و سمت گیری سوسیالیستی
 نماید! در استدلال استالین دهقانان میانحال (خرده بورژوازی) در دیکتاتوری
 پرولتاریا می توانند در کنار پرولتاریا قرار گیرند و در جهت کثورتیو شرکت
 کنند (یا می توان گفت سمت گیری سوسیالیستی بکنند)؛ در استدلال حزب
 توده خرده بورژوازی دوران ما، بدون دیکتاتوری پرولتاریا و حتی بدون روابط
 نیکو با جنبش طبقه کارگر، تمیز ماهیت می دهد و سمت گیری سوسیالیستی
 می کند!! استالین می گوید دهقانان میانحال در دیکتاتوری پرولتاریا با
 دهقانان میانحال در دیکتاتوری بورژوازی، "دو چیز متفاوت هستند"؛ حزب

توده می گوید: خرده بورژوازی در دوران گذار به سوسیالیسم و خرده بورژوازی در کشورهای "در حال رشد" با خرده بورژوازی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و خرده بورژوازی دوران انقلابات بورژوا - دموکراتیک "تفاوت اساسی و ماهوی" دارد!! حزب توده نمی خواهد "فرق اساسی" میان استدلال خود و استدلال استالین را دریابد. حزب توده نمی خواهد بداند که به قول معروف جناب سقذی "فرق است میان آنکه یارش در بر، با آنکه دو چشم انتظارش بر در" و با نزدستی جای "بر در" را با "دبر" عوض می کند!! بعاین می گویند اختلاس تئوریک. حزب توده حتی از این هم فراتر می رود و حرفهای خود را به استالین نسبت می دهد! آنجا که می گوید: "استالین آنهايي را که فرق اساسی بین خرده - بورژوازی دهقانی ... "استالین گفتاست اینها "دو چیز متفاوت هستند"، و حزب توده کلمه "اساسی" را هم به "تفاوت" اضافه می کند تا از "دو چیز متفاوت" استالین به "فرق اساسی و ماهوی" خود راه میان بری پیدا کند!! و بعاین می گویند جیب بری ایدئولوژیک. این درست است که مارکسیسم لنینیسم روی دوگانگی خرده بورژوازی تا کید دارد ولی این دوگانگی آنچنان نیست که دیگر نتوان از مفهوم طبقه ای به نام خرده بورژوازی سخن گفت. حزب توده که به دلایل روشن علاقه و افری به تفسیرهای گل و گشاد دارد، دوست دارد برای خرده بورژوازی در اوضاع و احوال متفاوت آنچنان تفاوتهای "اساسی و ماهوی" بتراند که از خرده بورژوازی، یک شبه پرولتاریا در بی آورد. و این شبه پرولتاریا را از آن جهت لازم دارد که می داند و حتی بهتر از شاگردان جوانش (رهبران اکثریت) می داند، که مارکسیسم - لنینیسم را مرشد غیر سرمایه داری را بدون رهبری پرولتاریا ناممکن می شمارد.

از اینها که بگذریم این مسئله مطرح می گردد که آیا در دورانی که سرمایه داری و امپریالیسم در حال زوال است، در دوران گذار جهانی به سوسیالیسم، امکانات عینی برای استقرار رهبری پرولتاریا در جنبش خلقها افزایش یافته است یا کاهش. استدلال حزب توده و همه نظریه پردازان "را مرشد غیر سرمایه داری" در رابطه با این مسئله بسیار عجیب و شگفتانگیز است. اینها دقیقاً از این مقدمه، درست که امکانات عینی در عصر ما برای استقرار رهبری پرولتاریا

در جنبش خلقها افزایش یافته است، نتیجه می گیرند که بنا بر این خرده بورژوازی می تواند راه رشد غیر سرمایه داری در پیش گیرد. به عبارت دیگر، اینها می گویند چون امکانات عینی برای استقرار رهبری پرولتاریائی در جنبش خلقها افزایش یافته است، بنا بر این دیگر لزومی ندارد که پرولتاریا برای استقرار رهبری خود تلاش زیادی بکند؛ بلکه می تواند مطمئن باشد که خرده بورژوازی سرانجام از راه رشد سرمایه داری دوری خواهد گزید و سمت گیری سوسیالیستی خواهد داشت. زیرا آنچه در این موارد تعیین کننده است، موضع سیاسی این نیروها نیست، موقعیت و منافع عینی آنهاست. موضع سیاسی یک واقعت "ذهنی" است و در رابطه با واقعیات "عینی" چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم نمی تواند باشد، باید نیروهایی را که به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه داری قرار ندارند، از کسانی که در چنین موضعی قرار ندارند جدا کرد. ... (۶۹) حزب توده و همه نظریه پردازان "راه رشد غیر سرمایه داری" می گویند چون در شرایطی هستیم که خرده بورژوازی، کشورهای در حال رشد نیروی برتر سوسیالیسم را لمس می کند، پس باید برای استقرار هژمونی پرولتاریائی زیاد دلوایس نبود؛ چرا که آنها "به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه داری قرار ندارند". آیا اندکی عجیب نیست که به پرولتاریا توصیه می شود که در دورانی که نیروی سوسیالیسم در آنجا در حال افزایش است و درست به دلیل همین افزایش نیروی سوسیالیسم، برای هژمونی خود دلوایس نباشد؟! آیا اندکی عجیب نیست که به پرولتاریا توصیه می شود در دورانی که توازن نیروها به ضرر امپریالیسم تغییر کرده است به هژمونی خرده بورژوازی (آن هم برای سمت گیری سوسیالیستی) تن در دهد و "رویه" سنجیده داشته باشد؟! آری بسیار عجیب است برای کمونیستها، اما اصلا عجیب نیست برای اپورتونیستها و رویزیونیستها؛ زیرا آنها در هر حال، راههای سازش را توصیه خواهند کرد. طبیعی است که حزب توده در برابر استدلال ما خواهد گفت هژمونی پرولتاریائی چیزی نیست که به اراده ما بستگی داشته باشد؛ "اگرچه سرنوشت

نهایی انقلاب و سمت تکامل تاریخی و درجه بی‌گیری آن، با امر سرکردگی
 انقلاب ارتباط تام دارد، با این حال تا «مبن سرکردگی طبقه کارگر، تنها به
 اراده این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر صحت رهبری
 حزب طبقه کارگر، تجربه خود توده‌ها نیز شرط است.» (۷۰) طبیعی است که ما
 نیز معتقدیم با حرف زدن از هژمونی پرولتاریا نمی‌توان هژمونی پرولتاریا را در
 جنبش توده‌ها تا «مبن کرد» طبیعی است که ما نیز معتقدیم که هژمونی پرولتاریا
 چیزی نیست که بدون تجربه خود توده‌ها قابل تحقق باشد. اما از این مقدمات
 نتیجه گرفتن که پس بنابراین بدون هژمونی پرولتاریا نیز می‌توان به رهایی
 واقعی دست یافت، بدون هژمونی پرولتاریا و امرشد غیر سرمایه‌داری می‌تواند
 معنی داشته باشد، چیز بسیار عجیب و شگفت‌انگیزی است. در حقیقت حزب
 توده با طرح مشکلات مبارزه برای کسب هژمونی پرولتاریا در جنبش خلق به
 نفع ضرورت هژمونی پرولتاریا در تحقق و امرشد غیر سرمایه‌داری مسی‌رسد!!
 حزب توده می‌گوید: "رهبری روشنفکران خرده‌بورژوا و هیچ یک از نیروهای
 انقلابی "شرط پیروزی" و امرشد غیر سرمایه‌داری نیست. برعکس آنچه که درباره
 آن، تمامی کارشناسان و نظریه‌پردازان و امرشد غیر سرمایه‌داری اتفاق نظر دارند،
 این است که روند دشوار و بفرنج سنگبری سوسیالیستی برگشت پذیر است. این
 خطر هواره وجود دارد که سمت‌گیری سوسیالیستی ناگهان در نیمه راه متوقف،
 یا منحرف شود. (همچنانکه در رهبری، سوامالی، مالی و غنا شد) و اتفاقاً
 دلیل عمده وجود این خطر مداوم، عدم رهبری مستقیم طبقه کارگر، یعنی
 رهبری روشنفکران خرده‌بورژوا و دیگر دموکرات‌های انقلابی است." (۷۱) می‌بینید،
 در مقابل این اعتراض که شما "و امرشد غیر سرمایه‌داری" را به رهبری خرده‌بورژوازی
 ممکن می‌دانید، نویسندگان حزب توده از دشواری و بفرنجی روند سمت‌گیری
 سوسیالیستی و برگشت پذیر بودن آن صحبت می‌کنند!! و جالب این است که
 می‌گویند "دلیل عمده" وجود این خطر مداوم، عدم رهبری مستقیم طبقه کارگر

۷۰- روزنامه "مردم" ۱۳۰ خرداد ۵۹، ص ۶.

۷۱- روزنامه "مردم" ۱۰ خرداد ۵۹، ص ۶.

است. بسیار خوب بگذارید این ادعای حزب توده را حقیقت تلقی کنیم که راه رشد غیر سرمایه داری با رهبری خرده بورژوازی نیز قابل تحقق است و نیز این ادعا را که "دلیل عمده" خطر برگشت، فقدان رهبری مستقیم طبقه کارگر است. در آن صورت باز هم این سوال مطرح است که چرا حزب توده درباره رهبری طبقه کارگر این چنین سخاوتمندانه رفتار می کند؟ باز هم این سوال مطرح است که چرا حزب توده کمونیستها را به اتخاذ "رویه" ستجیده در برابر خرده بورژوازی فرا می خواند و از آنها می خواهد که دلواپس رهبری طبقه کارگر نباشند؟ در برابر این پرسشها، حزب توده جواب خواهد داد که "... با این حال تا مین سرگردگی طبقه کارگر تنها به اراده این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست." مثلاً حزب توده در شرایط حاضر جامعه ایران، درباره سرکردگی طبقه کارگر سخنی به میان نمی آورد؛ زیرا معتقد است که طرح چنین مسائلی خرده بورژوازی را رم می دهد و دچار نگرانی می سازد؛ زیرا معتقد است مبارزه ایران در حال حاضر یک مبارزه ضد امپریالیستی است و مبارزه ضد امپریالیستی بدون رهبری طبقه کارگر نیز امکان پذیر است؛ زیرا حزب توده مانند همسایه رویزیونیستها، فرآیند مبارزه و حرکت انقلابی را به طور سرخود تکه تکه می کند و بزایش "حرکت همه چیز است و هدف هیچ". امروز برای توجیه موضع خسوداز خطر کودتای امپریالیستی و سیاست خصمانه آمریکا در برابر جمهوری اسلامی سخن می گوید، اما این توجیهاات او هیچ تازگی ندارد؛ زیرا در گذشته نیز مشابه همین حرفها را برای توجیه موضع خود ردیف می کرد:

"... ما خیلی از انقلاب سوسیالیستی دور هستیم، بنابراین مسئله سرکردگی یک یا حتی دو طبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست... در این مرحله آمادگی از پیشاپیش درباره مسئله رهبری و تا مین هژمونی به جدال پرداختن، مفهوم عملی اش فلج ساختن تمام امکاناتی است که اجرای انقلاب را میسر می سازند." (۷۲) حزب توده همیشه از مفاهیم عملی سخن می گوید تا مفاهیم مارکسیست - لنینیستی را مدفون کند. به استدلال زیر توجه کنید:

"برای پایه‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقه‌ها
 کارگر با سایر نیروهای انقلابی جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که
 می‌توان از هژمونی سخن گفت... سرکردگی پرولتاریا در انقلاب یکپرونده
 تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی. اگر خطر شکست سنگین وجود
 داشته‌باشد - که همواره دارد - در عدم موفقیت اولیه پرولتاریا در تاسیس
 هژمونی خود نیست، برعکس در آن است که به‌بهانه هژمونی و قراردادن آن
 به‌عنوان پیش‌شرط اتحاد و همکاری با هربهانه دیگر مبارزه نتواند همه
 نیروهای سالم خلقی را زیر پرچم خود متحد سازد. برشالوده چنین درکی
 است که حزب توده ایران می‌گوید: و امروزه غیر سرمایه‌داری یکی از اشکال
 گذار به سوسیالیسم راهی است پرهیج و خشم - و یکی از عوامل طی شدن موفقیت
 آمیز این راه را سیاست پخته و سنجیده حزب طبقه کارگر می‌داند. (۷۳)
 در این جملات دقت کنید! حزب توده در واقع طرح مسئله هژمونی پرولتاریا را
 تعویق به‌محال می‌کند، زیرا معتقد است که در صورت وجود خطر شکست سنگین
 پرولتاریا از هژمونی خود چشم‌پوشی می‌کند و بعد بلافاصله مطرح می‌کند که این
 خطر همواره وجود دارد. پس پرولتاریا کی می‌تواند در پی تاسیس هژمونی
 خود باشد؟ جواب روشن است: تنها بعد از پایان مبارزه که خطر شکست سنگین
 از بین رفته‌است!! ولی این مسئله مطرح است که چرا در یک مبارزه انقلابی
 خطر شکست سنگین همواره وجود دارد؟ لاقط خود حزب توده می‌پذیرد که
 "دلیل عمده وجود این خطر مداوم، عدم رهبری مستقیم طبقه کارگر است."
 حزب توده در جنبه یک تناقض گیر کرده‌است. از سویی ناگزیر است حتی
 به‌صورت ظاهر و با کلمات دوپهلو هم که شده، بپذیرد که "سرنوشت نهایی
 انقلاب و سمت تکامل تاریخی و درجه پی‌گیری آن، با امر سرکردگی انقلاب
 ارتباط تام دارد." و از سوی دیگر مشکلات مبارزه برای تاسیس سرکردگی
 پرولتاریا را می‌داند و می‌خواهد از زیر این مشکلات دربرود. بنابراین استدلال
 مضحکی به‌وجود می‌آید به‌این صورت: دلیل عمده شکست انقلاب فقدان

هژمونی پرولتاریاست . پس برای کم کردن خطر شکست انقلابات باپستی در فکر
 تا، مین هژمونی پرولتاریا نبود!! و نه همین خاطر است که مدام این جمله را
 تکرار می کنند که: "سرکردگی پرولتاریا در انقلاب یکپروند تکاملی است و نه یک
 شرط مقدماتی وبدوی". نویسندگان حزب توده از لنین نقل قول می آورند که:
 "بهترین وسیله" بی اعتبار کردن یک فکر تازه" سیاسی و نه تنها سیاسی - و
 زبان رساندن به آن این است که... آن را به افراط و مبالغه بکشانید و از
 حدود انطباق واقعی اش بیرون ببرید." اما در عمل ثابت می کنند که بهترین
 وسیله" بی اعتبار کردن یک فکر قدیمی سیاسی بیز به افراط و مبالغه کشاندن آن
 است. در حقیقت حزب توده با ارائه" روایت مضحکی از مسئله" هژمونی پرولتاریا
 نمی خواهد طرح مسئله را بی معنی سازد. آیا کمونیستی را
 سراغ دارند که در انقلاب گذشته کشته شده باشد هژمونی پرولتاریا
 از اتحاد طبقه کارگر، کشاورزان و نیروهای انقلابی جداست که حزب توده می گوید
 "بر درون کمونیست اتحادی است که می توان از هژمونی سخن گفت." همیشه
 کمونیستی تا به حال ادعا نکرده است که برای اتحاد با نیروهای انقلابی مناسب
 باید آنها به هژمونی پرولتاریا اعتراف کنند. هیچ کمونیستی تا به حال ادعا
 نکرده است که در مبارزه با انقلابی خلق نخست باید تمام نیروها جمع شوند
 و طبق تقوا نامه هائی، سرکردگی پرولتاریا را بپذیرند. همه می دانند که
 هژمونی پرولتاریا تنها در اتحاد با سایر نیروهای انقلابی قابل تحقق است و
 هند می دانند که "سرکردگی پرولتاریا در انقلاب، یک روند تکاملی است و نه
 یک شرط مقدماتی وبدوی". اما حزب توده برای لوپ کردن نظریه" هژمونی
 پرولتاریا و موضع معتقدان به آن، قضیه را به این صورت مسخره و مضحک بطرح
 می کند. در حقیقت حزب توده بیش از همه به این روایت مسخره از هژمونی
 پرولتاریا اعتقاد دارد. زیرا وقتی که با این نهانه که "تأمین سرکردگی طبقه"
 کارگر، تنها به اراده" این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست... نظریه"
 هژمونی پرولتاریا را به با یگانی می فرستد، با وضوح تمام نشان می دهد که چپ
 درگ مبتدلی از این مسئله دارد. حزب توده اگر هژمونی پرولتاریا را "یک
 روند تکاملی می دانست و نه یک شرط مقدماتی و بدوی" طرح مسئله" هژمونی

پرولتاریا را مختل کنند. اتحاد نیروهای انقلابی خلق نمی‌دانست. اما از آنجا که حزب توده گمان می‌کند که هژمونی پرولتاریا در یک قرارداد میان نیروهای انقلابی تا مین می‌گردد، بنابراین فعلاً آن را قابل چشم‌پوشایی می‌داند و معتقد است که در فرصت مناسب بحث بر سر مواد این قرارداد را با متحدان انقلابی می‌توان مطرح ساخت ولی اکنون چنین بحثی اوضاع را متشنج می‌سازد!! حزب توده با جمله "سرگردگی پرولتاریا در انقلاب، یک روند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی" چه می‌خواهد بگوید؟ حزب توده می‌خواهد بگوید چون هژمونی پرولتاریا بگروند تکاملی است، بنابراین مبارزه برای آن در روند تکاملی مبارزه می‌تواند در موقعیت مناسب آغاز گردد. از این رو ضرورت ندارد در مراحل مقدماتی و بدوی مبارزه انقلابی برای تحقق آن تلاش کرد. حزب توده در حقیقت مبارزه را مرحله‌بندی می‌کند و در مراحل مقدماتی و بدوی مبارزه برای هژمونی پرولتاریا را بی‌مورد می‌داند. اما با همین مرحله‌بندی در حقیقت مانند همه اپورتونیست‌ها مبارزه برای هژمونی را تقوین به محال می‌کند.

"اگر چه سرنوشت نهایی انقلاب و سمت تکامل تاریخی و درجه پی‌گیری آن، با امر سرگردگی انقلاب ارتباط تام دارد، با این حال تا مین سرگردگی طبقه کارگر تنها به اراده این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر صحت رهبری حزب طبقه کارگر، تجربه خود توده‌ها نیز شرط است.

برای پایه‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم هژمونی، پرولتاریا از اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروهای انقلابی جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که می‌توان از هژمونی سخن گفت. ... سرگردگی پرولتاریا در انقلاب بگروند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی. (۷۴)

جملات بالا به حزب توده تعلق دارد. حزب توده برای نفی هژمونی

۷۴-روزنامه "مردم" ۱۲ خرداد ۵۹، ص ۶

پرولتاریا، نخست نظریه، هژمونی پرولتاریا را مسح می‌کند و آنگاه به‌ایس
 نظریه، مسح شده می‌نزد و حقانیت خود را اثبات می‌کند، با آنجا که ما اطلاع
 داریم هیچ کمونیستی تا به حال ادعا نکرده است که هژمونی پرولتاریا از اتحاد
 طبقه کارگر با سایر نیروهای انقلابی جداست. تا کید بر هژمونی پرولتاریا
 نه تنها جدا کردن طبقه کارگر از سایر نیروهای انقلابی نیست، بلکه دقیقاً
 تا کید بر بیوند طبقه کارگر با سایر نیروهای انقلابی است. تجارب همته
 انقلابات و جنبشهای انقلابی پیروزمند و شکست خورده، این حقیقت را اثبات
 کرده است که رهبری طبقه کارگر ضامن اتحاد همه نیروهای انقلابی است.
 هیچ کمونیستی تا به حال ادعا نکرده است که سرکردگی پرولتاریا در انقلاب
 "شرط مقدماتی و بدوی" برای همکاری و اتحاد کمونیستها با سایر نیروهای
 انقلابی است. هیچ کمونیستی ادعا نمی‌کند که برای اتحاد طبقه کارگر با
 سایر نیروهای انقلابی، قبلاً بایستی طبق قرارداد و سادله، مقابله نامه
 سرکردگی طبقه کارگر از طرف سایر نیروهای انقلابی بدیرفته شود. هر عمل
 سلیم می‌داند که چنین شرطی مسخره است. پرولتاریا تنها در جریان مبارزه
 انقلابی است که می‌تواند برتری خود را به سایر نیروهای انقلابی نشان دهد
 و سرکردگی مبارزه انقلابی را به دست آورد. تردیدی نیست که خودتوده‌ها
 باید این برتری پرولتاریا را نجره کنند و تردیدی نیست که این سرکردگی را
 نمی‌توان برتوده‌ها تحمیل کرد و با دریک قرارداد به آنها قبولاند. لکن در این
 حقیقت نیز تردیدی نیست که سرکردگی طبقه کارگر به تلاش انقلابی طبقه
 کارگر و حزب وی بستگی دارد. و اگر طبقه کارگر و حزب وی به رسالت
 تاریخی خود باور نداشته باشند و برای انجام این رسالت تاریخی تلاش
 نکنند چگونه ممکن است سرکردگی پرولتاریا در انقلاب تحقق یابد؟ طبقه
 کارگر برای دست یافتن به سرکردگی انقلاب و انجام رسالت تاریخی خود
 چگونه می‌تواند تلاش کند؟ بی تردید از طریق برنامه انقلابی و گرد آوردن
 نیروهای انقلابی حول آن برنامه و ارزیابی درست از توازن نیروهای انقلاب
 و ضدانقلاب و اتحاد تاکتیکیهای درست و متناسب با موقعیت مشخص، سر-
 کردگی پرولتاریا تحقق می‌یابد. پس تا کید بر ضرورت هژمونی پرولتاریا،

تا کید بر ضرورت اتخاذ برنامه واقعا انقلابی و اتخاذ تاکتیکهای درست و
 نتیجتا ضرورت ست دادن نیروهای انقلابی به سوی سوسیالیسم است. آنچه
 حزب توده دنبال می کند دقیقا نفی همین ضرورت است. اگر به جملات بالا
 که از روزنامه "مردم" نقل کرده ایم توجه کنید، می بینید که نویسندگان حزب
 توده با آوردن کلماتی نظیر "اراده" این طبقه و خواست حزب وی می خواهند
 تلاش و مبارزه برای دست یافتن به همزمنی پرولتاریایی را اقدامی اراده گرایانه
 جلوه دهند و از این طریق بی اعتقادی خود را به همزمنی پرولتاریا بپوشانند.
 وقتی نویسندگان حزب توده می گویند "سرگردگی پرولتاریا در انقلاب یکروند
 تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی"، هدف معینی را دنبال می کنند.
 تردیدی نیست که سرگردگی پرولتاریا در انقلاب یکروند تکاملی است؛ اما
 حزب توده با آوردن "روند تکاملی" می خواهد ضرورت تلاش برای دست
 یافتن به همزمنی پرولتری را نفی کند. هر وقت که با حزب توده از همزمنی
 پرولتاریا بگوئید به جای اینکه از سخن شما ضرورت مبارزه و تلاش برای تأمین
 همزمنی پرولتاریا را بفهمد، می کوشد سخنان شما را تحریف کند و در چهار-
 چوب یک "موقعیت تاکتیکی" همزمنی پرولتری را ناممکن جلوه دهد و مطرح
 مسئله همزمنی را برای وحدت نیروهای انقلابی مضر و بی موقع قلمداد کند!
 همین نحوه برخورد حزب توده با مسئله همزمنی، بی اعتقادی حزب توده را
 به همزمنی پرولتاریا و درک آن را از همزمنی پرولتاریا بپروشنی نشان
 می دهد. حزب توده به همزمنی پرولتاریا بی اعتقاد است که همیشه و در هر
 شرایطی خود را در برابر "چپ رو و چپ نماها" می بیند و ناگزیر می شود
 درباره مضرات تأکید یکجانبه روی همزمنی پرولتاریا هشدار بدهد! آیا
 دیده اید و یا شنیده اید که حزب توده خود را در برابر گرایشات راست در
 جنبش کارگری مشاهده کند و بنابراین تأکیدی بر همزمنی پرولتاریا
 داشته باشد؟! برای حزب توده اپورتونیزم راست معنی ندارد، زیرا اپورتو-
 نیسمی بالاتر از اپورتونیزم حزب توده وجود ندارد. حزب توده با هشدار به
 "چپ روها و چپ نماها" درک خود را از مسئله همزمنی به نمایش می گذارد
 با اندکی دقت در این هشدارها معلوم می شود که حزب توده همزمنی را چقدر

فرار دادی می‌داند. اگر تا کید برهزومونی برولتاریا باعث برآکندگی نیروهای انقلابی نبود، معلوم می‌شود که این برهزومونی فرار دادی بی‌نیست؛ در هیچ کجا برهزومونی برولتاریا در مقاله‌نامه و یا قراردادی قید نشده است و نمی‌تواند نبود. اما لحن هتداهای حزب بوده نشان می‌دهد که این حزب چنین درکی از برهزومونی برولتری دارد. چیزی که آن را به "چپ‌روها و چپ‌ناها" نسبت می‌دهد. بحق رهبری برولتاریا فقط نیروهای سازشکار را رم می‌دهد نه نیروهای انقلابی را. اما حزب بوده می‌برد که در مسجده "ناکت برهزومونی برولتاریا" مبارزه نتواند همه نیروهای سالم خلقی را بر برجم خود متحد سازد (۷۵). "نیروهای سالم خلقی" کدام نیروها هستند؛ حکومت می‌سوان چنین نیروهایی را ستاخ؟ آیا نیروهایی را که مثل حن از سم‌الد، از طبقه کارگر و سیاست انقلابی آن وحشت دارند. می‌سوان "نیروهای سالم خلقی" نامید؟ حزب بوده از ترس اینکه "مبارزه نتواند همه نیروهای سالم خلقی را زیر برجم خود متحد سازد" همیشه یک "موقعیت تاکتیکی" می‌سازد که طلسم اس "موقعیت تاکتیکی" فقط با فداکردن سرکردگی برولتاریا و سیاست برولتری گشوده می‌شود! برما "نیروهای سالم خلقی" حرب بوده، همیشه نیروهای انقلابی نیستند و حزب بوده مسئله تاکتیک و سیاست اتحاد همه نیروهای انقلابی را فقط در فوت و فن جانفردن با این و آن و زیرکیهای معامد گران می‌تواند درک کند و لا غیر.

اتحاد نیروهای انقلابی تحت سرکردگی برولتاریا در صورتی دست - یافتنی است که حزب طبقه کارگر درک درستی از آرایش و توارن بسی نیروهای طبقاتی در جامعه مفروض داشته باشد و داشتن چنین درکی بدون توجه به ساخت تولیدی و ویژگیهای تاریخی جامعه مورد نظر، ناممکن است. و حرب توده البته چنین چیزی را قبول ندارد. به جملات زیر از حرب توده توجه کنید:

"مسئله ماهیت، شکل و زمان فراروین انقلاب، همیشه در

چارچوب مشخص تناسب نیروهای سیاسی - اجتماعی قابل طرح است. بدین سان رشد غیر سرمایه داری در شرایط عصر ما ، پیش از آنکه به نفوذ بیشتر یا کمتر سرمایه داری در ساختار اجتماعی مربوط باشد ، به این تناسب نیرو بستگی دارد. " (۷۴)

خلاصه کلام حزب توده این است که راه رشد غیر سرمایه داری در یک جامعه سرمایه داری نیز قابل تحقق است! و حزب توده بعد از پیچ و تابهای زیادی که در یک مقاله واحد به نتواری خود داده است ، سرانجام به این سن اعتماد اعراف کرده است. برای آنکه از حرفهای حزب توده سر در بیاوریم بهتر است حرفهایش را از زبان خودانش بشنویم :

" سرمایه داری در این کشورها ، نسبتاً عمیق نفوذ کرده و شق مقابل آن تنها می تواند قطع شدید رشد آتی سرمایه داری از طریق ست گیری در آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی باشد که رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه داری رابطه سوز اساسی گاهش دهد و حتی تغییر ممکن سازد . "

" اولیای نفسکی برای کشورهایی که مناسبات ماقبل سرمایه داری عمدتاً بر آنها حاکم است ، یا در مراحل آغازین و بدوی رشد سرمایه داری قرار دارند ، دوزدن این فرمایشون تاریخی و صرف نظر کردن از شیوه سرمایه داری پیشرفته را توصیه می کنند. اما در مورد کشورهایی نظیر ایران که " سرمایه داری در آن نسبتاً عمیق نفوذ کرده " ، " قطع شدید " راه رشد سرمایه داری را چاره ساز می خواند " (۷۷) (تأکیدات از ما ست) .

در نقل قولی که از مقاله " مردم " آوردیم ، پاراگراف اول را نویسنده مقاله به نقل از اولیای نفسکی می آورد. در نقل قول بالا حزب توده می گوید در کشورهای که مناسبات تولید مطلق در جامعه ، سرمایه داری باشد ، راه رشید

۷۶ - همانجا .

۷۷ - روزنامه " مردم " ۱۰ خرداد ۵۹ ، ص ۶ .

غیر سرمایه‌داری بی‌معنی است و برای آنکه منظور خود را روشن‌تر بیان کرده باشد، نمونه‌ای از یک جامعه سرمایه‌داری می‌آورد که در آنجا راه رشد غیر-سرمایه‌داری دیگر چاره‌ساز نیست و اگر دقت کنید این نمونه، همین کشور خودمان ایران است: "اما در مورد کشورهای نظیر ایران..."

بسیار خوب، در چنین جوامعی که "سرمایه‌داری، نسبتاً عمیق نفوذ کرده" چه باید کرد؟ طبیعی است که مناسبات سرمایه‌داری به‌عنوان مناسبات تولید مسلط باید از میان برود، یعنی برای این‌گونه جوامع دیگر نمی‌توان سرمایه‌داری را دوبرد، زیرا سرمایه‌داری روبروی شما قرار گرفته است و راهی ندارید جز متلاشی کردن و نابود ساختن آن به‌عنوان مناسبات تولید مسلط؛ و این نیز طبیعی است که مناسبات سرمایه‌داری را تنها به‌دست طبعه کارگر و با رهبری طبقه کارگر می‌توان نابود ساخت. یعنی اگر بپذیریم که در یک جامعه "سرمایه‌داری نسبتاً عمیق نفوذ کرده"، اولاً حضور طبقه کارگر در آن جامعه پذیرفته‌ایم، و ثانیاً ضرورت متلاشی ساختن نظام تولیدی مسلط به رهبری این طبقه را، حزب توده برای آنکه چنین چیز سراسرترا نپذیرد و به‌قول معروف "دست‌وپای خود را توی پونیت‌گری و نگذارد" به‌کلمات و حملاتی دویپهلو و چند پهلو نیاز دارد: "قطع شدید رشد آتی سرمایه‌داری از طریق سمت‌گیری در آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی... که رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه‌داری را به‌طور اساسی کاهش دهد و حتی غیر ممکن سازد." از این جمله چه می‌فهمید؟ منظور یک انقلاب بزرگ‌تاریخی است که سرمایه‌داری را به‌عنوان مناسبات تولید مسلط درهم می‌کوبد و روابط سوسیالیستی را به‌عنوان نظام تولیدی مسلط در جامعه تحقق می‌بخشد؟ منظور رفومی است که فقط "رشد آتی" سرمایه‌داری را جلو می‌گیرد؟ "رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه‌داری" چه می‌شود؟ "به‌طور اساسی کاهش پیدا می‌کند؟ یا" و حتی غیر ممکن می‌گردد؟! "رشد آتی سرمایه‌داری" به‌کناره این حقیقت که سرمایه‌داری هم اکنون به‌قول خودتان "نسبتاً عمیق نفوذ کرده" چه می‌شود؟ موجودیت و فعالیت سرمایه‌داری چه می‌شود؟ از طریق سمت‌گیری در آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی که...؟ منظور از "آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی" چیست؟

چنین خط تکاملی فقط جلورشد آتی سرمایه‌داری را سد می‌کند و رشد اشکال بالاتر آن را ناممکن (!) می‌سازد یا سرمایه‌داری موجود را نیز می‌تواند متلاشی سازد و جایگزین آن گردد؟ اصولاً این "خط تکامل اجتماعی - اقتصادی" چه نامی دارد و از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؟

نوشته‌ها و ترجمه‌های آثار مارکسیستی دوران اختناق پیش از قیام را بیاد دارید؟ در این نوشته‌ها و ترجمه‌ها برای فرار از تورسانسورمه ملاحظه ما مارکسیستی با کلماتی دو پهلو و مبهم بیان می‌شد: کلمه "انقلاب" که حساسیت برانگیز بود می‌توانست نویسنده و یا مترجم را به زندان و ناشر را به ورشکستگی بکشانند، پس به جای آن "جهش اجتماعی" به کار گرفته می‌شد. اساسی مارکسی، انگلس و لنین را هر سانسورچی کودنی می‌شناخت پس بناچار با کلماتی مانند "بنیانگذاران فلسفه علمی"، "یکی از دانشمندان اجتماعی قرن نوزدهم" و از این قبیل اصطلاحات مبهم مورد اشاره قرار می‌گرفتند. گاهی نوشته‌های حزب توده آدم‌را به یاد آن روزها می‌اندازد. اگر مبهم گویی و چندپهلونویسی، در آن روزها، کارکردی انقلابی داشت و بخشی از هنر مبارزه با پلیس بود، مبهم گویی و چند پهلو نویسی حزب توده عموماً و در دوره بعد از قیام مخصوصاً برای فریب طبقه کارگر و مبارزان انقلابی است. وقتی حزب توده از "آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی که رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه‌داری را به طور اساسی کاهش دهد و حتی ناممکن می‌سازد" سخن می‌گوید اگر آدمی زاد چیزی هم از جمله نفهمد، یک چیز را خیلی روشن می‌فهمد و آن این است که جملات بدین سان بیان شده‌اند تا از سوسیالیسم و انقلاب پرولتری با صراحت سخنی به میان نیاید. مثلاً به قید "حتی" در جمله "... و حتی غیر ممکن سازد." (پاراگراف اول از نقل قول بالا) دقت کنید! با همین قید "حتی" حزب توده چه چیزها نمی‌خواهد بگوید و چه چیزها می‌خواهد بگوید؟ با این کلمه حزب توده می‌خواهد از ضرورت انقلاب پرولتری، از ضرورت متلاشی ساختن مناسبات تولیدی مسلط موجود در یک جامعه سرمایه‌داری، از نقش تاریخی سرکردگی پرولتاریا، و از ضرورت جنگ طبقاتی و درگیری و رویارویی با تمام نیروهایی که پاسدار مناسبات تولیدی مسلط موجود جامعه

هستند، سختی نگویید. حزب توده می خواهد با این کلمه از استبداد سوسیالیسم و انقلاب پرولتری حتی در یک جامعه سرمایه داری، از امکانات رفعم و محدودتر کردن "رشد آتی و اشکال بالاتر سرمایه داری"، از فواید سازش با سرمایه داران میناهرو، و از محسنات معاملات و سازشهای طبقاتی و "روید" منحیسه " کمونیستها" سخن بگوید. اگر حزب توده در همین جا این چنین چندپهلوی و مبهم سخن نمی گفت در بخش دیگر همین مقاله چگونه می توانست این جملات را بنویسد:

"... راه رشد غیر سرمایه داری، چه شما بخواهید و چه نخواهید یک واقعیت تثبیت شده، جهان ماست. ۱۵ کشور آسیایی و افریقایی با ۱۵۰ میلیون نفوس، در مراحل رشد مختلف و حتی رشد قابل توجه سرمایه داری، این راه را برای غلبه بر پی - ماندگیها و پیشرفت و اعتلای خود برگزیده اند." (۷۸)

می بینید! حزب توده می گوید "راه رشد غیر سرمایه داری" حتی در جایی که سرمایه داری "رشد قابل توجهی" کرده است امکان پذیر است! "رشد قابل توجه" سرمایه داری با "نفوذ نسبتا عمیق" سرمایه داری چقدر فاصله دارد؟! حزب توده می گوید در جایی که سرمایه داری "نسبتا عمیق نفوذ کرده" تنها با قطع شدید رشد آتی آن می توان کاری انجام داد. ولی در آنجا که سرمایه داری "رشد قابل توجهی" کرده است "راه رشد غیر سرمایه داری" می تواند "چاره ساز" باشد! فاصله این دو شق آنچنان ناچیز است که موجب پیرستانی تئورسینهای حزب توده گشته است، زیرا حزب توده که در خرداد ماه ۵۹ جامعه ایران را موردی از شق اول، یعنی آنجایی که سرمایه داری "نسبتا عمیق نفوذ کرده"، می داند، دو ماه بعد در مزداد ماه ۵۹ از "نوعی راه رشد غیر سرمایه داری" در جامعه ایران کنونی، سخن می گوید!! بالاخره معلوم نیست از نظر حزب توده، دولتی شدن بخشی وسیعی از واحدهای خصوصی، سرمایه داری را در این کشور شدیداً قطع کرده است؟ یا "رشد آتسی" آن را

" از طریق سمت گیری در آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی ... که رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه داری رابطه طور اساسی کاهش داده و حتی غیر ممکن ساخت است؟ و یا نوعی راه رشد غیر سرمایه داری را در ایران مسلط ساخته است؟ اگر اقتصاد کنونی ایران " نوعی راه رشد غیر سرمایه داری است، کدام " نوع " آن است و انواع دیگر چه مشخصاتی دارند؟! و اگر اقدامات حکومت اسلامی " رشد آبی " و " رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه داری " را کاهش داده و یا حتی غیر ممکن ساخته است بهتر است بدانیم از طریق سمت گیری در کدام خط تکامل اجتماعی - اقتصادی؟ نکند ما اشتباهی فهمیده ایم و منظور حزب توده از " آن خط تکامل اجتماعی - اقتصادی که .. " همان " اقتصاد اسلامی " است؟! "

این همه تناقض گویی و چند پهلوکویی در نوشته ها و آثار حزب توده از آن روست که حزب توده، " مسئله ماهیت، شکل و زمان فرارویی انقلاب " را بی ارتباط با " ساختار اجتماعی " و فقط در زد و بند های سیاسی درک می کند. زیرا حزب توده به تحلیل طبقاتی اعتقادی ندارد و به آن نیازی هم ندارد. حزب توده همیشه از تحلیل دیپلماتیک حرکت می کند؛ زیرا یک حزب معامله است نه یک حزب مبارزه. بنابراین از نظر حزب توده " راه رشد غیر سرمایه داری " در اوگاندا همان قدر معنی دارد که در آرژانتین؛ و رهبری پرولتاریا در انقلاب برای حزب توده در ایران همان قدر اهمیت دارد که برای برلینگوئر در ایتالیا. مگر نه این است که برلینگوئر در ایتالیا قابل تحملتر است تا کیا نوری در ایران؟! "

اما بگذارید ببینیم شاگردان جوان حزب توده (رهبران " اکثریت ") در این مورد چه می گویند. آنها فعلا خود نمی دانند چه می گویند. یعنی در حال مطالعه و بررسی علمی (!) " راه رشد غیر سرمایه داری " هستند. بنابراین هنوز نتوانستند تصمیم بگیرند که حق با حزب توده است یا نه. ولی در واقع خواه خود بدانند یا ندانند همان حرف های حزب تود را تبلیغ می کنند. چند ماه پیش با همان پرخاش همیشگی شان که حزب توده به حق آن را پرخاشگری کودکانه می نامد، نوشتند:

"اولیانفسکی راه رشد غیر سرمایه‌داری را برای جوامع سرمایه -
داری نامتکامل توصیه می‌کند، حزب توده آن را برای جامعه ما
که بخش غالب اقتصاد آن توسط سرمایه انحصاری وابسته
هدایت می‌شود در نظر می‌گیرد." (۷۹)

شاگردان جوان حزب توده، هنگامی که جملات بالا را می‌نوشتند، هنوز
سرگردان بودند که رابطه قدرت سیاسی و نظام اجتماعی در جامعه ما چگونه
است. هنوز مانده بودند که آیا "راه رشد غیر سرمایه‌داری" حزب توده و
اولیانفسکی و دیگران، حتی در جامعه سرمایه‌داری هم قابل تحقق هست یا
نه، ولی اکنون بعد از سیری شدن چند ماه خود را از "کیچ‌سری" رها نیده‌اند
و به دنبال استادان با تجربه خود رهسپارند؛ و در عمل همان "راه رشد
غیر سرمایه‌داری" را در یک جامعه سرمایه‌داری تبلیغ می‌کنند و اگر آنچرا که
در عمل تبلیغ می‌کنند، صراحتاً در تئوری بیان نمی‌کنند از آن روست که آهنگ
حرکت صف فداییان خلق (اکثریت) با حرکت کندترین قدمهای داخل صف
تنظیم می‌شود. و این یکی از ویژگیهای سازمان فدایی (اکثریت) و اصولاً
هر نوع اپورتونیزم برزخی است. رهبران اکثریت اکنون دیگر از سرگردانی
چندماه پیش درآمده‌اند و مانند تازه به دوران رسیده‌های خام طبع، مسرولم از
تحلیل طبقاتی دولت سخن می‌گویند و از دیگران می‌خواهند صراحتاً بگویند
قدرت در دست کیست و ماهیت آن چیست. همه می‌دانند که در فرهنگ
مارکسیست - لنینیستی تحلیل طبقاتی از دولت و ماهیت طبقاتی دولست.
بدون بررسی رابطه قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی و یا قدرت سیاسی و نظام
اجتماعی معنایی ندارد؛ مسلماً رهبران "اکثریت" نیز این اصل بدیهه‌سری را
می‌دانند. بنابراین وقتی از ماهیت خلقی و انقلابی دولت اسلامی سخن
می‌گویند روشن است که از یک "بلوک قدرت انقلابی" سخن می‌گویند، وقتی
که از "سمت‌گیری تحول سیاسی" حکومت سخن می‌گویند روشن است که از رابطه
قدرت سیاسی و نظام اجتماعی سخن می‌گویند، وقتی که از "تعمیق و گسترش"

انقلاب و " دولتی شدن بیش از ۷۰ درصد " سرمایه‌های خصوصی سخن می‌گویند روشن است که نمی‌توانند درباره نظام اقتصادی موجود در کشور و درباره آینده آن نظری نداشته باشند. نظر واقعی ولی هنوز اعلام نشده این ساگردان جوان حزب توده، این است که نظریه " راه رشد غیرسرمایه‌داری " حزب توده نه تنها درست است، بلکه " راه رشد غیرسرمایه‌داری " حتی در یک جامعه سرمایه‌داری نیز قابل تحقق است. البته حزب توده با تجربه‌است و آنچنان ساگردان جوان هنوز نمی‌توانند در آئینه‌بینند او در خست خام می‌بیند. بنابراین زیاد از تحلیل طبقاتی دولت انقلاب دم نمی‌زند و حتی از نوعی آشفتگی طبقاتی سخن نمی‌گوید. جا دارد آنچه را در این مقالات قبلا یکبار نقل کرده‌ایم بار دیگر بنیاوریم:

"... باید یادآور شویم که در جامعه ایران در اثر نوعی حرکت انتقالی از فئودالیسم به سرمایه‌داری و اخیرا در اثر انقلاب از سرمایه‌داری به نوعی راه رشد غیرسرمایه‌داری، آشفتگی و بی‌شکلی (آمورگیسم) طبقاتی پدید شده، که در آگاهی سیاسی - اجتماعی مردم منعکس است و موجب محورزبندی صریح بین طبقات و قشرهای اجتماعی شده است. این بی‌شکلی و آشفتگی، مستقیما به هرج و مرج و نوسان و بی‌ثباتی راد داده است که اکنون در جامعه ما دیده می‌شود و کار نضج حوادث سیاسی را دشوار می‌سازد و پدیده " بی‌طبقتی " و نوسانات ناشی از آن را تشدید کرده است. با این حال، داشتن دستگیره‌های مشخص طبقاتی می‌تواند ما را در این انبوه درهم و برهم بدگونه‌ای هدایت کند، تا از محتوای آرایش سیاسی در جامعه بهتر سردر آوریم." (۸۰).

حزب توده از " نوعی راه رشد غیرسرمایه‌داری " در جامعه کنونی ایران

۸۰ - روزنامه " مردم " ۱۶ مرداد ۵۹، ص ۶. " یادآور بهایی دوباره " آرایش طبقاتی در جامعه کنونی ایران ". (تاکیدارماست).

سخن می‌گویند و از آنجا که "سمت‌گیری تحول سیاسی" را چندان روشن نمی‌بینند ناگزیر از "اشفتگی طبقاتی" و از "این انبوه درهم و بزم" سخن به میان می‌آورد. ولی برای آنکه احتیاط را از دست ندهد، "با این حال داشتن دستگیره‌های مشخص طبقاتی" را مفید می‌داند. ولی رهبران "اکثریت" از یک طرف جرات پیدا کرده‌اند که مشخصاً از "سمت‌گیری تحول سیاسی" حکومت ایران، در جهت انقلابی سخن بگویند و از طرف دیگر چون هنوز رسماً ترازو رشد غیر سرمایه‌داری را نپذیرفته‌اند هنوز نظام اقتصادی مسلط موجود در جامعه، ما را "سرمایه‌داری وابسته" می‌نامند. بنابراین، آنچه اکنون گم کرده‌اند، چگونگی رابطه بین یک قدرت سیاسی انقلابی و نظام اجتماعی مسلط در جامعه است. در حقیقت رهبران "اکثریت" شعر را گفته‌اند ولی هنوز "جوان" تر از آنند که بدانند در تنگنای قافیه گیر کرده‌اند. بر مبنای یک "تحلیل علمی و مارکسیستی، بر مبنای یک درک طبقاتی از دولت، "سمت‌گیری تحول سیاسی" بلوک قدرت کنونی چگونه است؟ برای تحلیل طبقاتی "دولت و دآوری درباره انقلابی و یا ضدانقلابی بودن آن از طریق دورزدن تحلیل طبقاتی جامعه و از طریق نادیده گرفتن نظام تولیدی مسلط امکان پذیر است؟ شاگردان جوان حزب توده راهی ندارند جز اینکه با پیروی بی چون و چرا از استادان پیرو جهان دیده، این سناقص را حل کنند: باید "راه‌شد غیر سرمایه‌داری" را حتی در یک جامعه، سرمایه‌داری پذیرفت! راه دیگری سراغ دارید؟! رهبران "اکثریت" راه دیگری هم سراغ دارند و آن این است که حکومت اسلامی نتواند دوام بیاورد و ساقط شود و به خاطر همین احتمال بود که تا قبل از شماره ۷۸ "کار" (ارگان اکثریت) از هر نوع اظهار نظر صریح درباره "سمت‌گیری تحول سیاسی" حکومت اسلامی خودداری می‌کردند. از نظر آنها همین درگیری حکومت اسلامی با امپریالیسم، درگیری با مناسبات تولید مسلط نیز تلقی می‌شد و در حقیقت رژیم اسلامی را به این خاطر که تابه حال نتوانسته است اقتصاد ورشکسته سرمایه‌داری کشور را سر و سامان بدهد، و حتی آن را ورشکسته‌تر هم کرده است، حکومتی خلقی و مترقی می‌دانستند، اکنون نیز هر چند مرتکب بی احتیاطی‌هایی شده‌اند ولی بعضی اینکه ببینند وضع خراب

است با احتمال قوی به همان استدلال سابق متصل خواهند شد. مارکس در یکی از نامه‌های خود، ضمن بحث از اینکار اقوام دامبربر و کشورگناییهای آنها، از این اینکار به عنوان یک نوع شیوه تولید سخن می‌گوید. لابد رهبران اکثریت نیز اکنون، شیوه تولید جدیدی پیدا کرده‌اند و آن روشی است که اقتصاد و شرکت سرمایه‌داری است (فرق رهبران "اکثریت" با مارکس در این است که او آن شیوه تولید را به خاطر برانگیزی آن کاملاً ارتجاعی می‌دانست، در حالی که رهبران "اکثریت" شیوه تولید جدیدی را که کشف کرده‌اند به همین خاطر انقلابی و مترقی می‌دانند! بکنیم!

گفتیم که حزب توده حتی در جامعه سرمایه‌داری نیز "راه رشد غیر-سرمایه‌داری" را امکان‌پذیر می‌داند و بنابراین، حتی در جامعه سرمایه‌داری نیز تا کید بر ضرورت هرزونی پرولتاریا را در انقلاب بی‌مورد و حتی مضر می‌داند. اعتقاد حزب توده در این مورد جالب است. حزب توده معتقد است هر قدر که عمر سوسیالیسم نیرومندتر می‌شود، همان قدر ضرورت تا کید بر سرکردگی پرولتاریا بی‌موردتر می‌گردد. زیرا معتقد است که در شرایط کنونی جهانی که نیروهای سوسیالیسم بر نیروهای سرمایه‌داری چربیده است، "نیروهای سالم خلقی" را کمتر می‌توانند به طرف سوسیالیسم و طبقه کارگر کشیده بشوند؛ زیرا آنها که "به مقتضای وضع طبقاتی خود در موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند" در وضعیت جدید جهانی، ناگزیرند به طرف سوسیالیسم کشیده شوند؛ پس بنابراین چه نیازی به اقدامات شتاب زده؟! آنچه حزب توده در این زمینه تبلیغ می‌کند درست عکس آن چیزی است که مارکسیسم - لنینیسم می‌آموزد. مارکسیسم - لنینیسم می‌آموزد که هر قدر جامعه طبقه‌ای، شکل یافته و هر قدر پرولتاریا، نیرومندتر باشد به همان اندازه وحشت از آن، طبقات بهره‌کش را متمدن‌تر و فریبکارتر خواهد ساخت. بنابراین هر قدر نظام سرمایه‌داری در یک جامعه معین بیشتر رشد می‌کند و پرولتاریا سنگین‌تر می‌گردد و هر قدر نظام سوسیالیستی در سطح جهانی بیشتر قدرت می‌گیرد، سرمایه‌داری زهول‌تر می‌گردد، متمدن‌تر می‌شود، بهمان‌طور که در مورد دستا می‌بازد و این وضع، تا برتری یافتن مطلق سوسیالیسم در سطح جهانی

ادامه بخواهد یافت. از این رو مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که اگر در کشوری، سرمایه داری نفع بیشتری یافته است، اهمیت هژمونی پرولتاریا به همان اندازه بیشتر می شود. مثلاً استالین که قبل از پیروزی ضد انقلابی گومبندان در ۱۹۲۷ ادغام کمونیستهای چین را در حزب گومبندان از لحاظ عملی و از لحاظ سهولت دست یافتن به هژمونی پرولتری، مفید می دانست و توصیه می کرد، حتی در آن هنگام نیز مطرح می ساخت که در کشورهای نظیر هند که به سطح بالاتری از توسعه سرمایه داری رسیده اند و هژمونی پرولتاریایی اهمیت بیشتری دارد، باید از طریق حزب مستقل کمونیست تحقق یابد. امروز می دانیم که نظرات آن روزی استالین، در مورد ادغام حزب کمونیست با احزاب دیگر چین، نادرست بود و هفتمین پلنوم هیئت اجرایی کمینترن در جریان مبارزه انقلابی، ناگزیر شد این نتیجه گیری استالین را تغییر دهد. (۸۱).

مارکسیسم - لنینیسم همیشه بر ضرورت و اهمیت هژمونی پرولتاری در انقلاب تأکید دارد و این دقیقاً آن چیزی است که با طبع حزب تسوده و شاگردان جوان و دنبالروان آن نمی تواند باشد.

زائر شد غیر سرمایه داری یعنی اینکه ست گیری سوسیالیستی جامعه، بدون سرکردگی پرولتاریا امکان ناپذیر است. این اصلی است که بر روی آن پامی فشاریم. در بخشهای دیگر این مقالات، گزراً باین اصل اشاره کردیم و اعتقاد داریم نفی این اصل دقیقاً نفی اصل دیکتاتوری پرولتاریا، یا همان چیزی است که لنین آن را "سخ خردده پرولتاریایی مارکسیسم" (۸۲) می نامد. نویسندگان حزب تسوده از آنجا که مریحاً نمی توانند این اصل را انکار کنند، ناگزیرند از راههای غیر مستقیم و با سفسطه بازی و لفظ بردازی صحت آنرا منکر شوند. بگذارید یک نمونه از این لفظ بردازیها را بیاوریم: حزب تسوده ادعای کند: "الیانسکی در لحظه ورود جامعه به مرحله سوسیالیسم، هیچگونه رهبری را، جز رهبری

۱- مراجعه کنید به "کمینترن و شرق" از انتشارات پروگریس سکس، متین

انگلیسی، ص ۲۲۴.

۸۲- رجوع کنید به "دولت و انقلاب"، فصل دوم، قسمت سوم.

پرولتاریا را کار ساز نمی‌داند و برای اثبات ادعای خود این نقل قول را از اولیانفسکی می‌آورد:

"این عقیده کاملاً غلط است که رشد غیر سرمایه‌داری به معنای گذار از مرحله دموکراتیک به مرحله سوسیالیستی تعبیر شود؛ زیرا روندهای عمیقی که در اثر آن مرحله دموکراتیک می‌تواند به مرحله‌ای کیفیتاً متمایز، یعنی مرحله سوسیالیستی انقلاب برسد، نمی‌تواند بدون رهبری مارکسیستی - لنینیستی پرولتاریا انجام پذیرد."

و آنگاه نویسندگان حزب توده توضیح می‌دهند:

"کوشش برای اینکه وانمود شود که در تئوری رشد غیر سرمایه‌داری، مرزی بین پرولتاریای انقلابی و دموکراتهای انقلابی وجود ندارد، کوشش برای تنزل نقش تاریخی طبقه کارگر تا حد دموکراسی انقلابی و یا ارتقاء یکسویه نقش نیروهای دموکراسی انقلابی تا سطح پرولتاریاست. کوشش در این جهت که گویا هم پرولتاریا و هم دموکراتهای انقلابی قادرند سوسیالیسم را بسازند، کوششی است به منظور بابتدال گشادن تئوری لنینی رشد غیر سرمایه‌داری." (۸۳) (همه تاگیدات از ماست)

این جملات چه می‌گویند؟ اگر کلمات معنایی داشته باشند و اگر معنای این کلمات را با دانستن زبان فارسی بتوان دریافت، جملات فوق می‌گویند بدون رهبری پرولتاریا نمی‌توان گذار به انقلاب سوسیالیستی را عملی ساخت. دلیل این نظر را هم، نویسندگان حزب توده خود بیان کرده‌اند: زیرا گذار به انقلاب سوسیالیستی، گذار به مرحله‌ای "کیفیتاً متمایز" است و این گذار کیفی را فقط رهبری پرولتاریای انقلابی می‌تواند عملی سازد. پس ظاهراً تا اینجا حزب توده می‌گوید پیشروی در سیرری که به سوسیالیسم منتهی می‌شود یعنی پیشروی در جاده رشد غیر سرمایه‌داری، زیر رهبری دموکراتهای انقلابی نیز

"نپذیر است. این پیشروی می‌تواند تا آستانه سوسیالیسم ادامه یابد و
 مکن گذار به انقلاب سوسیالیستی دیگر نمی‌تواند زیر رهبری دموکرات‌های
 فلاپی عملی گردد و گذار به این مرحله "کیفیتا متمایز" فقط به رهبری
 پرولتاریای انقلابی امکان‌پذیر است. در اینجا، ظاهراً حزب توده اصل لنینی
 زمونی پرولتاریا را می‌پذیرد، ولی فقط در ظاهر. حزب توده اصل هژمونی
 پرولتاریا را می‌پذیرد تا بتواند آن را انکار کند. بنابراین قسم حضرت عباس
 را گوش ندهید، بهتر است نگاهی به دم خروس بیندازید. و اینک دم خروس:
 "اولیانفسکی به سال ۱۹۲۷، در مقدمه‌ای که بر کتاب ارزشمند
 اندریف نوشته، آن‌صورتی را که عملیات مشترک و تفاوت‌های
 ریشه‌ای پرولتاریا و خرده‌بورژوازی انقلابی را لوک می‌کند، خود
 فریبی و ضعف تزویج می‌خواند و تصریح می‌کند: نظیر
 مارکسیست - لنینیست‌ها هیچ وجه مشترکی با این خود فریبها
 و ماجراجویی سیاسی که می‌خواهد راه غیر سرمایه‌داری را به
 عنوان تپهای مسلط گذار از انقلاب آزادبخش ملی به
انقلاب سوسیالیستی غالب کند و آن را هم ارز بازسازی سوسیال-
 لیستی نشان دهد و به این ترتیب دموکرات‌های ملی را دنبال
 کنندگان وفادار سوسیالیسم علمی قلمداد کند، ندارد." (۸۴)

(تا-کیدات از ماست).

اگر کلمات معنایی داشته باشند، معنای جملات فوق چنین است: "راه
 رشد غیر سرمایه‌داری" تنها شکل گذار از انقلاب آزادبخش ملی به انقلاب
 سوسیالیستی و یا شکل مسلط چنین گذاری نیست، بلکه علاوه بر این، اشکال
 دیگری نیز وجود دارد. مضمون مشخص چنین حرفی این است که از طریق "راه
 رشد غیر سرمایه‌داری" نیز می‌توان به سوسیالیسم عبور کرد؛ ولی این شکل،
 شکل مسلط گذار نیست. از یاد ببریم که منظور از این "راه رشد غیر سرمایه-
 داری" راه‌رشدی است که می‌تواند به سرکردگی دموکرات‌های انقلابی تحقق

باید. بنابراین چکیده، حرف جناب اولیانفسکی و حزب توده چنین است: گذار
 به سوسیالیسم با رهبری دموکراتهای انقلابی نیز امکان پذیر است (!) کلمات
 کلیدی در فرمایشات اولیانفسکی "تیپهای مسلط گذار" است، اولیانفسکی در
 این فرمایشات گذار از انقلاب آزادببخش ملی به انقلاب سوسیالیستی از طریق
 "راه غیر سرمایه داری" را به عنوان "تیپهای مسلط گذار" رد می کند و ولی به عنوان
 یکی از تیپهای گذار می پذیرد. و به این ترتیب اصل هژمونی پرولتاریا در
 انقلاب سوسیالیستی و در نتیجه اصل دیکتاتوری پرولتاریا کنار گذاشته می شود.
 حالا باید دید، چه کسانی معتقدند "مرزی بین پرولتاریای انقلابی و دموکراتهای
 انقلابی وجود ندارد"، حالا باید دید، چه کسانی "به منظور به ابتدال کشاندن
 تئوری لنینی رشد غیر سرمایه داری" کوشش می کنند. حالا باید دید، "کوشش
 برای تنزل نقش تاریخی طبقه کارگر تا حد دموکراسی انقلابی و یا ارتقاء
 یکسویه نقش نیروهای دموکراسی انقلابی تا سطح پرولتاریا" چه معنایی دارد.
 راستی "نقش تاریخی طبقه کارگر" چیست؟ اگر دموکراتهای انقلابی نیز
 بتوانند گذار به سوسیالیسم را عملی سازند، در آن صورت چگونه می توان میان
 آنها و پرولتاریای انقلابی تمایز کیفی قایل شد؟ حزب توده خواهد گفت ما
 صراحتا گفته ایم که گذار به انقلاب سوسیالیستی بدون رهبری پرولتاریای
 انقلابی ناممکن است. ما نیز می پذیریم که حزب توده صراحتا چنین چیزی
 گفته است و گفتایش را در بالا نقل کردیم. ولی نمی توانیم چشم فرو بندیم و
 کلمات "تیپهای مسلط گذار" را در فرمایشات اولیانفسکی نادیده بگیریم.
 چرا که این کلمات نیز صراحتا بیان می کنند که به رهبری دموکراتهای انقلابی
 نیز، گذار به انقلاب سوسیالیستی می تواند انجام گیرد. شاید کلمات "تیپهای
 مسلط گذار" نقش مهمی در این عبارات ندارند و به طور تاسمجی بیسنان
 شده اند؟! نه. تئوریسینهای حزب توده خوب می دانند چه می گویند و
 اولیانفسکی هم به قول آنها "یک نظریه پرداز غیر مسئول" نیست و دقیقا
 می داند چه می گوید. استاندال (رمان نویسی معروف فرانسوی) می گفت: زبان
 برای بیان مقاصد نیست، بلکه برای پوشاندن مقاصد است! این گفته درباره
 تئوریسینهای حزب توده، اولیانفسکی و همه نظریه پردازان روسزیونیست

"راه‌شد غیرسرمایه‌داری" صادق است. نباید انتظار داشت که آنها بی اعتقادی خود را به دیکتاتوری پرولتاریا و هژمونی پرولتاریا سراسر و صریح اعلام کنند. آنها ناگزیرند نظراتشان را همیشه، در لای جملاتی در پهلوی و چند پهلوی بوشانند. حقیقت این است که حزب توده، نیازی به اصول ایدئولوژیک علمی ندارد. برای حزب توده سیاست قلمروی است که وقتی وارد آن می‌شوید باید با هر اصل علمی عمومی خداحافظی کنید. تصادفی نیست که حزب توده از سویی همیشه مخالفان‌ش را به تحلیل مشخص فرا می‌خواند (و این "تحلیل مشخص" یعنی خلاص شدن از هر نوع اصول عمومی که می‌تواند برای چالاکان و انعطاف معامله‌گران دست‌وپاگیر باشد) و از سوی دیگر، از هر تجربه و تحلیلی که بتوان بر آن نام تحلیل مشخص گذاشت گریزان است. به همین علت است که "راه‌شد غیرسرمایه‌داری"، گاهی فقط "مجال است برای ایجاد و تقویت زمینه‌های ضرور عینی و ذهنی که یک تحول ماهیتاً سوسیالیستی موکول به آن است" (۸۵) و گاه از اشکال و تئیه‌های گذار به انقلاب سوسیالیستی، گامراه رشدی است برای جوامع عقب‌مانده، پیش از سرمایه‌داری و گاه راه‌شدی است برای جوامعی که "حتی رشد قابل توجه سرمایه‌داری" (۸۶) در آنها صورت گرفته است. و به همین علت است که بالاخره معلوم نمی‌شود دموکرات انقلابی کیست؟ آیا فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۸ و آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۵۸ هر دو دموکرات انقلابی هستند؟ و بالاخره معلوم نمی‌شود که آیا جامعه الجزایر بدون رهبری پرولتاریا می‌تواند به سوسیالیسم دست یابد یا نه؟ و اگر نه، آیا حق داریم الجزایر را یک جامعه غیرسرمایه‌داری بدانیم و بنامیم. و معلوم نمی‌شود که آیا در جامعه ایران و آرزوئین، راه‌شد غیرسرمایه‌داری می‌تواند مطرح باشد یا نه؟ و اگر نه، پس وظیفه کمونیستها در این جوامع چیست؟

اما اگر حزب توده نظر خود را صریح و سراسر بیان نمی‌کند، رهبران "اکثریت" چنین نیستند، آنها هنوز اعتقاد مشخصی ندارند (و بسا

۸۵- همانجا.

۸۶- روزنامه "مردم"، ۱۱ مرداد ۵۹، ص ۳.

اگر دارند هنوز خودشان از آن بی اطلاعند) تا بتوانند درباره نحوه بیان آن تصمیم بگیرند. چندماه پیش آنها گفتند: "لنین اکیدا راجد غیر سرمایه‌داری را تحت رهبری کمونیستها می‌داند." و همچنین گفتند: "اولیانفسکی راجد غیر سرمایه‌داری را برای جوامع سرمایه‌داری نامتکامل توصیه می‌کند و حزب توده آنرا برای جامعه ما که بخش غالب آن توسط سرمایه انحصاری وابسته هدایت می‌شود، در نظر می‌گیرد." (۸۷) و بعد از توپ و تشرایح حزب، جازدند و اکنون در هر دو مورد مشغول مطالعه‌اند. آنها هنوز نتوانستند تصمیم بگیرند که مثلا آیا لیبی‌راه رشد غیر سرمایه‌داری وسعت‌گیری سوسیالیستی در پیش گرفته‌است یا فقط از طریق سرمایه‌داری دولتی، اشکال عقب‌مانده تولید را از بین می‌برد و جامعه را پیش می‌راند. و همچنین آنها هنوز نتوانستند تصمیم بگیرند که آیا در جامعه ایران راجد غیر سرمایه‌داری قابل تحقق است یا نه. بنابراین، مهم نیست که شش ماه قبل چه گفتند، مهم این است که اکنون نمی‌دانند چه می‌گویند و یا چه باید بگویند. شش ماه قبل هنگامی که به حزب توده برخاش می‌کردند که راجد غیر سرمایه‌داری در یک جامعه سرمایه‌داری قابل تصور نیست، خود نمی‌دانستند چه می‌گویند؛ و هنوز هم مانند آنکه سیاست چه ارتباطی با تولید جامعه و طبقات اجتماعی دارد. آنها اگر در حوزه تئوری مشغول بررسی و تحقیق هستند و هنوز نظر روشنی ندارند، در حوزه عمل به عنوان یک سازمان سیاسی (و نه به عنوان یک گروه تحقیقاتی) نمی‌توانند نظری نداشته باشند. بنابراین، تا روشن شدن نتیجه تحقیقاتشان، فعلا به طور موقت نظر حزب توده را می‌پذیرند! به همین دلیل است که "سنت‌گیری تحول" حکومت اسلامی را امیدوارکننده تلقی می‌کنند (۸۸). آیا گمان می‌کنند حکومت اسلامی می‌تواند در یک کشور سرمایه‌داری، راه رشد غیر سرمایه‌داری را عملی سازد؟! راستی رهبران اکثریت "چرا" "سنت‌گیری تحول" حکومت اسلامی را مترقی، دموکراتیک و انقلابی می‌دانند؟ رهبران

۸۷- نشریه "کار" شماره ۵۶، مقاله "پیرامون شمار اساسی..."

۸۸- ضمیمه "کار" (اکثریت) شماره ۷۸.

"اکثریت" به عنوان رهبران یک سازمان سیاسی نمی‌توانند صبرایوب پیشه‌سازند و تا معلوم شدن نتیجه تحقیقاتشان درباره "صحت و سقم نظریه" راه رشد غیرسرمایه‌داری در قبال حکومت اسلامی موضعی نداشته باشند؛ بنابراین فعلا نظر حزب توده را می‌پذیرند. علی‌الخصوص که حالا فهمیده‌اند تنها حزب توده نبود که "را رشد غیرسرمایه‌داری" را حتی برای جوامع سرمایه‌داری مانند ایران امکان‌پذیر می‌دانست بلکه اولیانفسکی نیز چنین نظری دارد! و این دیگر شوخی نیست! آقای اولیانفسکی کم آدمی نیست. او برای رهبران "اکثریت" سبیل انترناسیونالیسم پرولتری است! حرف روی حرف آقای اولیانفسکی آوردن یعنی انکار سوسیالیسم!! (۸۹)

حزب توده از چیزی به نام "لحظه" ورود جامعه به مرحله سوسیالیسم سخن می‌گوید. این "لحظه" ورود به سوسیالیسم "با آستانه" سوسیالیسم چگونه چیزی است؟ مناسبات تولید سوسیالیستی، برخلاف شیوه‌های دیگر تولید نمی‌تواند در حاکمیت غیرپرولتری شکل بگیرد؛ بنابراین لحظه ورود به سوسیالیسم اگر یک لحظه خیالی متافیزیکی نباشد حتما باید آغاز یک دگرگونی

۸۹- رهبران "اکثریت" عمولا بعد از نقرزدن به حزب توده به حقانیت او اعتراف می‌کنند، کمانوری حق داشت که در رابطه با این خملت "اکثریت" اخیرا بگوید: "در نورد سازمان چریک‌های فدایی خلق، ما از اینکه طی ماه‌های اخیر آنها توانستند، برخی از اشتباهات گذشته خود را تصحیح کنند، خوشحال هستیم، علی‌زغم آنکه همه این گرایش‌های مثبت تصحیح اشتباهات، با مقداری هم "مدح‌شنا" معنای منفی‌اش درباره حزب ما توأم بوده است. و این دوستان برای اینکه در برابر حملات چپ‌های خویش، یک کمی خود را حفظ کنند، چهارتا فحش هم به ما می‌دهند و بعد هم می‌گویند که حزب توده شش ماه پیش، از موضع گیربهای "پرولتونیستی" اش به همان نتیجه‌های رسیده که ما شش ماه بعد از مواضع انقلابی بدان رسیدیم. از این شوخی‌های بی‌مزه ناشی از جوانی که بگذریم با این تصحیح‌هایی که سازمان چریک‌های فدایی خلق اکثریت در موضع گیربهای خودشان کرده‌اند ما جدا خوشحال هستیم...

کیفی در ماهیت حاکمیت باشد. بایستی آغاز حاکمیت یک دولت نوع پرولتری باشد. قبلا توضیح دادیم که یک دولت پرولتری (یعنی دولتی که تجسم بلوک قدرتی رهبری پرولتاریا باشد) حتی با انقلابی ترین جمهوری خورده بورژوازی فوق کیفی دارد. و در بالا دیدیم که حتی حزب توده نیز در ظاهر حاکمیت پرولتری را چیزی "کیفیتا متمایز" با هر نوع حاکمیت انقلابی خورده بورژوازی می داند. در جوامعی که حاکمیت پرولتری مستقر می شود، در آستانه استقرار چنین حاکمیتی، مناسبات مسلط تولید در جامعه، یا مناسبات سرمایه داری است یا مناسبات پیش از سرمایه داری. اگر مناسبات مسلط تولید سرمایه داری است دولت پرولتری به طور کلی می تواند مناسبات تولید سوسیالیستی را تحقق بخشد و در بخشهایی که هنوز آمادگی وجود ندارد با درپیش گرفتن طرحهای ضربتی زمینرا برای آن آماده سازد. نمونه جالب این نوع طرحهای ضربتی طرح نسب در روسیه شوروی بود. در چنین شرایطی، سخنی از راه رشد در میان نخواهد بود، چرا که راه رشد آنجا مطرح است که عقب ماندگی نیروهای تولید، تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی را ناممکن می سازد و بنابراین دولت پرولتری با اتخاذ یک راه رشد غیر سرمایه داری می کوشد نیروهای تولید را گسترش دهد و زمینرا بر تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی فراهم سازد. اگر در جامعه مناسبات مسلط تولید، مناسبات سرمایه داری است، نیازی به راه رشد غیر سرمایه داری وجود ندارد. تنها راه رشد انقلابی، در چنین جامعه ای، راه رشد سوسیالیستی است. آیا از این مقدمه باید چنین نتیجه گرفت که هر دولت غیر پرولتری در یک جامعه سرمایه داری بلافاصله از همان آغاز یک دولت ضد انقلابی است؟ نه، به هیچ وجه. در چنین جامعه ای، یک دولت غیر پرولتری، اگر به عنوان یک دولت انتقالی عمل کند حتما عملت انقلابی دارد. منظور ما از دولت انتقالی، دولتی است که تجسم ائتلافی از پرولتاریا و خورده بورژوازی است. بی آنکه رهبری این ائتلاف در دست پرولتاریا باشند. دولت انقلابی کوبا بعد از پیروزی بر رژیم دست نشانده پاتریستا، مدتی چنین عملتی داشت. جنبش ۲۶ ژوئیه که رهبری انقلاب کوبا را در دست داشت، یک تشکیلات پرولتری نبود. اما یک تشکیلات انقلابی بود که ائتلاف

نیرومندی با پرولتاریای کوبا به وجود آورد و در جریان این ائتلاف جنبش ۲۶ ژوئیه دچار استحاله شد و حزب کمونیست کوبا محصول این فرآیند بود. دولت کوبا، در فاصله بین پیروزی بر باتیستا و شکل گیری قطعی یک دولت پرولتری، نمونه‌ای از یک دولت انتقالی بود. بنابراین در یک جامعه، سرمایه‌داری یک دولت غیر پرولتری در صورتی می‌تواند یک دولت انقلابی باشد که خلعت یک دولت انتقالی به پرولتاریا را داشته باشد. یا به عبارت دیگر دست پرولتاریا را برای درهم شکستن تسلط سرمایه ناز بگذارد و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی سرمایه را که می‌توانند برای مقابله با پرولتاریا به کار گرفته شوند درهم بکشند. این چنین دولت انتقالی شأنت زیاد بآن چیزی دارد که لنین درباره، دولت انقلابی - دموکراتیک در سپتامبر ۱۹۱۷ بیان کرد:

"... ولی همین سازمان را در شرایط وجود یک دولت انقلابی - دموکراتیک در نظر بگیرید و درباره اهمیت آن بیندیشید. کار موظف همگانی که شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان معمولش کرده باشند و به توسط آنها تنظیم و هدایت شده باشد، هنوز سوسیالیسم نیست، ولی دیگر سرمایه‌داری هم نیست. این گام عظیمی است به سوی سوسیالیسم، گامی است که چنانچه در شرایط حفظ دموکراسی کامل برداشته شود، دیگر بدون اعمال فشار بی سابقه بر توده‌ها نمی‌توان به قهقرا، یعنی به سوی سرمایه‌داری بازگشت." (۹۰)

طبیعی است که در یک کشور سرمایه‌داری، مخصوصاً در یک دوره انقلابی، یک دولت غیر پرولتری، تنها و تنها، در صورتی می‌تواند مترقی، دموکراتیک و انقلابی باشد که خصوصیات یک دولت انتقالی به پرولتاریا را داشته باشد. تجسمی باشد از ائتلاف پرولتاریا و طبقات و اقشار ستم‌دیده (از جمله خرده - بورژوازی) برای سرکوب سرمایه و ستمگران. یک دولت خرده بورژوازیسی، در

۹۰ - لنین، "خطر فلاکت و راه‌نارزه بیان"، ترجمه فارسی، مجموعه

آثار و مقالات، ص ۵۰۳.

صورتی که نقش یک دولت انتقالی را نداشته باشد، در یک جامعه سرمایه داری در یک دوره قابل ملاحظه (در دوره های بحران انقلابی، حتی برای دوره ای کوتاه) نمی تواند یک دولت انقلابی باشد؛ زیرا انقلاب در یک جامعه سرمایه داری و همچنین اتخاذ یک راه دموکراتیک در جهت تقویت مواضع پرولتاریا بلافاصله دشمنی سرمایه را بر می انگیزاند. بنابراین، در یک جامعه سرمایه داری مهم نیست که طبقه یا طبقات ستمکش چه می خواهند، بلکه مهم این است که بنا به وضعیت خود ناگزیر می شوند به اقداماتی دست بزنند که شاید در آغاز فصدش را نداشتهند. مارکس می گوید:

"طبقه ای که منافع انقلابی جامعه در او متمرکز شده است، به محض اینکه به پا خاست، جوهر و مصالح فعالیت انقلابی اش را در وضعیت بی واسطه خودش می یابد؛ دشمنانی که باید درهم کوبیده شوند، اقداماتی که باید انجام گیرد، که به وسیله نیازهای مبارزه، دیده می شوند - نتایج اقدامهای خود او، او را به پیش می راند." (۹۱)

با توجه به این ملاحظات "لحظه ورود به سوسیالیسم" یا "آستانه سوسیالیسم" در یک جامعه سرمایه داری، هنگامی است که یک دولت پرولتری در آنجا به حاکمیت می رسد.

حال جوامعی را در نظر بگیریم که مناسبات مسلط تولید در آنها مناسبات بین سرمایه داری است، در جنس خوامعی هنگامی که دولت پرولتری به قدرت می رسد، ناگزیر می شود برای تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی، راه رندی اتخاذ کند که رهنه، مادی تحقق مناسبات تولید سوسیالیستی را فراهم سازد. این راه رند، یعنی راه رندی که توسط یک دولت پرولتری در پس گرفته می شود، یک راه رند غیر سرمایه داری است. این جنس راه رندی صورتها ستم گیری سوسیالیستی است، خاص این ستم گیری دولت پرولتری، دولت پرولتری است که قدرت سیاسی را در دست دارد. اما در جوامعی که

۹۱ - مارکس، "مبارزه طبقاتی در فرانسه"، فصل اول.

مناسبات تولید پیش از سرمایه‌داری حاکم است ولی یک حکومت پسرولتری
 قدرت سیاسی را در دست ندارد و وضع
 چگونه خواهد بود؟ در چنین جوامعی اگر یک حکومت دموکراتیک و انقلابی
 قدرت را در دست گیرد و از طریق مبارزه با امپریالیسم مناسبات تولید عقب -
 مانده را در هم بشکند و نفوذ سرمایه‌داری جهانی را بطور منظم در جامعه تضعیف
 کند مسلماً راه‌رشدی که در پیش گرفته‌است خصلت مترقی دارد. ولی چنین راه
 رشدی را نمی‌توان راه‌رشد غیر سرمایه‌داری نامید. در چنین جوامعی "لحظه"
 ورود به سوسیالیسم "کی فرا می‌رسد؟ مثل هر جامعه دیگر به هنگامی که یک
 قدرت پرولتری در حاکمیت باشد. ولی قبل از دست‌یافتن یک دولت پرولتری
 به قدرت مسلماً نمی‌توان از راه‌رشد غیر سرمایه‌داری صحبت کرد. حکومت‌های
 دموکراتیک در چنین جوامعی مسلماً نقش مترقی و حتی گاه انقلابی دارند ولی
 تا یک حکومت پرولتری "کیفینا متمایز" هستند. این نوع حکومتها معمولاً از
 از طریق ایجاد یک نوع سرمایه‌داری دولتی روابط تولید عقب‌مانده را در هم
 می‌شکنند و به ستیز با امپریالیسم بر می‌خیزند. به حرکت و تشکل انقلابی
 پرولتاریا و نوده‌های رهنمکنش میدان می‌دهند. بنابراین سرمایه‌داری دولتی
 در این موارد مترقی است. آیا گفتن اینکه سرمایه‌داری دولتی در چنین مواردی
 نقش مترقی دارد تا این اصل که در عصر کنونی سرمایه‌داری یک نظام ارتجاعی
 است ماینت دارد؟ نه، به هیچ وجه. تردیدی نیست که در عصر سرمایه‌داری
 در سطح جهانی و در مجموع یک نظام پوسیده و مختصر است اما در این نیست
 تردیدی نیست که عناصر تشکیل دهنده یک دوران همه همگون نیستند.
 بنابراین از این مقدمه که سرمایه‌داری در دوران ما یک نظام پوسیده و ارتجاعی
 است نباید نتیجه گرفت که سرمایه‌داری دولتی حتی در کشورهایی که مناسبات
 مسلط تولید در آنها ماقبل سرمایه‌داری است و در خالی که دموکراتیک‌های
 انقلابی در قدرت هستند، نیز نمی‌تواند نقش مترقی داشته باشد. تصادفاً
 سرمایه‌داری دولتی در چنین کشورهایی دقیقاً بدان علت نقش مترقی دارد که
 تا سرمایه‌داری در مجموع و در مقیاس جهانی (یعنی با امپریالیسم) به ستیز
 بر می‌خیزد. به همین خاطر هم هست که در کشورهای نیمه‌فئودال و زبرسطه،

کمونیستها می‌کوشند بورژوازی ملی (یعنی بورژوازی ضدامپریالیست را) به طرف خود بکشانند. تردیدی نیست که در یک کشور سرمایه‌داری دیگر نمی‌توان از بورژوازی ملی و دموکراتیک سخن گفت؛ زیرا بورژوازی در یک کشور سرمایه‌داری، از لحاظ تاریخی وظیفه‌ای مترقی ندارد و از ترس طبقات انقلابی حتماً در کنار امپریالیسم و مرتجعین قرار خواهد گرفت. اما حزب توده و تمام نظریه پردازان تز "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بورژوازی دموکراتیک را صرفاً به این علت که خصلت مترقی دارد، بورژوازی "غیرسرمایه‌داری" می‌نامند! برای آنها ظاهراً راه دیگری وجود ندارد. و از همین جاست که مسائل پیچیده‌ای مانند "لحظه" ورود جامعه به سوسیالیسم مطرح می‌گردد. حزب توده از زور لاعلاجی، سرمایه‌داری دولتی را "غیرسرمایه‌داری" می‌نامد و سپس می‌گوید که "لحظه" ورود جامعه به سوسیالیسم چگونه خواهد بود. حزب توده همیشه از شرایط نامطلوب و صرفاً از سرلاعلاجی، سرمایه‌داری را "غیرسرمایه‌داری" می‌نامد؛ چون معتقد است با "غیرسرمایه‌داری" دانستن ضدانقلاب و ارتجاع، می‌توان راه را برای همکاری با آن و چاپلوسی درآستان آن هموار کرد. بگذارید از این موارد یک نمونه بیاوریم: حزب توده از تق‌زنده‌های رهبران اکثریت ناراحت شده‌است و چنین می‌گوید:

"از لابلای سخن چریکها استنباط می‌شود که گویا راه عملی وثمر دیگری که زمینه‌های مطمئن‌تری داشته باشد، در پیش پای انقلاب ایران باز است، اما حزب توده، ایران بی‌جهت می‌کوشد راه غیر سرمایه‌داری را تحمیل کند!

نه! اگر شما راه دیگری سراغ دارید، مفایقه نکنید. آن را نشان بدهید. به‌زعم ما، راه غیرسرمایه‌داری تنها برنامه‌ای است که با توجه دقیق به شرایط عینی جامعه، تناسب نیروها و تا‌میل روی ترکیب و ماهیت رهبری انقلاب، در لحظه، مشخص فعلی، برای خود دورنما دارد. و اگر قرار باشد این دورنما واقعی‌تر شود، اگر قرار باشد سرانجام سرکردگی پرولتاریا از بی‌دردترین و کوتاه‌ترین مسیر تا‌مین گردد، چاره‌وتنها چاره، ممکن‌سازونه

ایده‌آل - این است که با گوش در جهت اتحاد هر چه مستحکمتر
 با رقبای و در عین حال متحدان طبیعی خود، یعنی دموکراتهای
 انقلابی، این راه‌شدن را تعمیق و تا حد مقدور بازگشت ناپذیر
 سازیم... اگر سیاست اتحاد و مبارزه با سرگردگان ایمن
 انقلاب به مذاق شما خوش نمی‌آید، تنها راهی که می‌ماند،
 تلاش برای براندازی این رهبری است. چنین تلاشی چه
 کسانی را شاد می‌کند؟ حذف احتمالی رهبری موجود در شرایط
 فعلی تناسب نیروها، چه کسانی را برمی‌اندازد؟ فهم این
 مسئله ساده در اوضاع و احوال آشفته و بحرانی روز، به جد و
 جهد زیادی نیاز ندارد. " (۱۲)

در این جماعات دقت کنید! استدلال حزب توده چنین است: چون در
 شرایط کنونی، تلاش برای سرنگونی رژیم به نفع امپریالیسم است. بنابراین باید
 اعتراف کنیم که این رژیم می‌تواند راه‌شد غیر سرمایه‌داری را تحقق ببخشد.
 و از قوای کلام نویسندگان حزب توده چنین بر می‌آید که "بی‌دردترین و
 کوتاهترین مسیر" تا "مبنی هژمونی پرولتاریا را خالی کردن زیر پای این حکومت
 در شرایط مناسب می‌دانند. آیا اگر سرنگونی یک رژیم، در یک مقطع معین، به
 علت تناسب مشخص نیروها، به نفع ضد انقلاب هارتری منجر شود، می‌توان آن
 حکومت را صرفاً به همین دلیل دموکرات و انقلابی دانست؟ در تاریخ جنبش
 کمونیستی نمونه‌های زیادی وجود دارد که کمونیستها به دلایل مشخص، تلاش
 برای سرنگونی رژیمی را در یک مقطع معین مجاز نمی‌دانستند وای در عین
 حال آن رژیم را ضد انقلابی، ضد دموکراتیک و غیر مردمی می‌دانستند.
 مثلا لنین، حکومت موقت را در تابستان ۱۹۱۷ یک حکومت ضد انقلابی و غیر
 مردمی می‌دانست، اما درست در همان حال، در یک مقطع معین، در برابر
 پیشروی یک ضد انقلاب بدتر و هارتر (پیشروی کورنیلوف به طرف پتروگراد)
 چه شعاری می‌داد؟ اما حزب توده صرفاً به این دلیل که "در شرایط فعلی

تناسب نیروها " تلاش برای سرنگونی رژیم کنونی ، امپریالیسم را شاد می کند ، نتیجه می گیرد که این حکومت دموکراتیک ، انقلابی و مردمی است . حزب توده یک " موقعیت تاکتیکی " ترسیم می کند که در چهارچوب آن تلاش برای سرنگونی رژیم مجاز نیست . اما بلافاصله از این چهارچوب خارج می شود و " تنها برنامه " خود را برای جامعه ایران ارائه می دهد ! اگر استدلال حزب توده را بپذیریم ، یک حزب بایستی برنامه های بسیار متنوعی برای جامعه خود داشته باشد و بسته به اینکه در کدام " موقعیت تاکتیکی " گیر کرده باشد ، یکی از این برنامه ها را ارائه بدهد . در حقیقت در استدلالی که حزب توده می کند ، برنامه و تاکتیک مرزی ندارند و برنامه بر مدار و مبنای تاکتیک تعیین می گردد . این برنامه مبتنی بر تاکتیک حزب توده ، بروشنترین شکل ، اصل روبرویونیستی معروف " حرکت همه چیز و هدف هیچ " را به نمایش می گذارد . حزب توده بیهوده می کوشد با طرح خطر امپریالیسم وانمود کند که تنها برنامه ای که برای خود در نظر دارد " راه رشد غیر سرمایه داری " است . این برنامه نه در شرایط مشخص کنونی ، بلکه همیشه ، تنها برنامه ، حزب توده بوده است . در شماره های قبل دیده ایم که حزب توده حتی در شرایط دیکتاتوری آریامهری و حتی از طریق دیکتاتوری آریامهری " راه رشد غیر سرمایه داری " کذابی خود را قابل تحقق می دانست . آیا در آن هنگام نیز تلاش برای سرنگونی رژیم امپریالیسم را شاد می کرد ؟ تئورسینهای حزب ، همیشه با افاده و فضل فروشی پرفسورهای انترناسیونال دوم استدلال کرده اند که " با توجه دقیق به شرایط عینی جامعه ، تناسب نیروها و تا مل روی ترکیب و ماهیت رهبری انقلاب در لحظه مشخص کنونی ... " باید از خیر هژمونی پرولتاریا گذشت و همیشه در برابر استدلال کمونیستها گفته اند تا مین هژمونی پرولتاریا به اراده ما بستگی ندارد . پس بهترین راه این است که به خاطر تلاش برای دست یافتن به آن اوضاع را متشنج نکنیم . حزب توده می گوید " فهم این مسئله ساده ... به جد و جهد زیادی نیاز ندارد " که در شرایط کنونی امپریالیسم علیه این حکومت توطئه می چیند و اقدام می کند و از " فهم این مسئله ساده " می خواهد معمای بفرنجی را بدون توضیح به کله " خلق الله فرو کند . آن معمای

بفرنج این است؛ در یک کشور سرمایه‌داری، در بخش پندیده از انقلابی - بومی که تاریخ اندیشی را به‌اوج رسانیده است و هر نوع تشکل کارگری و دموکراتیک را با تمام نیرو فرو می‌کوبد، چه‌گونه می‌تواند یک حکومت دموکراتیک انقلابی باشد و از آن گذشته، دموکراتهای انقلابی چگونه می‌توانند سمت‌گیری سوسیالیستی را عملی‌سازند؟ حزب توده می‌گوید چون نمی‌توان رژیم کنونی را ساقط کرد پس بهتر است اولاً رهبران آن را دموکرات انقلابی بدانیم، ثانیاً مناسبات مسلط تولید را در جامعه نادیده بگیریم ثالثاً بگوییم بدون رهبری پرولتاریا نیز سمت‌گیری سوسیالیستی امکان‌پذیر است! و در جواب نق‌زدنهای بی‌مزه رهبران "اکثریت" می‌گویند، اگر شما راه دیگری سراغ دارید، پس چرا معطلید. و رهبران "اکثریت" وقتی کلاه خود را قاضی قرار می‌دهند می‌بینند حق با استاد پیر است.

دولتی که حزب توده و رهبران "اکثریت"، انقلابی و دموکراتیک می‌دانند، حتی حاضر نیست دموکراسی بورژوازی را در این جامعه تحمل کند. اما دموکراسی بورژوازی بالاخره هرچه باشد، بورژوازی است، بنابراین حزب توده و "اکثریت" چندان دل خوشی از آن ندارند. اگر روزی به دلیل یسک "موقعیت تاکتیکی"، مجبور به پذیرفتن آن شدند باید با یک عنوان "غیر سرمایه‌داری" غسل تعمیدش بدهند و آنگاه آن را بپذیرند. راستی آیا در تز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" رویزونیستها، دموکراسی جایی ندارد؟

www.iran-archive.com

نشر راه کارگر

بهاء ۱۳۰ ریال